صواب	خطا	سطر	صفحہ	صواب	خطا	سطر	صفحہ
یعنیه	یعینه	۵	۶۸	عاهدوا الله	عاهدوا	۱۸	۳۸
ومن یبخل	من یبخل	=	=	فمنهم	منهم	=	=
عن	علی	=	=	ویحفظوا	یحفظوا	۳	۴۲
یصحبهم	یصحبه	۱۳	=	+	الفقیر الی الله	حاشیہ	=
عنها	عنہا	۹	۶۹	الخنزیر	الخنزیر	۱۴	۴۳
ما صلاة	ماءاة	۱	۷۸	یرعی	یرعی	۲	۴۴
ازقت	ورقت	۴	۷۹	نجی	نجی	۱۳	۴۸
یعنیه	یعینه	۱۰	۸۰	الخو	الخوا	=	۵۰
وهو الذی اشرك	والذی اشرك	۱۷	=	برائی برائی	برای برای	۱۳	۵۱
بآبائکم	باآبکم	۵	۸۳	دینه	دنیه	۶	۵۲
عاکات	عاکات	=	=	ولیس	لیس	۲	۵۴
تشغلوا	تشغله	۵	۸۸	الناس	النساء	۱۵	۵۸
بآبائکم	باآبکم	۱۳	=	وینهی	ینهی	=	۵۹
بآبائکم	باآبکم	=	۸۹	سعیا	سحیا	۱۵	=
ودی	وی	۹	۹۲	ذو	ذوا	۱۴	۶۰
ورآءها	وراءها	۳	۹۳	فلا تبدؤهم	فلاتبدوهم	۲	۶۲
نفوسنا	نفسنا	۱۲	=	تاتیهم	یاتیهم	۱۵	۶۴
الیها	الی نفسنا	=	=	واذا	اذا	۱	۶۸

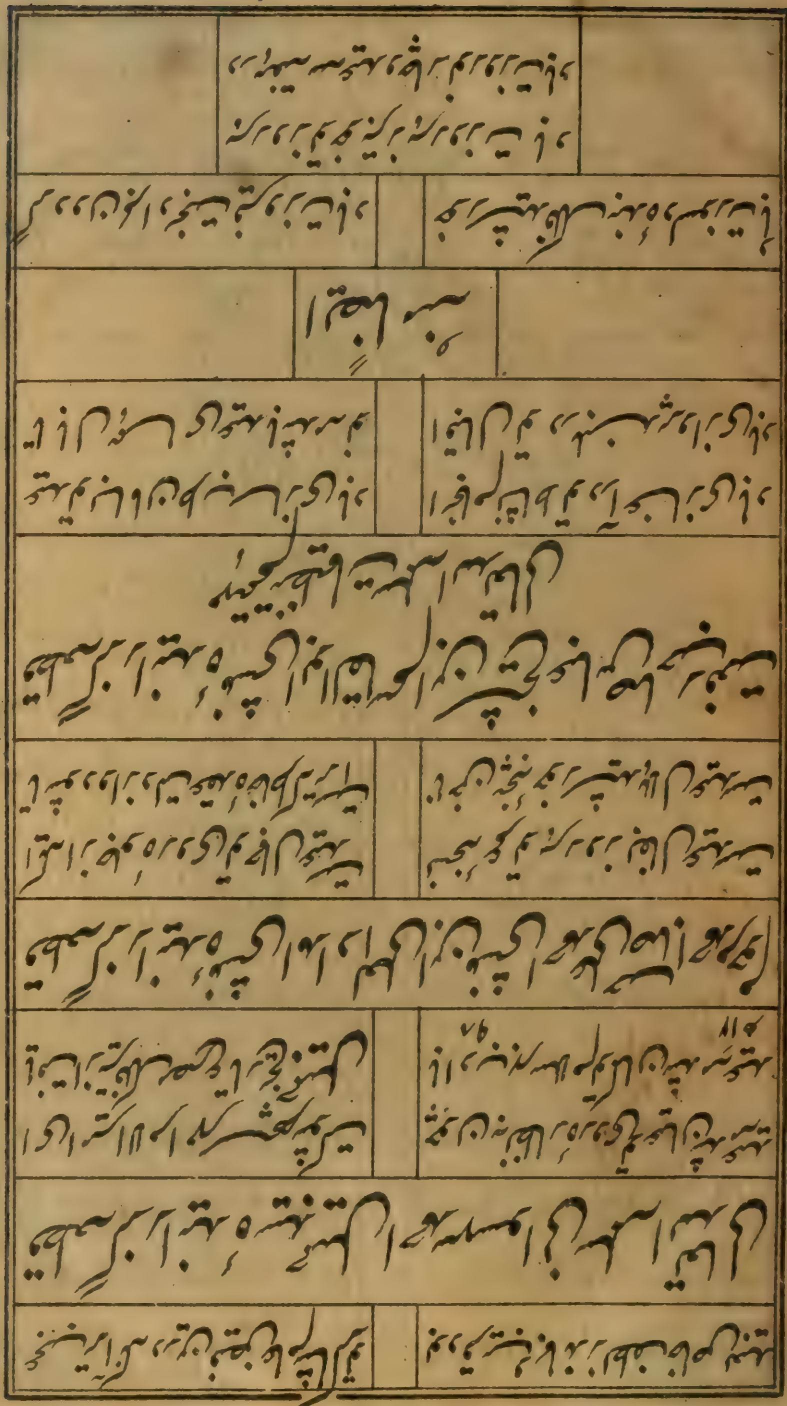
اصلاح ما وقع من الغلط فی طبع الروض الخصیب

صفحه	سطر	خطا	صواب
۳	۱۴	فی	من
=	۱۷	طيرة	طيره
۴	۳	عجدوانی	غجدوانی
۵	۶	بالنطق	بالمنطق
۷	۴	گیاست	کیاست
۸	۱۱	خطائ	خطاے
۱۱	۱۰	لله	لِلّٰهِ
۱۴	۱۹	یسأل	نسأل
۱۵	۱۳	ودر	دور
۱۶	۴	ترس	تَرُس
۱۹	۱۴	يَبْعَثُوا	يُبْعَثُوا
۲۱	۹	فانشاء	فانشأ
=	۱۸	وهم	هم
=	=	خشته	خشية ربهم
۲۲	۷	الدموء	الدموع
۲۴	۱۲	بلدالحرام	البلد الحرام
۲۵	۱۶	الاوآخر	الاواخر
=	=	ولاتجعلوا	لاتجعلوا
۲۶	۹	يلقي	يلقىٰ
=	۱۳	ليجئ	ليجيئ
=	۱۸	الشروط	شروط
۲۷	۱۹	ليبيته	لتبيّننّه
۲۸	۱	ولايكتمونه	ولاتكتمونه
=	۹	يورث	تورث
=	۱۹	مِن	مَن
۲۹	۳	موعظة	موعظته
=	۴	غصّته	غُصّتهٗ
۳۱	۲	ظهور	طهور
۳۳	۱	يحمي	يُحمىٰ
=	۳	ولاتحسبن	ولايحسبن
=	۱۸	ولاتحسبن	ولايحسبن
۳۷	۹	اخبرو	اخبروا

هر که از عطر پیامش نشود گل بمشام | نکهت گیسوی حوراش گزیدن دارد
وقت آنست دلا گوش تراشی از خویش | نغمهٔ تهنیت عید شنیدن دارد
عید آن عید کز و چهره فروزد شادی | عید آن عید کز و رنج رمیدن دارد
عید آن عید کز و صبح سعادت جوشد | عید آن عید کز و خیر چکیدن دارد
داورا بر تو چنین عید همایون که ز تو | هر دم عید پی عید رسیدن دارد
حرف وا اثر و نه زدم انچه سر دم که خودش | گوهر فرخی از بزم تو چیدن دارد
فرصتت باد بهر سال که باز آید عید | روی زیبای ترا خواهش دیدن دارد
سیر روی عید گهه شهر و زگر در راحت | شاهد عید برخ غازه کشیدن دارد
هان سوی عید گهت روی مه زصدق باطن | جانب بارگهت خلق دویدن دارد
دیده عیدم برخت عید گهم بارگهت | فرق تسلیم حضور تو خمیدن دارد
انبساطت بود از عید و مرا طائر دل | در هوا داری عیش تو پریدن دارد
چند این پرده زدن لب بدعا وا کردن | نوش خوشحرف کنون از تو شنیدن دارد
خسروا باد درت جلوه گهه لیلی عید | تا فلک محمل ایام کشیدن دارد
از خدا بر تو بود ریزش باران کرم | تا که از ابر سیه برق جهیدن دارد

تقریظ در نظم از بندهٔ گمنام احمد خان صوفی مهتمم مطبع مفید عام آگره

بحمد الله این نامهٔ دلفریب | که از کلک نواب بگرفت زیب
شده طبع در مطبع نیکنام | که نامش مفیدست در خاص و عام
ز کان حجر جوهر آمد پدید | نه جوهر پی قفل مردم کلید



این راحت غم زدای عالم	بر شاه و گدا بود همایون
تا نور و فروغ ذره و مهر	بر ارض و سما بود همایون
گل را به نشاطِ گاهِ گلشن	تا چاک قبا بود همایون
تا بهر فروغ اهل تنعیم	بر چرخ سها بود همایون
بر سرور کاروان عشرت	آواز درا بود همایون
بر دشمن جاه و حاسد اوج	اندوه و بلا بود همایون
در خاطر بندگان دل شاد	تسلیم و رضا بود همایون
از کلک ستائش آفرینی	خوش مدح و ثنا بود همایون
در انجمن طرب فروشی	گلبانگ صبا بود همایون
یارب ز من و زپیرِ گردون	آمین و دعا بود همایون
یک بیت دو مصرعہ ہای تاریخ	از مدح سرا بود همایون

این عید و هزار عید دیگر

۶۸۲

با عیش و بقا بود همایون

۶۱۶

سنہ ۱۲۹۸ ہجری

قطعہ گزرانیدۂ سیّد محمد شاکر حسین شاکر ابن منشی سید صابر حسین صبا سہسوانی سلمہما اللّٰہ تعالی

بجشن عید طرب ریز و تهنیت انگیز	شها مبارک و فرخ بود نشاط سعید

لفظش همه آبدار و شاداب	معنیش همه لطیف و روشن
چون خواستم ای عزیز سالش	از هاتف کنج غیب مسکن
آن پاک نهاد با دل شاد	فرمود بگو شگرف مخزن ۱۲ ۹۷
یارب بود این رساله نغز	مشهور بهر دیار چون من
نواب همیشه کامران باد	در زیر سپهر کام دشمن
احباب و بصدر جاه مسند	اعداو بکنج تار مدفن

گزارش مهتمم مطبع

بسم الله الرحمن الرحیم

چون ختام طبع این روض خصیب در ماه شوال سنه ۱۲۹۸ هجری اتفاق افتاده و دو سه صفحه آخر کتاب فارغ از کتابت بوده ابیات تهنیت عید الفطر سال مذکور رسک این ختام آمد منشی صابر حسین سهسوانی فرماید

ترخوانی قلم نغمه فشان بهجت بسائش عید میمنت جدید بجناب نواب شاهجهان بیگم صاحبه دام اقبالها

یارب بود به شاهجهان تا هزار سال	خوش صبح و شام و روز و شب و ماه و سال عید
از تاب عیش او چو کند اقتباس نور	کامل شود بجلوه فیروزی هلال عید
جاوید روز اوست ز نوروز همکنار	دائم ز جشن تهنیتش اتصال عید
فرقست در نشاط شهان و سرور او	دیگر برنگ روزه و ذاتش مثال عید

مختصر کاندر نوردد هر ورق — هر چه میگنجد در اجزا آورد
طب روحانی و جسمانی گزو — نسخه ها در کف مسیحا آورد
دردمندی کوشد از وی چاره گیر — چاره سازان را مداوا آورد
از عیوب نفس میراند سخن — نکته های عبرت افزا آورد
دیده زین آئینهٔ معنی نما — در نظر راز سویدا آورد
شبهای اصل دین کاجر عظیم — زان عملها کار ادنی آورد
قصه های حال و ماضی گسترد — موعظت آئین سخنها آورد
می نهد فصلی ز نظم آبدار — کوثر و تسنیم گویا آورد
آن گشائشها که بعد از غم رسد — دلنشین ناشکیبا آورد
این گرامی پایه نقش آرای را — کاین چنین نقش از پی ما آورد
روز و شب شام و سحر در کام باد — تا فلک امروز و فردا آورد

قطعهٔ تاریخ رسالهٔ روض خصیب از عزیز مصر نازکخیالی منشی محمد عبد العزیز عزیز بهوپالی تلمیذ افتخار الشعرا حافظ خان محمد خان صاحب شهیر سلمه الله تعالی

نواب امیر ملک کز وی — هم علم بلند رتبه هم فن
فیضش بجهان بهار امید — دستش بعطا بلای معدن
از باغ نوال او جهانی — پر کرد ز جیب تا به دامن

جز امیر الملک والاجاه نیست — آنکه کار دین و دنیا آورد
خواست چاؤشی برسم خسروی — رفت اسکندر که دارا آورد
تا چراغی بر کند در خانقاه — آتشی از طور سینا آورد
فتنه بگریزد بجصن آسمان — تیغ دین در کف چو هیجا آورد
گستر دشام و سحر خوانی کزان — نان طلب رزق گوارا آورد
می نرنجد گر برسم وام خواه — دایه چو بروی تقاضا آورد
طرفها بندند از وی بی طلب — کامها عرض تمنا آورد
آن طرب دارد بدیدارش جهان — کز رخ یوسف زلیخا آورد
از پی تعمیر منزلگاه او — خشتی از خورشید بنّا آورد
تا کشاید تا بدانها اندران — روشنان ثور و جوزا آورد
تا برد بالای بامش آسمان — نردبان بهر مسیحا آورد
می ندارد از ارسطو پایه کم — چون دلیلی بهر دعوی آورد
طفل نادان را اگر پندی دهد — گفتگوئی پیر دانا آورد
گر کند فکری بلند از بهر شعر — بر زمین از چرخ شعری آورد
استخوان بندد اگر الفاظ را — نغز نئی پیوند اعضا آورد
رهنمائی کز پئ طوف حرم — کاروانی از کلیسا آورد
آن زمان کز علم باطن دم زند — ماجرای خضر و موسی آورد
جمع کرد اینک کتابی دلنشین — تا چه اعجاز آشکارا آورد
میکند روض الخصیب القاب آن — روضهٔ جنت همانا آورد

راستی لبند سحاب ادرار محیط ایثار همت نهاد فطرت نژاد خورشید کلاه
برجبین نگاه سهیل انوار قمر دیدار جوزا کمر کیوان سپر گلستان روی بهاران
خوی گرامی القاب همایون خطاب جناب مستطاب والاجاه امیر الملک نواب
سید محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دام اقباله و زاد اجلاله و عم فیضه
و نواله که کشورکشای صاحبقران آثار ست و سپاه آرای سکندر پیکار بهمین
حکمرانی بانوی دارا دربان بلقیس سلیمان فرمان عدالت گرای نوشیروان
همال حاتم نوال دریا شال فرمانروای ایزد شناس کارآرای شریعت اساس
مملکت ران دانش وزیر دور اندیش بینش مشیر مسند نشین نوشابه اختر عفت
گزین مریم معجر محفل طراز کامگاری هنگامه آرای شهریاری فرهمند خردپیوند
فرخ علم جناب نواب شاهجهان بیگم رئیس دلاور اعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند
و تاج هندوستان و رئیسه بهوپال ادامها الله بالعز و الاقبال که بپروردن
علم و هنر پیوسته همت میگمارد و به بستن آئین دولت و ساختن کار ملت
شکر فیها بکار می آرد فرزانه لیاقت پیشه مودت اندیشه خان دانش نشان
منشی محمد احمد خان صوفی اعانه الله المنان در مطبع مفید عام واقع فسحت آباد
اکبرآباد مر این صحیفهٔ دلپذیر را بقالب طبع ریخت و بزودترین اوقات
بحسن اهتمام گلگونهٔ اتمام بر رویش کشیده جهانی را ولولهٔ شوق خریداری
بخاطر انگیخت

نظم تقریظ

نوبهار آمد که گلها آورد	نی که جنت را بدنیا آورد

وصلوة الله بلا امد	وسلام الله مدى الحجج
وتحية رب الخلق على	طٰه منجينا من وهج
وعلى الال الاطهار له	وعلى الاصحاب اولى البلج
ما اسفر ضوء الصبح وما	ولّى ليل فى الدهر دجى

هذا اخر ما اردنا ايراده فى هذا المختصر وقد مشينا فى بنيات طرقه مشى من بشّر واندر وحسى شرابا طهورا من جداول الكوثر فغاب عن نفسه وحضر وتاب عما تقدم من ذنبه وتاخر وتضلع من زمزم الصفا وسعى فى مروة الوفا وزار مدينة حديث المصطفى صلى الله عليه وسلم ما اتصلت عين بنظر واذن بخبر ؎

شربنا على ذكر الحبيب مدامة	سكرنا بها من قبل ان يخلق الكرم

ولله در القائل ؎

اتانى هواها قبل ان اعرف الهوى	فصادف قلباً خالياً فتمكّنا

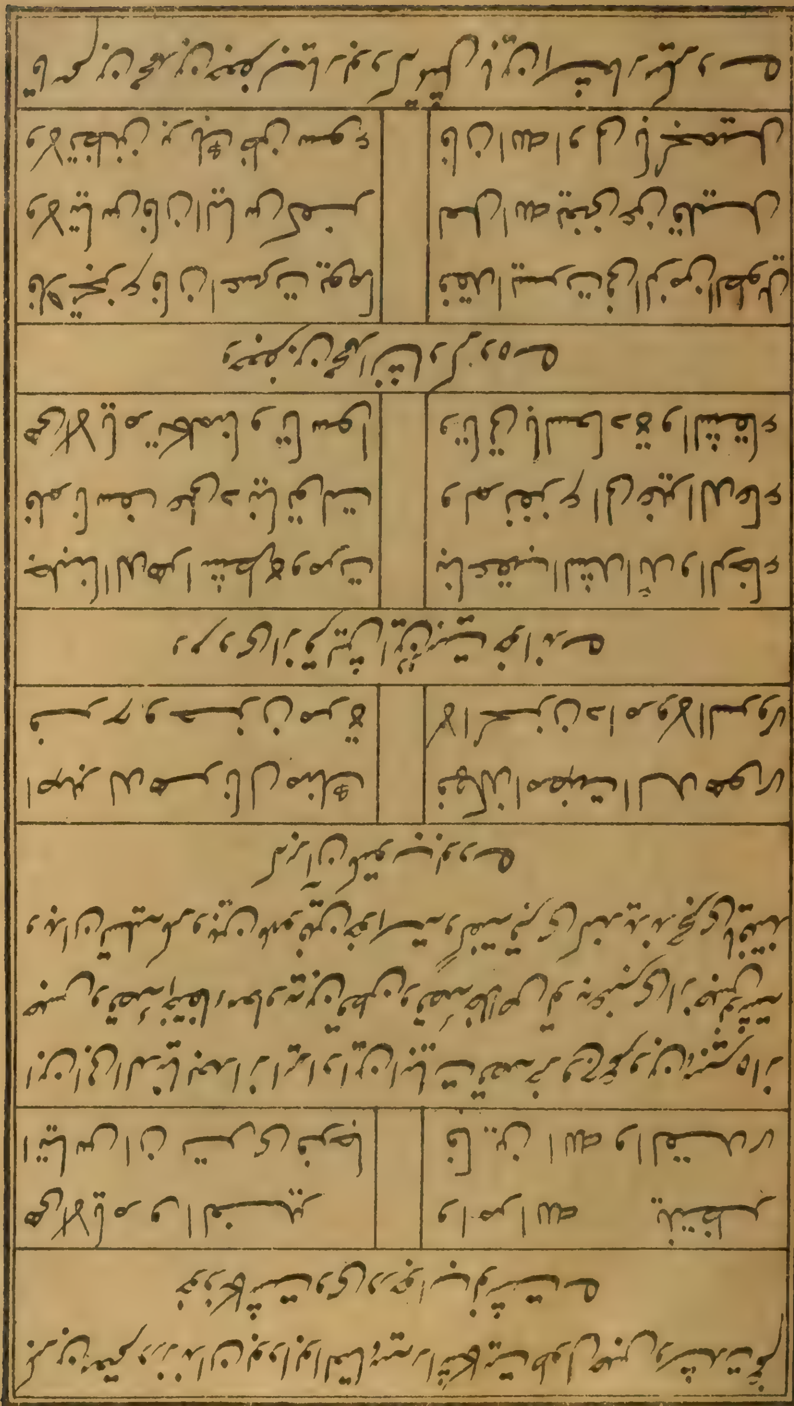
واقول والحالة هذه ؎

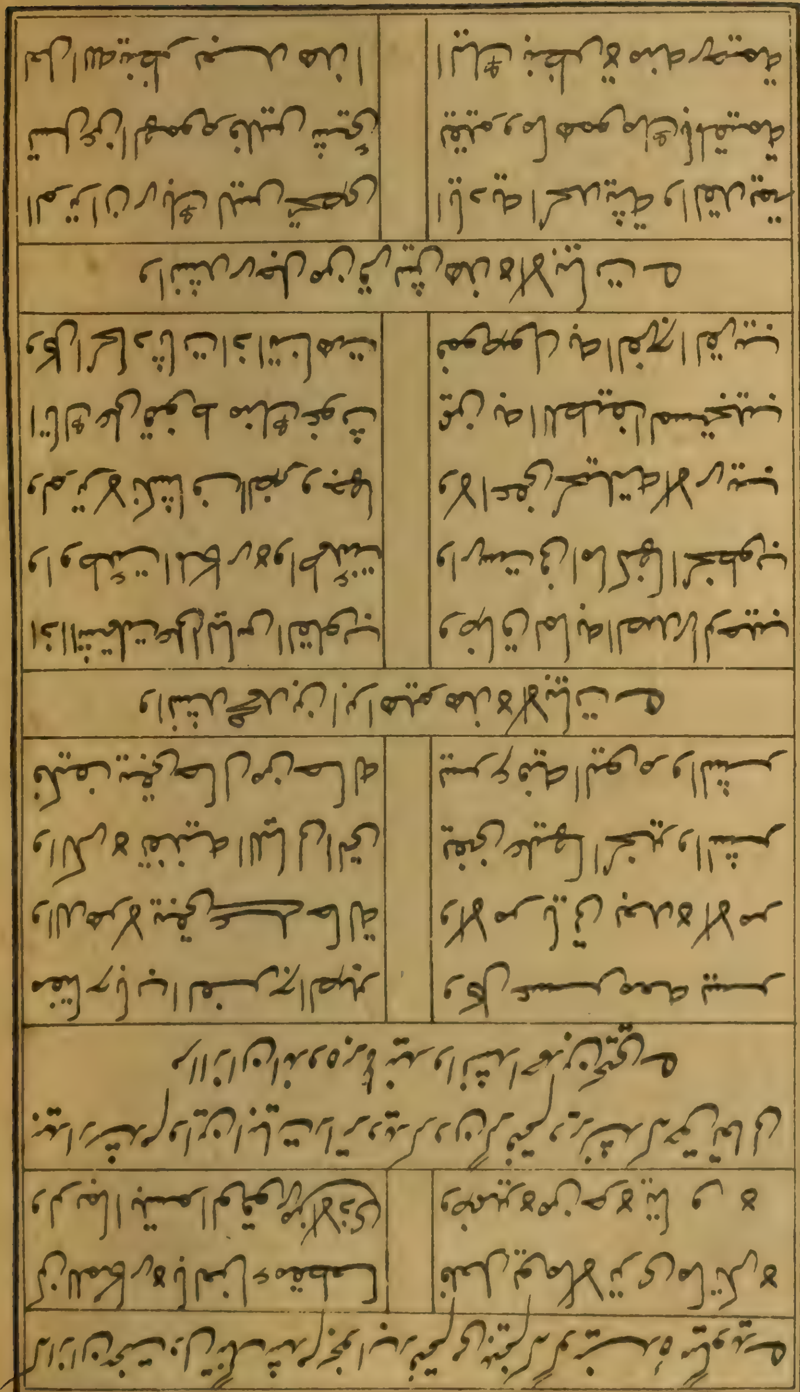
اذا كان هذا الدمع تجرى صبابة	على غير ليلى فهى دمع مُضَيَّعُ

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين وصلوة وسلام على المرسلين خصوصاً على سيدهم وخاتمهم واله وصحبه اجمعين

تمام شد

ولعل علينا الله يجود ... بشرح الصدر من الحرج
والذنب يزول بمغفرة ... ويصير الهالك منه نجى
كرم المولى يحكى لججا ... فاسبح فى هاتيك اللجج
وادخل بيت التوفيق ولا ... تصعد الا فى ذى الدرج
واعرفه به واعبده له ... واسجد ان اسفر وابتهج
واسكر من خمرة طلعته ... وانظر نور الوجه البهج
واترك عنك الاكوان بلا ... ترك واسلك فى ذا النهج
مت واغسل عنك الغيرونى ... اكفان الصفوة فاندرج
ياخمرة عين الحق لنا ... برضاب الحضرة فامتزجى
واذهب ياكاس فانك من ... وهم تمضى طورا وتجى
ماثم سوى الاحكام فلا ... تمدح شيئا فالشيئ هجى
ذات كالروض ونحن بها ... من زهر الوصف شذا الارج
ياصاحب هذا المشرب قف ... انت المقدام لدى الرهج
جل بين صفوفك مفتخرا ... واسق الاسياف من المهج
والكل سواك بغير هدى ... ان شئت فسر او شئت عج
لاتطلب غيرك انك انت ... مناك فجل عن ذا العوج
هذا نصحى فاقبله وكن ... للجاهل جهلا فى ودج
اوكن للكل رياض هدى ... اوحسنا فى الخد الضرج
واشكر مولاك كما اولا ... ك به واترك قول الهمج





ای فلان ابن فلان یامن لا یعلم کیف هو الا هو ویامن لا یعرف قدرته الا هو فرج عنی ما انا فیه چون این دعا کردم بند از پایم بیفتاد و دروازه را کشاده دیدم و ترس رخفته بر آمدم و بواسط شتافتم تا آنکه در مسجد آنجا صبح کردم رقیه گوید ابراهیم تیمی در دیماس بود او را گفتند لو دعوت الله ان یفرج عنك گفت انی لاستحیی ان ادعو الله ان یفرج عنی مالی فیه اجر مردی را در چاهی بند کردند و بر سر چاه صخره گذاشتند او را در آن چاه کسی تلقین کرد که چنین بگوید سبحان الملك القدوس سبحان الله وی از آن چاه بر آمد بی آنکه انسانی او را بر آورده باشد ابن ابی الدنیا در کتاب الفرج بعد الشدة ازین جنس حکایات و ادعیه خلاص مسجون از بیت مغلق و دعاء نجات ماسور تقبل و دعاء مصروع و صارع علی الصدر و دعاء مکروب و دعاء در حضور خصم و دعاء در سجده و دعاء مشکوک در قتل و ماسور بسجن با سانید خود آورده و گفته محمد بن ابی رجاء روایت کرده که بر مردی از ملوک که در سجن بود در آمدم وی تمثل میکرد باین ابیات و حبس او را زمان دراز گذشته بود دیدم که بی درنگ بیرون رفت ابیات این ست ع

عسی مشرب یصفو فیروی ظمئة	اطال صداها المنهل المتکدر
عسی بالجنوب الغادیات ستکتفی	و بالمستذل المستضام ستنصر
عسی جابر العظم الکسیر بلطفه	سیرتاح للعظم الکسیر فیجبر
عسی الله لا تیاس من الله انه	یسیر علیه ما یجل و یکبر

عمر بن عبد العزیز گفته اذا کنت فی الدنیا فیما یسوءك فاذکر الموت فانه یسهل علیك مسلمه بن عبد الملك گویدان اقل الناس هما فی الاخرة اقلهم هما فی الدنیا ابوبکر ثقفی گفته مردی گفت مرا همی رسید

سواك حتى لا يكون لى رجا الا اياك حسن گفته لو عرى من البلا
احد لعرى منه آل يعقوب جاسهم البلا ثمانين سنة ابن عباس
گفته آنحضرت فرمود كلمات الفرج لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله
الا الله العلى العظيم لا اله الا الله رب السموات السبع ورب العرش
الكريم وابو بكره گفته آنحضرت فرمود دعوات المكروب اللهم رحمتك
ارجو فلا تكلنى الى نفسى طرفة عين واصلح لى شانى كله شان الدنيا
والاخرة فى عفو منك وعافية لا اله الا انت وعبد الله گفته كان رسول
الله صلعم يقول اذا نزل به هم او غم يا حى يا قيوم برحمتك استغيث
واسماء بنت عميس گفته آنحضرت صلعم را شنيدم ميفرمود هر كرا غم يا هم يا سقم يا
شدة برسد وى بگويد يا الله الله ربى لا شريك له آن بلا از وى منكشف گردد
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم ما اصاب مسلما قط
هم ولا حزن فقال اللهم انى عبدك وابن عبدك وابن امتك ناصيتى
بيدك ماض فى حكمك عدل فى قضائك اسالك بكل اسم هو لك
سميت به نفسك او انزلته فى كتابك او علمته احدا من خلقك
او استاثرت به فى علم الغيب عندك ان تجعل القران ربيع قلبى وجلاء
حزنى وذهاب همى الا اذهب الله همه وابدل مكان حزنه فرجا قالوا
يا رسول الله افلا نتعلم هذه الكلمات قال بلى ينبغى لمن سمعهن ان
يتعلمهن مردى را حجاج قيد كرد وبروى حرس گذاشت وحكم كرد كه فردا صبحدم
حاضر آرند وى گفت در زندان سرنگون بودم كه از زاويه يكى ندا كرد وگفت

عسر یسین بن واصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
و در روایت سعد ست گفت کنا جلوسا عند رسول الله صلعم فقال
الا اخبرکم او احدثکم بشی اذا نزل برجل منکم کرب او بلاء من امر
الدنیا دعا ربه یفرج عنه قال فقالوا بلی قال دعاء ذی النون
لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین گویند یونس علیه السلام
این دعا در سه ظلمت کرد بطن حوت وظلمت لیل وظلمت بحر ملک الموت نزد
یعقوب علیه السلام آمد یعقوب فرمود بالذی خلقك قبضت روح
یوسف گفت لا گفت الا اعلمك کلمات لا تسال الله شیئا الا اعطاك
قال بلی قال قل یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا ولا یحصیه غیره
قال فما طلع الفجر حتی اتی بقمیص یوسف علیه السلام

جذبهٔ شوق گر از جانب کنعان برخاست	بوی پیراهن یوسف ز گریبان برخاست

مردی از اهل کوفه گفته جبریل علیه السلام در زندان بر یوسف علیه السلام
در آمد وی گفت یا طیب من ادخلك علی ها هنا گفت انت ادخلتنی
گفت بگو اللهم یا شاهدا غیر غائب ویا قریبا غیر بعید ویا غالبا غیر
مغلوب اجعل لی من امری فرجا ومخرجا وارزقنی من حیث لا احتسب
سعمر بن سلیمان گوید مردی با یعقوب برخورد وگفت مالی لا اراك کما کنت
تکون قال طول الزمان وکثرة الاحزان گفت پس ملاقات کرد اورا
لاقئی وگفت قل اللهم اجعل لی من کل ما اهمنی من امر دنیای وآخرتی
فرجا ومخرجا واغفر لی ذنوبی وثبت رجاك فی قلبی واقطعه عمن

خاتمة الرساله و عاقبة المقاله

حافظ ابو بکر عبد الله بن محمد بن عبید الله بن ابی الدنیا بسند خود از
ابن مسعود روایت نموده که آنحضرت فرمود صلعم سلوا الله من فضله
فان الله یحب ان یسال من فضله و افضل العبادة انتظار الفرج
و از حدیث ابو سعید مرفوعاً آورده لم اجد عطاء خیر ولا اوسع من الصبر
ربیع بن خثیم گفته مراد بمخرج در کریمه و من یتق الله یجعل له مخرجاً
خروج ست از هر ضیق که بر مردم باشد و ابو الدردا گفته پرسیده شد
رسول خدا از آیهٔ کل یوم هو فی شان فرمود هو ان یغفر ذنبا و
یکشف کربا و یرفع قوما و یضع آخرین و ابن عباس گفته در آن بیان
که ردیف بودم آنحضرت را فرمود یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ
الله تجده تجاهک و اذا سالت فاسئل الله عز و جل و اذا استعنت
فاستعن بالله جف القلم و رفعت الصحف و الذی نفسی بیده
لو جهدت الامة لتنفعک بغیر ما کتب الله لک ما
استطاعت ذلک و لو ارادت ان تضرک بغیر ما قدر لک ما
استطاعت و بطریق دیگر از سهل بن سعد ساعدی باین لفظ روایت
نموده که ان رسول الله صلعم قال لعبد الله بن عباس یا غلام الا
اعلمک کلمات تنتفع بهن فقال بلی یا رسول الله قال
احفظ الله یحفظک تجده تجاهک اذا سالت فاسال الله و اذا

فانك ان نطقت بما تراه ... عليهم حثهم فيك افتراء
وصرت عدوهم فى كل حال ... وليس لهم بما قلت ارعواء
وان تسكت وتكرهه بقلب ... فقلبك ماله فيهم خفاء
وهم لا يقبلونك فاجتنبهم ... وانت بما علمت لك اهتداء
وان خالطتهم وسلكت معهم ... يكون لهم بفعلك ذا رضاء
وتمسى بينهم مرفوع شان ... وتصبح كل ما تلقى نهاء
ولكن تبتلى بالدين منهم ... بما هم فيه اذ بالسوء جاؤا
اكابرهم على الاعراض قاموا ... ولو بالكفر ما لهم انثناء
وقد حملوا اصاغرهم عليه ... مداهنة وليس لهم حياء
تنبه يا مريد الحق وافتح ... عيونك ما بنوا الدنيا سواء
وصابر عن لقاء الناس واصبر ... على الايذاء وليسع الاناء
فان الصبر فى الدنيا قليل ... وعقباه انكشاف وانجلاء
ولا تسترج غير الله مولى ... فغير الله ما فيه الرجاء

اجر هر ذى اجر در هر دو جهان بقدر نصب وتعب اوست وقرد هر عامل باندازهٔ شقت ومحنت او وعمده درين باب ايثار حق بر خلق ست وترك خلق از براى حق قل الله ثم ذرهم فى خوضهم يلعبون پانزده سال ست كه در طفلى گذشت پانزده سال ديگرست كه در سر طلب بسر شد بست سال ست كه شغل خدمت كتاب وسنت دست اين اوفتاده گرفته واز همه بيگانه ساخته آشناى خود كرده ولله الحمد ربنا تقبل منا انك انت

این شکر مارا بجای رسانیده که انصار خدا و حواریان رسول مصطفی صلعم غائبانه از ما قیام بجواب این زمرهٔ لئام فرموده اند و دست و زبان ما برد و طرد محررات ایشان نیالوده ع مردی از غیب برون آید و کاری بکند لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك نعمت های خداوندی جلت عظمته دربارهٔ این کمترین بندگان خود بیش ازان ست که در عمر نوح سپاس ذرهٔ ازان انعام لایحصی و شکر پاره ازان الطاف لاتستقصی بجا می توان آورد و باین زبان کج مج گزارش نیائش می توان نمود الم یجدك یتیما فاوی و وجدك ضالا فهدی و وجدك عائلا فاغنی شرح حال اوست و نضر الله امرء سمع مقالتی فاداها کما سمعها تفسیر مقال او حکایت دشمنی اهل رای و شکایت ستمگری سفهاء خواه از عالم مفاسد دنیا باشد یا از جهل و تعصب دین اقتضا نفس بشری ست ورنه هر خس و خار کجا درخور این نعمت و اقتدار تواند بود که هم توفیق دریافت حقائق صادقه بوی بخشند و هم صبر بر ایذای بنی جنس و تحمل بر مشاق ایشان او را ارزانی دارند

اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل ~

بلاء الانبیاء هو البلاء — وقد عانت عناه الاولیاء
وذلك کان فی الدنیا و فیما — به للناس ذم او ثناء
ومن یکثر علیه الصبر یعظم — به عند الاله له جزاء
واما الدین فاحذر من بلاء — یصیبك فیه ذاك هو الشفاء
وکن بالانفراد سلیم صدر — لان مصاحبات الناس داء

اذا رضیت عنی کرام عشیرتی   فلا زال غضبان علی لئامها

وفرضا اگر کسی بجانب انصاف نگراید حق رانی نفسه چه گزند و چون خدا ورسول در فروع واصول برشتی ما باشد باطل نژند را چه فروغ اگر تمامه جهان برخلاف ما ایستد باکی نیست که اصل مقصود درین کار اتباع دلیل ست نه آویختن بقال وقیل وغایت الامر موافقت با سنت مطهره وکتاب عزیز ست نه التفات بسوی شور وشغب هر جاهل بی تمیز ؎

ما را چه باک گر کس صاحب نظر نباشد   نشناختن گهر را نقص گهر نباشد

الحمد لله که نه از رد این مبتدعان برخاطر حق پسند ما ملال ست ونه بر قبول این مشتی نادانان اختیال ؎

شراب ناب کش وروی مه جبینان بین   خلاف مذهب آنان جمال اینان بین

خلنی فی محبة المحبوب   فهی عندی نهایة المطلوب
وتباعد یا جاهلا خبیثا   عن طریقی وعد عن اسلوبی
بك لو قد اراد ربك خیرا   قلت مما عملت یا نفس توبی
لکن الله قد اضلك جهلا   بالمقام المعظم المرغوب
طبعنا الحب لیس ینفك عنا   یا باطیل جاهل محجوب
لکن الله حسبنا فهو کا   فینا علی کل ذی افتراء کذوب

مارا خود شکر آن می باید کرد که درین دانش وبینش محسود خلائقیم نه حاسد براسرار این علائق اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا ؎

هم یحسدون وشر الناس کلهم   من عاش فی الناس یوما غیر محسود

آین حال جمعی ست که خود را از ذوی الهیات و آبار الحسنات شمارند و در
فقه و مدارک راهی بالغ بپایهٔ اجتهاد و تجدید شناسند و کمال قابلیت در تسوید
اوراق و شهرت در عوام آفاق منحصر دانند و ازالهٔ عرض اسلام و انتصاب
بدعات نافرجام را مرتبهٔ وصول الی التحقیق پندارند تا بعامه که تابع هر ناعق
و طروقهٔ هر ناهق اند چه رسد و علی نفسها براقش تجنی سفهاء الاحلام
را همین قدر بسندست که فلانی جواب کتاب فلانی نوشته هر چند مجرد هذیان
چرا نباشد و عوام کالانعام را این غلغله کفایت کند که فلانی از تحریر جواب الجواب
فلانی سکوت ورزیده اگرچه حجت نیره و برهان ساطع بدست او بود با آنکه
جواب یا ردّ یا ایراد کسی ننوشتن و اعرض عن الجاهلین را کار بستن
اگر یک عیب ست مجازفات و تهافت فقهاء زمان را پاسخ گزاردن و
اضاعت وقت خود درین کار روا داشتن صد عیب ست عهدی بک
سفیها فمتی صرت فقیها شنیده‌ستم که در مدراس یکی گفتگو بر سر مسئله
استواء رحمن بر عرش عظیم کرده بود دانشمندی تحریر جدید باستوا اعوجاج
او پرداخت دیگری در اوده عوعو کرد فاضلی آنرا از کوی خود براند ع

مه نور میفشاند و سگ شور میکند	سگ را بگو نزاع تو با ماهتاب چیست

آن ثالث بالخیر در سلهٹ هرزه سرائی کرد حق پرستی کشف عوار او ساخت
و دروغ گو را تا بخانه رسانید و کفی الله المؤمنین القتال جز این سه نفر
دیگری معلوم نیست که ابلیس راهی جدید دغدغه او درین افعال ناسدید
کرده باشد ورنه عرب و عجم بر قبول این مؤلفات اتفاق دارد ع

فراؤا من عناية الله بی ساً	اصبحوا منه فی اسًی ونحیب
والی الله قد توسلت فیهم	وعلیهم رب العباد حسیبی

هر چند بنابر بشریت گاهی دل از برای مباحثه و مناظره می طپد و هوس خامه فرسائی دامن خاطر میکشد اما فقدان مخاطب صحیح را چه علاج لیتنی ذات سوار لطمتنی ـــه

کس زبان مرا نه می فهمد	بعزیزان چه التماس کنم

طریق بحث در علم و طرز تحریر در ردّ و هنجار استدلال بر مدعا و روش رفع حجت خصم بر وضعیکه پسندیدهٔ یاران این زمانه و گزیدهٔ دانشمندان فرزانه ست در سلف ازان نشانی نداده اند و بنا بر تکفیر و تضلیل و تسفیه بران نهاده ع انچه فخر تست آن ننگ من ست * بیشتر در مباحث مناظره مشاهده افتاده که خطای خود بر دامن دیگری می بندند و از میدان جواب باصواب گریخته از یک مبحث طفره بمبحث دیگر می نمایند و معذلک ادعای تادیه حقوق پاسخ میکنند رمتنی بدائها وانسلت تا آنکه درین امروز درین نسوان امت لهو و لعب الطفال گشته و فضیلت در سبّ و شتم فحول رجال منحصر شده اگر بهتری را از خود مرده باشد باز نده در جاویدهٔ خامهٔ خود رد نکرد هیچ مزیت او را دست بهم ندادی و اگر در قدح برتری از خویش خامه نفرسود حجت بر ثبوت فضیلت خود اقامت نه نمود ـــه

نعوذ بالله من اناسٍ	تشیخوا قبل ان یشیخوا
احدودبوا واخنوا ریاءً	فاحذرهم انهم فخوخ

فعلوا مثل فعل اعتزال ... فی کلام المهیمن المستجیب
حیث قالوا فیه باغراض نفس ... یتقالون کل روض خصیب
کل هذا ولیس یخفی اذا نی ... بالهدی بینهم ولا تثویبی
وانا الشمس لا ترانی عیون ... عمیت عن جمال وجه حبیبی
لم اکلفك ان تری حسن حالی ... فی البرایا او ان تکون نسیبی
او علی النصر لی اراك مقیما ... او بدنیاك ان تزید نصیبی
انما الجود منك جود ذباب ... کف جهدا من الاذی عن لبیب
یا نفوسا یستنبطون المعانی ... من قبیح الکلام بالترتیب
ان تکونوا فی اسوء حال اجتهاد ... اهله بین مخطی و مصیب
واراکم مصممین علی ما ... فیه انتم بغیر ما تثریب
اتساوون کل ابیض عرض ... فی المعالی باسود غربیب
ما استطعتم بالذوق ان تفرقوا ... ما بین فرث ورائق من حلیب
ما نفوس قد اسلمت کنفوس ... عابدات من الهوی للصلیب
رب ناس لهم جسوم رجال ... ونفوس خلت من التادیب
وعقول بالوهم تنقاد طوعا ... للهوی والضلال قود الجنیب
من اتاهم بعلمهم جحدوه ... کیف من جاءهم بعلم غریب
فتراهم للشر فی تهوین ... وتراهم للخیر فی تصعیب
انطقوا کل بومة بهواهم ... واراد والسکوت للعندلیب
حاولوا یطفئون بالزور نوری ... ویذلون عز قدری المهیب

وارادوا ابطال رؤية فرق ... في الورى بين يابس ورطيب

كل ذا من كثافة الطبع فيهم ... وقصور العقل الخبيث السليب

ولهم قبح نية في سواهم ... اوصلتهم غدا الى التعذيب

طال ما اهلك المهيمن منهم ... جسدًا من ضلالة في لهيب

واكب الاله في النار نفسًا ... نشأت بالنفاق في تقليب

وابتلاهم ربي بكل بلاء ... عل ان يرجعوا بقلب منيب

وعليهم من الرزايا توالت ... ظلمات كوابل في الصبيب

فاصروا واستكبروا بنفوس ... لم تخف من رب اليها قريب

لا اتعاظ ولا اعتبار بشيء ... عندهم في شهادة ومغيب

وهم العمي عن سواء سبيل ... لا يبالون بالبصير الرقيب

كلما نبهوا على الحق ناموا ... عنه بالاضطرار والتغليب

بعدت شقة الكمال عليهم ... فتسلوا عن ذاك بالتكذيب

قمت فيهم معلمًا حسب جهدي ... ناصحًا بين سائل ومجيب

داعيًا للهدى باخلاص قلب ... وكلام فصل وصدر رحيب

حافظًا مع كبيرهم وصغير ... حرمات الوداد بالترحيب

فراؤني بوصفهم ورموني ... بالذي فيه هم من التركيب

زعموا ان حذقهم كاشف عن ... ضعف امري فاستقبحوا انفع طبي

قلبوني وغيّروني لديهم ... وعلى الناس اجمعوا تغريبي

الحدوا في صفات مدحي ومالوا ... عن صوابي وابعدوا تقريبي

نمی سنجند و کمر همت بر شکست ادی بندند هیچ مؤلف در هیچ عصر ازین بلا محفوظ نمانده و اہل حق در برابر آن واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما را کار بند گشته آئین سرگشته وادی ایجاد و اسیر هوا و هوس جماعت حساد شاید بسهو و غلط هم رساله یا کتابی در رد احدی از ابناء عصر و اُسراء رائی ننوشته ست و خامهٔ حق نگار را زنهار آلودهٔ این سیه کاری ننموده بلکه از مؤلفات معاصرین علی اختلاف انواعها و تباین اقسامها و اسقامها حرفی نخوانده و آزجا و یدهٔ مقلد پیشگان بدعت دوست رای پسند مسئله نیاموخته و ورقی را از کراریس محررهٔ ایشان در کتابخانه خویش جائی نداده و نظر بر خطا و غلط و سهو هیچ یکی از اینان ندوخته و مبالاتی برد و قبول این ناشناسان ننموده بلکه انتقام هر قسم را با وجود قدرت تام بر نفس خویش حرام ساخته معهذا می بیند که مطرح انظار خشم آگین حسد تضمین این جرگه مقلد پیشه ست و موقع افترا این مفتریان ریا اندیشه ~

بین اهل الجحود والتکذیب	کل امر من الامور عجیب
ترکوا ریبة باهل ارتیاب	واسترابوا فی امر کل مریب
کثر الافتراء منهم جهارا	ولهم فیه غایة التثبیب
وله بینهما دارة کاس	مزجته حلاوة التقریب
کم سمعنا منهم قبیحة قذف	اوصلوها بالعار والتعییب
طعنوا بالتوهمات علینا	فی امور بدت لکل لبیب
واستخفوا بنا علی سوء ظن	ثم عادوا باللوم والتانیب

التباسی نموده بعد از آنکه خوض در حقائق امور رفت آن ساخته و پرداخته تقویم پارینه بنظر آمد و از شماره تالیف بیرون نموده شد و با آنکه غالب مؤلفات این خسته دل نقل ادلهٔ صدر اول ست نه حکایت فروع بی اصل و بغرض استفادهٔ خویش ست نه از برای افاده کدام بداندیش معذلک بر خاطر ناتوان بنیان تقلید پسندگران ست و رواجش در اهل دین سوهان جان و روان ایشان

يقولون لا تنطق بما انت عارف	به بين اهل الجهل ذاك معيب
فقلت لهم خلوا الملام فاننا	بحكم التجلي والمجال قريب
شربنا واهرقنا على الارض جرعة	وللارض من كاس الكرام نصيب

مدعیان علم و فضیلت این روزگار را که عبارت انداز متفقهان امصار و متفلسفان بدعت شعار و مجددان هرزه کار و مجتهدان منکر علم اخبار در باب که چه میکنند و گرم بازاری خود را در نظر عوام کالانعام و خواص کالعوام تا کجا خواسته اند و مواد حسد و کینه مضمر خود را به محبت مدح رفضه و مودت بدعت و الفت شیوهٔ آبای و نصرت تقلید اجداد خویش چه قسم بیرون داده با برازغی خود پرداخته اند و پردهٔ حیا و انصاف از رخ خود برانداخته یکی در پی آنست که اسفار فقه سنت را از سلف باشد یا از خلف با یرادات بارده دور از کار و سب و شتم ناهموار از پایهٔ شیوع و اعتبار فرو اندازد دیگری در آن اندیشه که چه باید کرد تا نزد حکام باثبات لامذهبیت و وهابیت این گروه حق پژوه را مستحق اضرار و آزار گرداند و ندانسته اند که الوزر علی البادی

معلوم میشود که دعوت مذهبی آن شخص منحصر در اقطار حجاز و حوالی آن
بود و جهاد او با اهل بدع بود از مسلمانان نه با دیگر اهل ملل و نحل و کیفما
ماکان مجرد حسن عمل و اصلاح باطن و گریز از فتن را از ما وهابیت نام کردن
خون انصاف ریختن ست و اگر فکر و اندیشهٔ جنگ نمودن با سلطنت انگلشیه
یا دولت دیگران استحقاق این تسمیه دارد هر که از ابتداء عمل برطانیه در هند
با ایشان پیکار کرده و در زمان غدر هندوستان از جنود ناهبود بمقاتله و
تاراج پیش آمده همه باید که وهابی باشند خواه هنود اند و خواه مسلمان و خواه
اهل ملت دیگر تخصیص مشتی اهل تقوی باین اسم و رسم چیست بلکه آنچه پیش ما
محقق شده آنست که همین زمره واقعه طلب فساد انگیز حکام وقت را که
اطلاع بر حقائق این امور ندارند مغالطه داده اند و تمشیت عداوت باهمی
خود را درین پرده وانموده کار از پیش برده اند رب مشهور لا اصل له
ورنه در حقیقت و نفس الامر و در واقع قطعاً و یقیناً هیچ قومی دوستدار تر از
اهل تقوی و ارباب دیانت بحق دولت انگلشیه نیست که طریقهٔ ایشان مبنی ست
بر غایت عدالت و حفظ از نقض عهد و حرمت بغاوت و نحو آن

درد دلم که پیش تو افسانه بیش نیست	چشم ستاره را اثر خون فشان کند

این حکایت بسیار دراز ست آمدیم بر آنکه درین عمر پنجاه ساله یاد نداریم که
با وجود چندین شغل علم و انهماک در آن با احدی از ملایان و معلمان در مسائل
و رسائل دین جادهٔ مکابره بلکه مناظره و مباحثه مثل ابناء دهر بتخصیص مخاطب
سپرده باشیم و اگر در بدایت طلب علم بنابر عدم تجربگی کلمهٔ حق نوشته ایم یا کشف

ونام ایشان وهابی وغازی ونحو آن نهاده ونمیدانند که طریقه دیانت ایشان
جز اینقدر نیست که نماز وروزه وحج وزکوة بجا آرند ودر ترک خصال ذمیمه
وکسب حلال حمیده تا توانند کشش وکوشش نمایند دروغ وریا وکینه وحسد
وتکبر وحب مال وجاه وطمع زر وکسب حرام وجمله عیوب نفس را بر خود حرام
سازند ووفاداری وخیرسگالی ومکافات احسان واستحکام عهد وحفظ میثاق
وصیانت ذمه وعدم نقض عهد را هرچند با غیر مسلمان از اهل کتاب ومجوس
وهنود باشد بر خویش واجب گردانند واین همه اوصاف در گروه اهل سنت و
جماعت موجودست ودر اعدا ایشان که خود را مقلد ومتمذهب ومخالف خود را
وهابیه نام نهاده اند یکسر مفقود سرکار برتش را باریش وجبه ودستار کسی چه
کار روا آز پوشیدن ازار فوق نصف ساق ونه نوشیدن قلیان ونه دیدن
رقص نسوان وشنیدن نشید غلمان چه آزار واین احوال را در وهابیت کدام
دخل وبار با آنکه اهل حق را که تابع سنت مختاراند از تسمیه وهابیت وامثال آن
صدگونه نفرت وعارست وهابیت نام مذهب ست وما از مذهب آزاده ایم
ودل باتباع قرآن وحدیث داده اگر گویند که وهابی نام کسی ست که با دولت
انگلشیه دشمن ست وبر ایشان جهاد را فرض میداندیس در جوابش همین قدر
کفایت باشد که مسئله فرضیت جهاد بی شبهه در قرآن ودر حدیث ودر هر کتاب
مذهب از مذاهب موجوده مسلمانان عجم وعرب مذکورست واین کتب در هر
زبان مترجم شده جهانگیر گردیده ودر هر زمان بلکه در هر ماه وعام خاص
در مملکت معموله سرکار عالیه انگلشیه از هند وسند وجز آن پیرایه طبع پوشیده

از خروارست

شرح این هجران و این سوز جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر

دنیا را اگر بدیدهٔ عبرت نگری و بچشم تجربت بینی دریابی که بقاء ریاسات
نه موقوف بر حسن نظم و بسط عدل ست و نه زوال آنها بوجود جور و ظلمت
بلکه محض بتقدیر قدیر مقصور بر مجاری امور بحسب اغراض جمهور ست هزار
مظلمه در برابر حصول زر با خاک برابر میشود و صد هزار نصفت نزد عدم
وصول بمبلغ عین قصور میگردد این طمع از که تا به همگنان را فرا گرفته و دامن
بسیار دراز بهم ساینده نزدیک ست که آسمان بشگافد و زمین بترقد مهدی
بر آید و عیسی فرود شود و دجال در گیتی بگردد بلکه در صور بدمند و یوم النشور
را جلوه دهند ؎

هر جفائی که کنی راحت جان ست ولی	رسم انصاف مباد از جهان برخیزد

ترسم که اگر شمهٔ از حالت دل خود بصحرا نهم یاران زمانه که ظاهر پرستی دیانت
ایشان ست و انکار از باطن صادقان فراست ایشان سر بقبول این داستان
فرود نیارند و خویش و بیگانه که بندهٔ شکم و کنیز دینار و درم اند این افسانه را حمل
بر بالاخوانی نمایند و رنه اینقدر ضرور میتوانم گفت که مراد در نهاد خویش پلاس
و حریر بیک نرخ می ارزد و جواهر بیش از سنگ در میزان نظر نمی سنجد و این
اوج و موج که مشت خاکی را از سرزمین قنوج برداشته ارزانی داشتند
و بی حرکت ارادی او پرچم اقبالش افراختند از قاسر قسری ست و در نفس الامر
از طرف مختار مذهب جبر روز روشن نمونهٔ سراب ست و شب سیاه دیدهٔ پر آب

خوشا جهان تهیدستی و غریبانش | زوال نیست در اقبال بی نصیبانش

مرا خود آرزوی این اوج موج گاهی دغدغه در دل نکرده واکنون که بی خواست من این بار گران بر دوش من انداخته اند قدرت کاروباری بدان منضم نساخته اند تمشیت امور بدست دیگرست و حکایت از من مهجور ع

جرم از طرف غیر و ملامت همه بر من | گوئی سر انگشت ملامت ز دگانم

مرا اگر دستری بخشند این کجروان را باندک فرصت راست می توان کرد یا مرا اگر بمن بگذارند دست از دو کون می توان افشاند چه ثانی مراد دل است و اول سخت مشکل و لکن ع

نی دوای راست می آید نجان هم میرود | درد بر حال من بیمار می باید گریست

چون این حرام نمکان نحس طینت و فتنه انگیزان بهائم سیرت هیچ راهی بسوی مدعای خود درباره این هیچکاره نیافتند درین نزدیکی سه چهار سال نزد حکام بالادست بوهابیت و امثال این الفاظ بدنام کردن خواستند و تهمت ترغیب غزو و مانند آن را شهرت دادند تجربه صدر عالی قدر نسبت این ریاست دولت عموما و نسبت این بی حراست و صولت خصوصا قاضی بعدم ثبوت این قسم افترا آت و خذ عبیلات شد ورنه نزدیک بود که دست بخون بیگناهی رنگین سازند و ساز مدعا برائی علی رؤس الاشهاد بنوازند بالجمله ازین جنس ماجریات بچشم دیده و بگوش هوش شنیده بسیارست اما موانع اظهار و عوائق ابراز از خارج و داخل بیشمار و مستمع ناپیدا و منصف مفقود و چاره گر غافل و فتنه انگیز موجود آیین که گفته شد اندکی از بسیار و مشتی

درین پرده اگر ستمگری بجز از رسیده باشد وحقی بحقدار واصل نگردیده خاکسار معذورست و درحقیقت مجبور و مقهور مگر فردا اگر خدا خواهد معفو و مغفور خواهد بود الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان

نشه از سر رفت یا بی فیض شد صهبای شوق — یا دل ما شد دگر یا صبح و شام دیگرست

ندای احشروا الذین ظلموا وازواجهم هردم خون ناب از رگ اندیشه میچکاند وصدای وامتازوا الیوم ایها المجرمون هر لحظه ذائقه عذاب الیم میچشاند در ایام خالیه بواد ید تمنیات رئیسه معظمه در مطاوی معاملات قابلات باشاره بعض اعضار ریاست اعزه دولت ادویه عقم بکار بردند با آنکه این آرزو اگر بکنار آید مجرد رحمت الهی ست انطوار خیال انتزاع ریاست باین شیوه یعنی چه سپس مرا با بانوی دولتکده اقبال عافاها الله تعالی یکبار زهر در کاسه کردند اجل موعود مقدر نبود کار هر دو به قی و اسهال کشید حالا انچه درین حیص بیص اندیشیدند نفی بلد و دفع دخل بد بود سودمند نیفتاد هر چند خزینه عجوزه دست برد این و آن شد گشتن خواستند و در کمین نشستند دست بهم نداد

هوتا ہے وہاں مشورۂ قتل ہمارا — لو حضرت دل اور سنو تازہ خبر اور

بالجمله این اخوان الشیاطین وابناء الخراطین انچه بوجه ما با حضرت رئیسه حیاها الله وبیاها کردند ومیکنند وانچه بسبب وی ادام الله اقبالها با این نمود بی بود نمودند و مینمایند بیش از آن ست که بحصر تواند در آمد ملاحظه این احوال ومعائنه این اهوال ترجیح فقر بر غنا میدهد و تجربه چندین سال این صدا بگوش دل میدمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

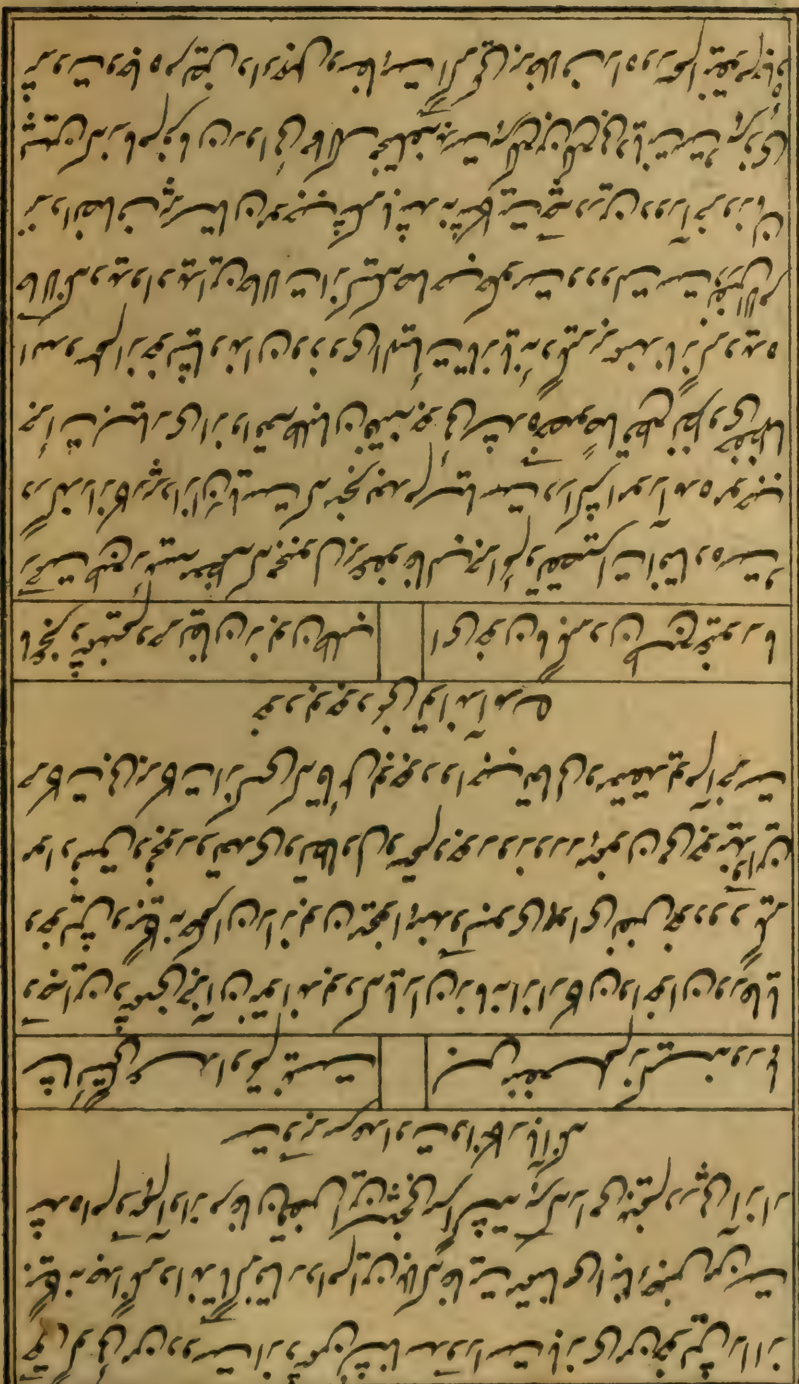
[illegible]

[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]		[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]		[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وفی کل حال گویان برآمدم در ضمن طی مراحل گذر بر سر بلدهٔ ٹونک صورت بست سافرانه در خانه سید حمید الدین مرحوم فرود گشتم سید اسمعیل خویش سید احمد قدس سره میزبانی فرمود و بکاشانه خود برد و دو ماه چند روز بفحوای سید القوم خادمهم ضیافت نمود وزیر الدوله بهادر که خدایش بیامرزد خواهی نخواهی باعث شد بر اقامت و پنجاه روپیه ماهوار تعیین فرمود هشت ماه در آن الکه بسر آمد سید زکریا فرزند مولوی حیدر علی مرحوم دلجوئی ها میکرد مولوی امام الدین را درینجا دیدم و سراج الرحمن را سنجیدم از اهل علم آنکه در خور ذکر باشد کسی آنجا دران وقت جلوه آرا نبود همین مشتی سادات پیر قدری خلق میکردند منشی ظهور علی مرحوم پیری تیتن و جهان دیده بود و با پدر شناسا بود از پیش آمدی درین حیص بیص که خاطر باند و بود آنجا بوجوه چند رضا نمیداد ناگاه باز نامه رئیسه سابق الذکر غفر الله لها در طلب آمد و آن شکوک و اوهام که در مرهٔ اولی بسعایت بعض اهل غرض بخاطرش خزیده بود زوال پذیرفت ؎

از طرف چمن نسیم اقبال وزید	وز گلبن امید گل لطف دمید
یعنی که ز حسن طالع و بخت سعید	پروانه التفات عامش برسید

دستوری گرفته رهگرای عرصهٔ مقصود شدم از ٹونک تا نیمه راه سرونج معیت حاجی دیوان شمس الدین سلمه الله تعالی بود دلبی انسانیت فرمود و خیلی راحت داد چون از سرونج بر آمده سیزدهم محرم سنه ۱۲۷۵ وارد بهوپال گشتم حضور رئیسه التفات عظیم فرمود و رعایت مصارف راه نمود و از آنچه گذشته معذرت کرد و هفتاد و پنج روپیه ماهوار تعیین فرمود و خدمت تاریخ نگاری سپرد عمری

شب هنگام در دهن دیگر هیچ نبود اللهم اجرنی فی مصیبتی هذه واخلفنی
خیراً منها در این فرصت از غرهٔ رجب سنه ۱۲۷۴ چند پارهٔ از کلام الله از بر یاد
گرفته شد چون عود بوطن گشت دوم ذیقعده سنه ۱۲۷۴ بنا بر ناداری و سبکساری
بمرزاپور شدم و مهمان جناب اکبر علی خان سوداگر گشتم بسابقهٔ معرفت با پدر
سیز بانی ها کردند و التفاتها نمودند درین میان نامهٔ رئیسه موصوفه در طلب رسید
در عین بارش براه جبلپور قصد بهوپال کردم مصائب این رحلت هیچ مپرس
روزی در رودی میان صحرا یکه کرایه با اسپ آب فرو رفت نزدیک بود که
دریا بردشوم رحمت الهی دست گرفت و ازان ورطهٔ هلاک بساحل نجات رسانید
شبی کلان میان رود حائل سیل جرار گردید شب در کریچهٔ تنگ ازان یکی از
صحرانشینان نشسته بامداد شد بارش فرصت نفس راست کردن نمیداد
غرضکه هرچه بود مبلول گردید

از برشگال هند کسی را فراغ نیست	یک خانه نیست کز گل این فصل داغ نیست
تر شد هر انچه بود ز اسباب و جامه ها	چیزی که خشک ماند بغیر از دماغ نیست

آخر ماه صفر سنه صدر ورود بهوپال باتفاق افتاد رسیدن همان بود و
نفاذ حکم ببدر رفتن همان خود بی طلب ازین طرف خواندند و خود در سلام و کلام
مضائقه نمودند

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب	که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را

چار و ناچار بفحوای حکم حاکم مرگ مفاجات با دل شکسته و خاطر خسته و بال و پر
گسسته در بقیهٔ همان بارش محمل سفر بجانب جبلپور بربستم والحمد لله علی کل حال

پا شکستم مصاعب حضر و مصائب این سفر شرح نتوان کرد باری خدا را شکرست که ازین عزل و فصل وجد و هزل نه در دل رنجی بود و نه بخاطر گرندی

هرگز بسیه خانهٔ لیلی نکند سیل	در سایهٔ دیوار خود آنکس که غنودست

پنجم ربیع الاول ۱۲۷۳ه وصول کانپور دست بهم داد رسیدن همان بود و برگشتن جنود نابهبود از دولت برطانیه همان هنگامهٔ عجیبی و فتنهٔ غریبی و معرکهٔ سترگی و مقاتلهٔ بزرگی برروی کار آمد و آقعه طلبان از هر سوراخ موش در رنگ جراد منتشر و فتنه جویان در غارتگری اهل جلدهٔ خود غیر مقصر شد آنچه شد و گردید آنچه گردید و آنچه شد همه بیجا شد و هرچه گردید جمله نابسزا گردید افتان و خیزان خود را بوطن رسانیدم و بگوشهٔ عافیت کشیدم ؎

غالب بریدم از همه خواهم که زین سپس	کنجی گزینم و بپرستم خدای را

نیرنگ تقدیر را دیدنی ست که با آنکه مردم این بلده دمی سر بخلاف نبرداشتند و حرفی از بغاوت بر زبان نراندند با یک پیکار مختصری که فوج کمپنی را با سپاه سه بندی فرخ آباد که در گوشهٔ این شهر از طرف رئیس ناهموار آنجا قیام داشت پیش آمد الکنه و ربوع غربا شهر همه بتاراج لشکر سکهه و پنجابیان رفت خانهٔ ما را نیز درین شور و غوغا غارت نمودند و از جمله بارها سبکدوش فرمودند

چه خوش بروی دل تنگ مادری وا کرد	خدا دراز کند عمر زخم کاری ما

روز دیگر نوای قتل عام شهر شهرت پذیرفت یاران پدر مارا با ما در و خواهر بقصبهٔ بلگرام پنج کروهی قنوج آنسوی دریای گنگ بردند چند ماه درین جا بمحلهٔ میدان پوره اتفاق اقامت افتاد جز یک جامهٔ سیاه رنگ بر تن و نان خشک

تقدیر بعد از دوازده سال همین تدبیر سرانجام داد صباح آنشب که روز آدینه
بود باز فرمان حضوری امضا یافت چاشت هنگام حاضر شدم نوازشها فرمود
والتفاتها کرد و دلجوییها نمود و از غرهٔ رمضان سنه ۱۲۷۱ هجری در ملازمان آستانهٔ
خاص خویش جا داد و بخدمتی که نوعی از قرب و حضور داشت بنواخت چندی برین
حال بسر آمد هم فرائض وظائف خود بجای آوردم و هم در مسجد ابراهیم خان مردم
را وعظ و اندرز میفرمودم باری بخود گفتم فراق وطن و دیار و این سی روپیه
ماهوار وابستگان که چشم در راه و گوش بر آواز اند چه خورند و من چکنم دل بر ترک
خدمت بستم و فی السماء رزقکم و ما توعدون برزبان راندم ناله رسا بود
که همدران نزدیکی خدمت میر منشی ریاست فارغ شد با ماهوار پنجاه روپیه مرا انجا
نشانیدند و بخلعت قیام مقام این خدمت نواختند تا تجربه کاری همراه بود خلعت
نذر دزدی شد و چیزی در دست نماند سالی دیگر برین حالت روز بشب آوردم
ناگهان باقتضای طبیعت طالب العلمی و شوق مباحثه بگفته این و آن با شیخ
علی عباس چڑیاکوٹی در مسئلهٔ قلیان کشی سخن در میان آمد وی قائل
با باحت بود و من ناقل کراهت بفائده آن یار عزیز طرف شدم و
محسن قدیم را که باعث این ملازمت بود بر سر اسارت آوردم صحبت باهم
گیرا نیفتاد نوبت این ناخوشی بعزل من کشید بیکار شدم شانزدهم محرم سنه ۱۲۷۳
از بهوپال بعزم وطن سوی هوشنگ آباد برآمدم و بیمار افتادم بعد از صحت
باز از راه بهوپال رهگرای منازل ساگر گشتم چاکری همراه و پارهٔ سرمایه
بر یابوی کرایه آن ناهموار از اثنای راه بگریخت تنها ماندم و در حجرهٔ مسجد آنجا

مادر و یک برادر و سه خواهر در خانه قربی دیگر نبود ام الفت توام بجاذبهٔ
محبت مادری قیام بحضانت فرمود و آنچه بایست و توانست در آموختن علم
و دانش کشش و کوشش نمود و بر نماز و روزه تنبیه و اقامت کرد چند پاره از
سی پاره قران مجید و فرقان حمید و اندکی از پارسی نامها یاد گرفت و در کسب
علوم آلهیه از صرف و نحو و جز آن بحوالی وطن همچو فرخ آباد و کانپور سالی چند
سرگردان ماند ارادتمندان پدر متکفل مایحتاج بودند شوق حضور در مجالس
وعظ و محافل درس و حضور مساجد در سر بود چاره نداشت جز دیدن اهل علم
و صلاح و شنیدن کلام مردم دانشمند صاحب فلاح در فرخ آباد مولوی مردان علی
بدایونی را دید و در کانپور شیخ سلامت الله کشفی و مولوی سخاوت علی جونپوری
و مولوی خرم علی بلهوری و شیخ عبد الحلیم لکهنوی و دیگر اهل فقه و فلسفه را از
وارد و صادر همچو زین العابدین اله آبادی و فخر الدین واعظ در اوقات مختلف
دریافت و مقدار علم و فضل هر یکی را بجای خود در خاطر آرزومند سنجید و در قنوج
مولوی محمد علی واعظ برادر مولوی حیدر علی مرحوم نزیل بلدهٔ ٹونک و مولوی
فضل الرحمن صوفی ساکن ملاوه و مولوی بشیر الدین قنوجی را دریافت دهم مولوی
ولایت علی و مولوی عنایت علی و یحیی علی و فیاض علی عظیم آبادی و دیگر رفقاء
ایشان را درینجا بر جناح سفر غزو دید و مواعظ و اندرز ایشان شنید مولوی
عنایت علی ترغیب قرارت بلوغ المرام داد الحمد لله تعالی که بعد از عمری دراز
توفیق شرحش مسک الختام نام رفیق شد و علاوه آن دواوین بسیار در اصول
و فروع سنت مطهره وقتاً فوقتاً جلوه ظهور گرفت که اسامی آنها در تراجم محرر سطور در

رباعی — نواب صفدر علیخان

کیا کیا دیکہا نہ رنگ ہمنے ای ذوق — یون ہی دیکہا جہان کو وون ہی دیکہا

دنیا کے الم ذوق اوٹہا جائین گے — ہم کیا کہین کیا آئے تہے کیا جائین گے
جب آئے تہے روتے ہوئے آپ آئے تہے — اب جائین گے اورون کو رولا جائین گے

ہرچند ہون پیر اور سر پر ہے اجل — تس پر نہین پیٹ کے سوا فکر عمل
ہے رشتۂ عمر مختصر سا لکن — شیطان کی آنت ہے میرا طول امل

ہو رنج میرے دل کو و یا ہو آرام — جز ذکر خدا نہین ہے مجہکو کچہ کام
فاقون سے تباہ میری حالت ہے مگر — آنتین پڑہتی ہین قل ہو اللہ مدام

غفلت مین گذر گئی جوانی افسوس — کچہ قدر شباب کی نجانی افسوس
وہ ولولے اب خزان پیری مین کہان — افسوس بہار زندگانی افسوس

گلزار جہان کا کیا تماشا دیکہون — اشک شبنم کہ گل کا ہنسنا دیکہون
شل گل رعنا ہین نظر مین شب و روز — دو روز کی ہے بہار کیا کیا دیکہون

وہ لطف چمن وہ سیر گلزار کہان — وہ نغمہ وہ مے وہ بزم وہ یار کہان
پیری نے تمام کہو دیا حسن شباب — وہ ناز کہان وہ ناز بردار کہان

جو لوگ گذر گئے اونہین یاد کرین — یا الفت خوبان پریزاد کرین
ہر دم ہے ہجوم یاس و حسرت صفدر — فرصت اتنی کہان کہ دل شاد کرین

جو مرتبۂ درد و الم جانتے ہین — دنیا کی بقا کو کالعدم جانتے ہین
بیدرد کو درد کی کہان ہے لذت — جو ذائقہ اسمین ہے وہ ہم جانتے ہین

دنیا فانی ہے زندگانی فانی — یہ ساز طرب یہ کامرانی فانی
صفدر کبہی فال بہی جو ہمنے دیکہی — نکلا کلمہ یہی کہ فانی فانی

مین خاک ہون خاکسار ہون تیرا ہون
زاہد مجھے کیون کرے ملامت یارب
شب عیش سے کاٹ کر سحر کی توبہ
توبہ کا کھلا ہے در تو جاتی ہو گی
فانی ہے جہان تو جستجو پھر کیون ہے
دنیا کو کہا ہے پنجروزہ سالک
رونے سے غم دین مین مزا ملتا ہے
وہان آنکھہ کھلی جمال یوسف دیکھا
بیگانہ دیکھا ہر اک یگانہ دیکھا
جسکو دیکھا غرض غرض کا اپنی
کیا جانے کوئی زاہدونکی گھاتونکو
دن کیون نہ بڑہے رات نہ کیونکر کم ہو
جبتک تہے گرہ مین احمقون کے پیسے
مفلس جو ہوئے تو پھر کسی نے ای ذوق
ای ذوق کریگا کوئی دنیا کیا ترک
ممکن نہین ترک ہو کسی سے دنیا
ای ذوق کبھی تو نہ خوش اوقات ہوا
تھا جبکہ جوان تھا جوانِ بدست
ان آنکھون سے روی لالہ گون بہی دیکھا

سالک
رحمت کا امیدوار ہون تیرا ہون
مانا کہ گناہگار ہون تیرا ہون
دن کی گنہون سے شام کر لی توبہ
دن رات مین دو مرتبہ اپنی توبہ
پھرنا یہ خراب کو بکو پھر کیون ہے
ای خانہ خراب آرزو پھر کیون ہے
داغ
یعقوب سے کچھہ رتبہ سوا ملتا ہے
یان بند ہون آنکھین تو خدا ملتا ہے
اپنے مطلب کا سب زمانہ دیکھا
دنیا کا عجیب کارخانہ دیکھا
تمئیز ذرا چاہیئے ان باتون کو
روزون کے عوض کہاتے ہین راتونکو
ذوق
سب کہتے تہے اونکو آپ ایسے ایسے
پوچھا نہ کہ تہے کون وہ ایسے تیسے
دنیا ہے بری بلا ارے کیسا ترک
جبتک نکرے آپ اوسے دنیا ترک
اکدم نہ ترا صرف عبادات ہوا
جب پیر ہوا پیر خرابات ہوا
اور انکو پر از سرشک خون بہی دیکھا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

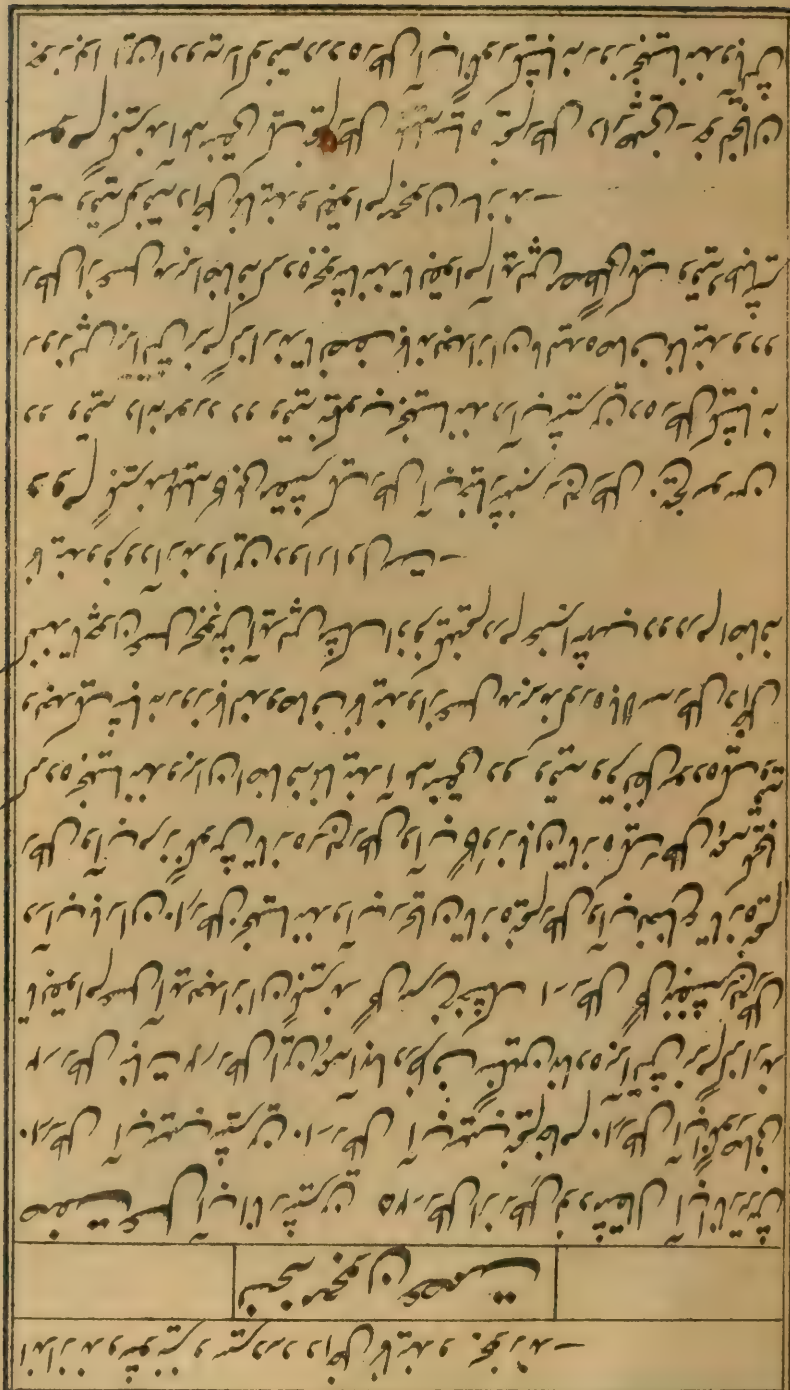
[illegible]

مرد آزاده بگیتی نکند میل دو چیز
زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند
آدمی زادهٔ نادان بچه ماند دانی
ظهور خشم بزرگان تهی ز رحمت نیست
اسباب جهان در نظرم عرضه نمودند
تا صدف مهر خموشی نزند بر لب خویش
خموشیم پر پرواز جوهر هوش ست
توان بخامشی از عجز کام دل بردن
نقد جان را لب خاموش نگهبان باشد
دلی کز خامشی روشن شود مردن نمیداند
بغیر شهد خموشی کدام شیرینی ست
در جوانی بطرب کوش که این موی سیاه
میشود زندگی از قامت خم پا بر کاب
خضاب پردهٔ پیری نمی شود صائب
چو ماه نو قد خم گشته بر سپهر وجود
طمع مدار ز دندان ثبات در پیری
مرگ گوارا شود موی چو گردد سفید
پیری ست نه کافری نهان نتوان کرد
در ظلمت شب هر انچه کردی کردی

تا همه عمر وجودش بسلامت باشد
وام نستاند اگر وعده قیامت باشد
نسخهٔ معتبر خوش خط و بسیار غلط
غبار چهرهٔ گردون دلیل باران ست
چیزیکه در آمد بنظر قطع زبان بود
آب در حوصله اش گوهر غلطان نشود
چراغ انجمن دل زبان خاموش ست
دراز میشود این رشته از گره خوردن
رخنهٔ مملکت دل لب خندان باشد
خموشی آتش سنگ ست افسردن نمیداند
که از حلاوت آن لب بکید گر چسپد
شب تار ست بافسانه بسر باید برد
تیر را شهپر پرواز کمان میگردد
بمکر و حیله خزان را بهار نتوان کرد
اشاره ایست که آماده باش رفتن را
که این ستاره درین صبحگاه میریزد
رباعی
لذت دیگر بود خواب دم صبح را
چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد
در روشنی روز همان نتوان کرد

صندل سرخ و سفید از هر یک یک وقیه کوفته در ده رطل آب بخیسانند تا وقتیکه قوت ادویه بیرون آید پس بالد مالیدن سخت و صاف نماید و از عسل مدبر سه رطل اضافه نماید و با آتش نرم منعقد سازد —

بدانکه چون ساخته شد این هشت دوا با عسل مدبر جمع کند و اضافه کند بوزن همه تمرهندی و پاک سازد از پوست و دانه و بکوبد تا چون آب شود پس در دیگ بزرگ همه را یکجا کند و شش رطل گلاب دران ریزد و برفق آتش کند تا چون نیمگرم شود پس روغن بلسان یک وقیه عنبر اشهب پنج مثقال مشک اذفر هشت مثقال سحق یاقوت رمانی و یاقوت کبود و یاقوت زرد از هر یک شش مثقال مروارید غیر مثقوب صلایه کرده نیم وقیه ورق طلا محلول یا مسحوق هشت مثقال داخل کند و در ظرف طلا یا نقره یا چینی کند بعد از ان که تبخیر کرده باشد به عود هندی ده مثقال پس یکشب در ستاره نگاه دارد و شبی که ماه خالی باشد از نحوست و خالی از سیر نباشد و تحت الشعاع و در عقرب نباشد و اگر در شرف بود بسیار خوب ست پس بالای طعام یکمثقال و بناشتا دو مثقال میخورده باشد و ترکیبی دیگر ست که آنرا چون ساخته باین هشت دوا داخل کنند بسیار بهتر ست بستانند باد زهر حیوانی پنج مثقال جدوار خطائی هفت مثقال لعل بدخشی چهار مثقال ابریشم مقرض شش مثقال زعفران چهار وقیه لاجورد مغسول چهار مثقال سنگ یشب صلایه نموده پنج مثقال و نقره و ورق طلا و مغز پسته شش وقیه هشت وقیه قرص افعی سی مثقال و منشطا کبر پنجاه مثقال داخل نمایند پس این ادویه را کوفته و بیخته بعسل مدبر پنج رطل به قوام عسلی



کحل

یقلع البیاض و یذهب بالظفرة والسبل وله فوائد اخری فی امراض العین قطعة الاناء الصینی جزء الشب الیمانی نصف جزء الشورج القلمی جزء یسحق سحقا بلیغا و یستعمل

مرهم اعجاز

که جهت زخم بندوق و مانند آن و جهت ناسور و هر گونه جراحت عسیر البرء و قروح خبیثه و سوداویه که هیچ دوا شفا نیافته باشند سود دارد و معمول حکیم ارزانی بود و حق این ست که این مرهم عدیل ندارد و با وجود وی بمرهم دیگر حاجت نیست کات سرخ پاپڑیا رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک پنج توله شب یمانی توتیای هندی هر یک یک توله و سه ماشه نخست آب و روغن را یکجا کرده در ظرف کانسه که معمول هندست بدست کف مال کنند تا شل دوغ شود بعده اجزاء دیگر که هر یک را جدا کوفته باریک بیخته موازنه نموده باشند در آن آمیزند و یکپاس دیگر بلکه دو پاس بکف دست همی مالند تا جمله یکسان شود و بقوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگهدارند و وقت حاجت استعمال نمایند و بهتر آنست که وقت شب نمک در خرقه پیچیده و گرم کرده حوالی قرحه و جراحت تکمید میکرده باشند که معین عمل اوست و قد یعرض انشقاق فی القبل من شدة الطلق و عسر الولادة او الافتضاض و هذا المرهم ینفعه و مُخّ ساق البقر الشمع الابیض شحم کلیة المعز سنگ جراحت یمزج بعضها ببعض بالطریق المعروف حتی یصیر مرهما

بابچی	فلفل اسود	کبریت اصفر	توتیای ہندی	سیندر
۱ تولہ	۴ ماسہ	۴ ماسہ	۴ ماسہ	۳ ماسہ

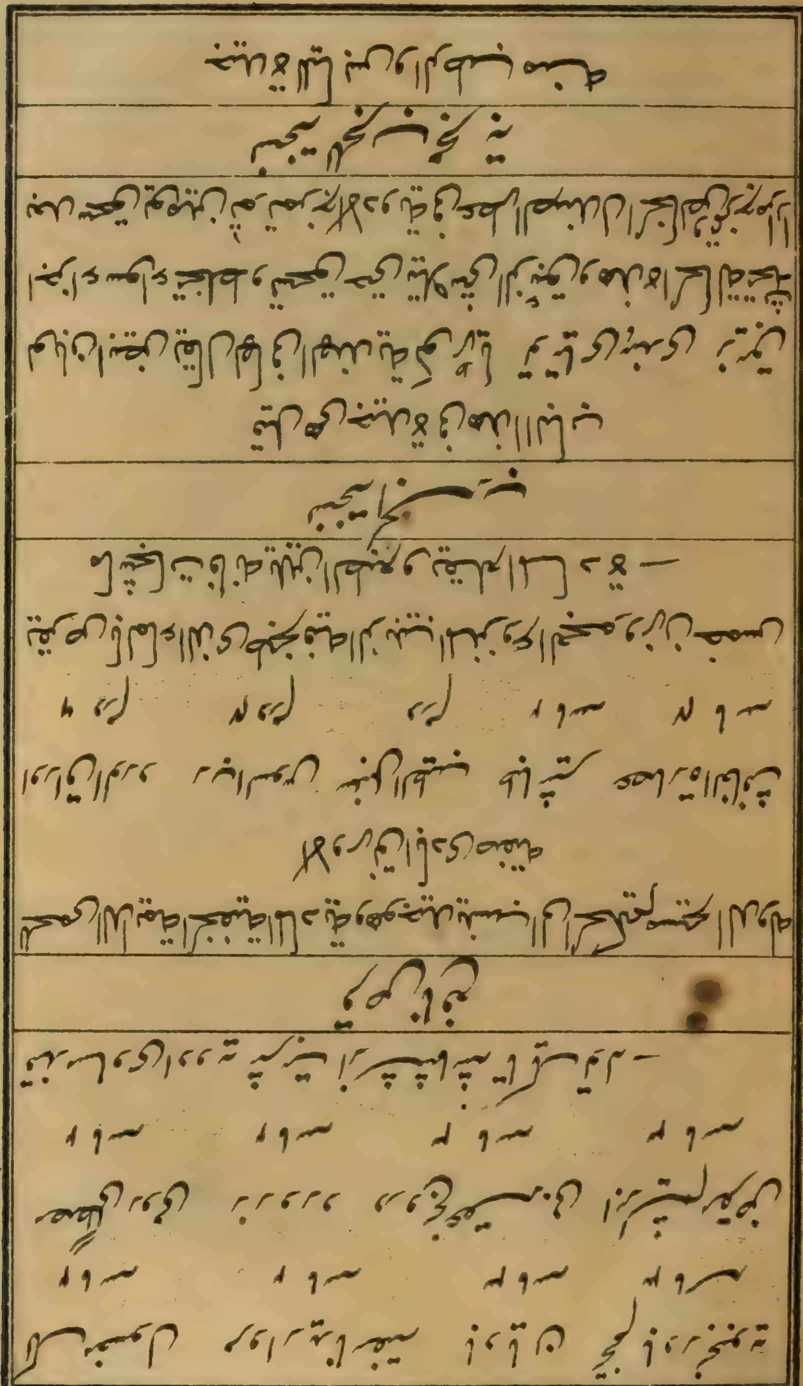
زبد البقر سبعة فلوس یغسل الزبد ویبالغ فیه وتدق الادویة وتخلط معه وتمرخ به الاعضاء ویجلس فی الشمس ـ

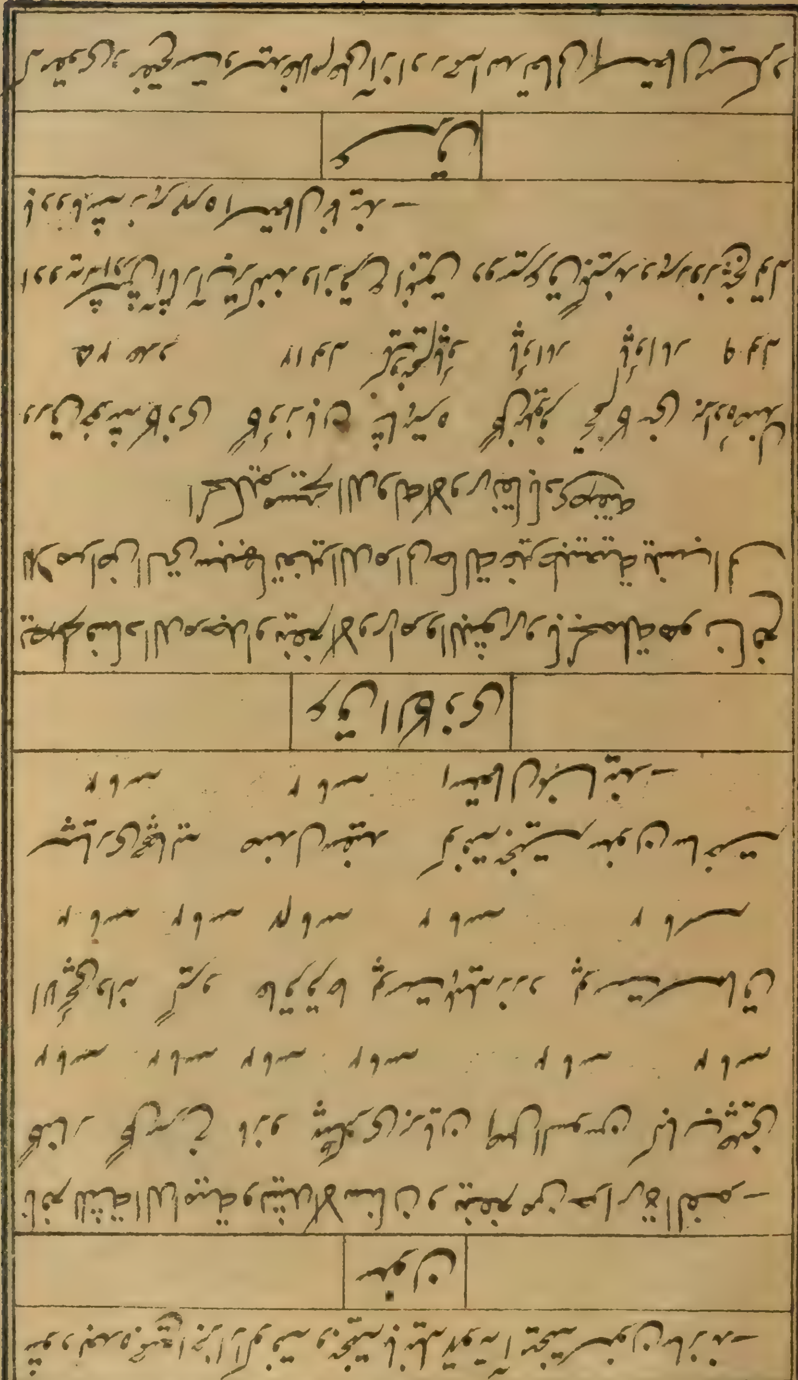
حب یخرج البلغم اللزج

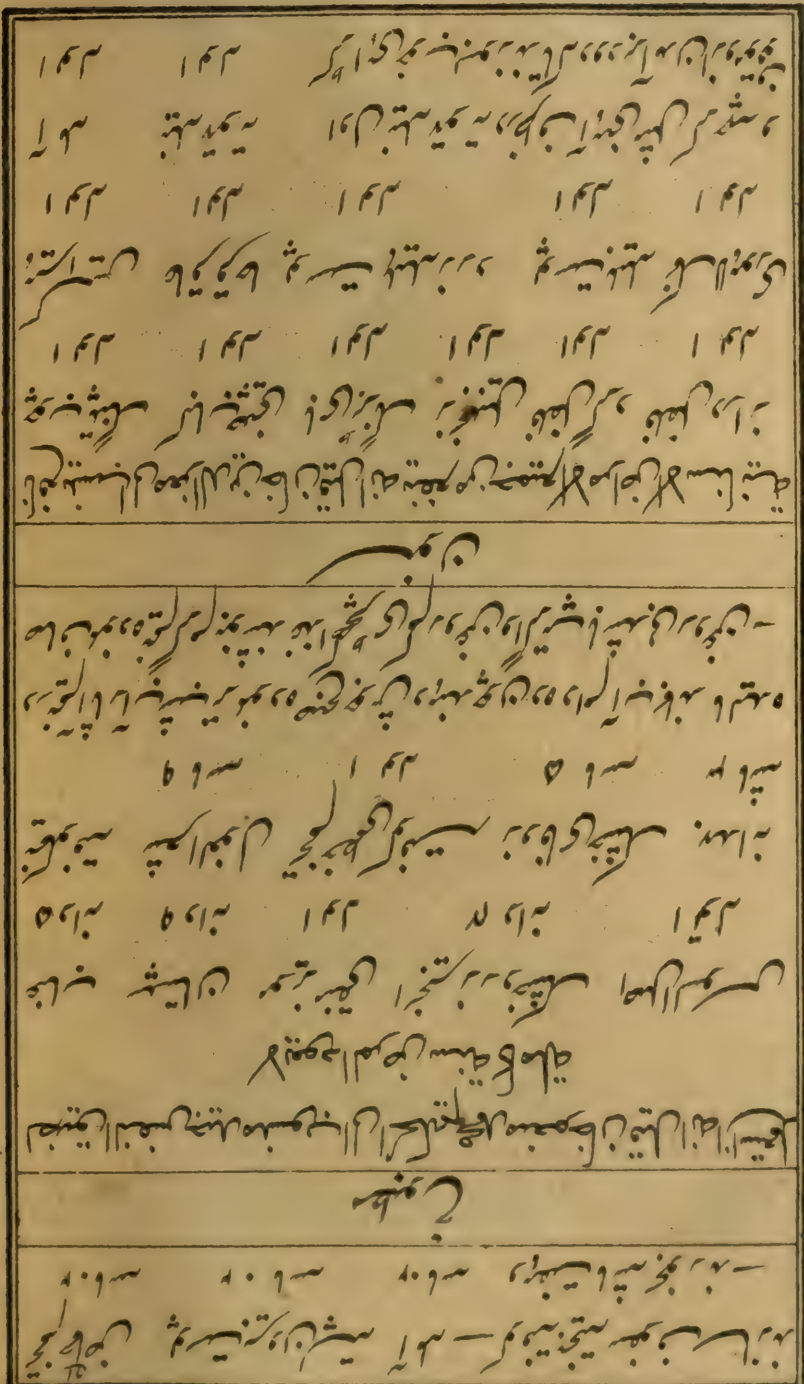
قال الشارح الجدید للاسباب والعلامات وهو الحکیم عابد السہرندی انه یخرج البلغم قطعة قطعة الاهلیلج الاصفر عروق الصفر ملح الطعام مکلا اجزاء سواء تدق وتنقع فی ماء الحنظل ثلثة ایام ویعمل حبا کالنبق الصحرائی ویسقی حبا الی سبعة حبات ـ

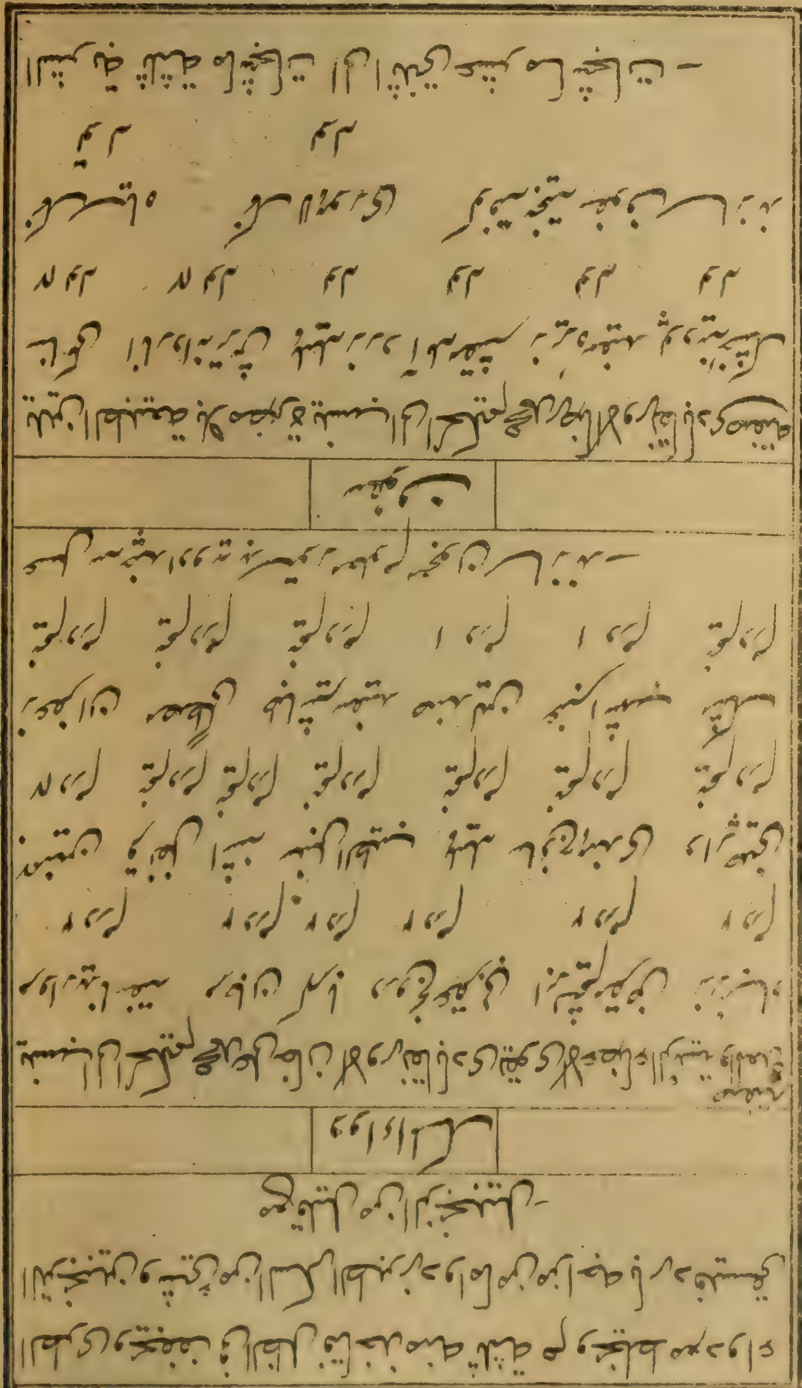
حب

نافع لاکثر امراض العین کالرمد وضعف البصر والغشاء الرقیق وابتداء النزول قیل قد جرب فی هذه الامراض ـ نسخته مرچ سیاه پانصد عدد گل کنجد صحرائی سفید پانصد عدد غنچهٔ یاسمین بستانی پانصد عدد افیون مساوی الوزن مرچ شب یمانی ایضا مساوی الوزن مرچ حضض ایضا مساوی الوزن مرچ مغز نیمبولی ایضا مساوی الوزن مرچ برگ نیم دو شت همه ادویه در آب لیمون سحق بلیغ نمایند وادنی دو روز ست بعد سحق هرگاه غلیظ شود حبوب بندند بقدر حمص و در آب سائیده در چشم کشند یک حب ده دوازده مرتبه را کافی ست ـ









یاقوت مروارید یشب سبز ابریشم مقرض کهربای شمعی طباشیر
۷ ماسه تولہ ۶ ماسه تولہ ۶ ماشه تولہ

صندل سفید گل سرخ بادرنجبویه لسان العصافیر حلو مرجان دارچینی
۶ ماسه ۶ ماسه تولہ تولہ تولہ تولہ

کبابه بوزیدان پوست هلیله کابلی بهمنین تودرین ثعلب شقاقل
تولہ تولہ تولہ تولہ ۶ ماشه ۶ ماسه

خرفه مقشر تخم هلیون خسک مدبر مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه زعفران
۵ ماسه ۲ تولہ ۲ تولہ ۲ تولہ ۲ تولہ ۲ تولہ تولہ

عنبر اشهب مشک خالص ورق طلا ورق نقره مغز سر کنجشک قضیب گاؤ سوده
۲ تولہ ۵ ماسه ۵ ماسه ۲ ماسه ۵ ماسه ۵ ماشه

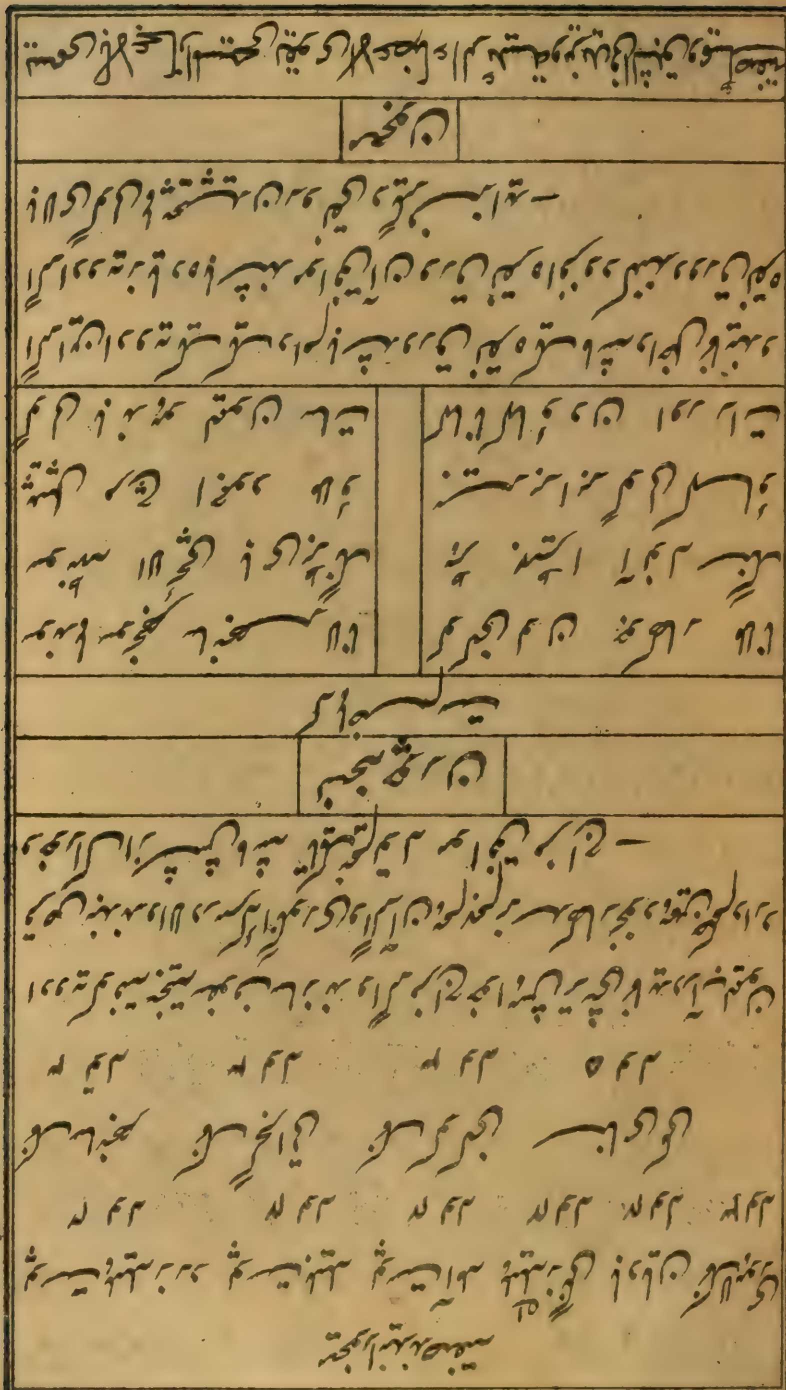
مایه شتر اعرابی ماهی روبیان ریگ ماهی تال مکهانه تخم انگن
۲ تولہ ۲ تولہ ۲ تولہ ۲ تولہ ۲ تولہ

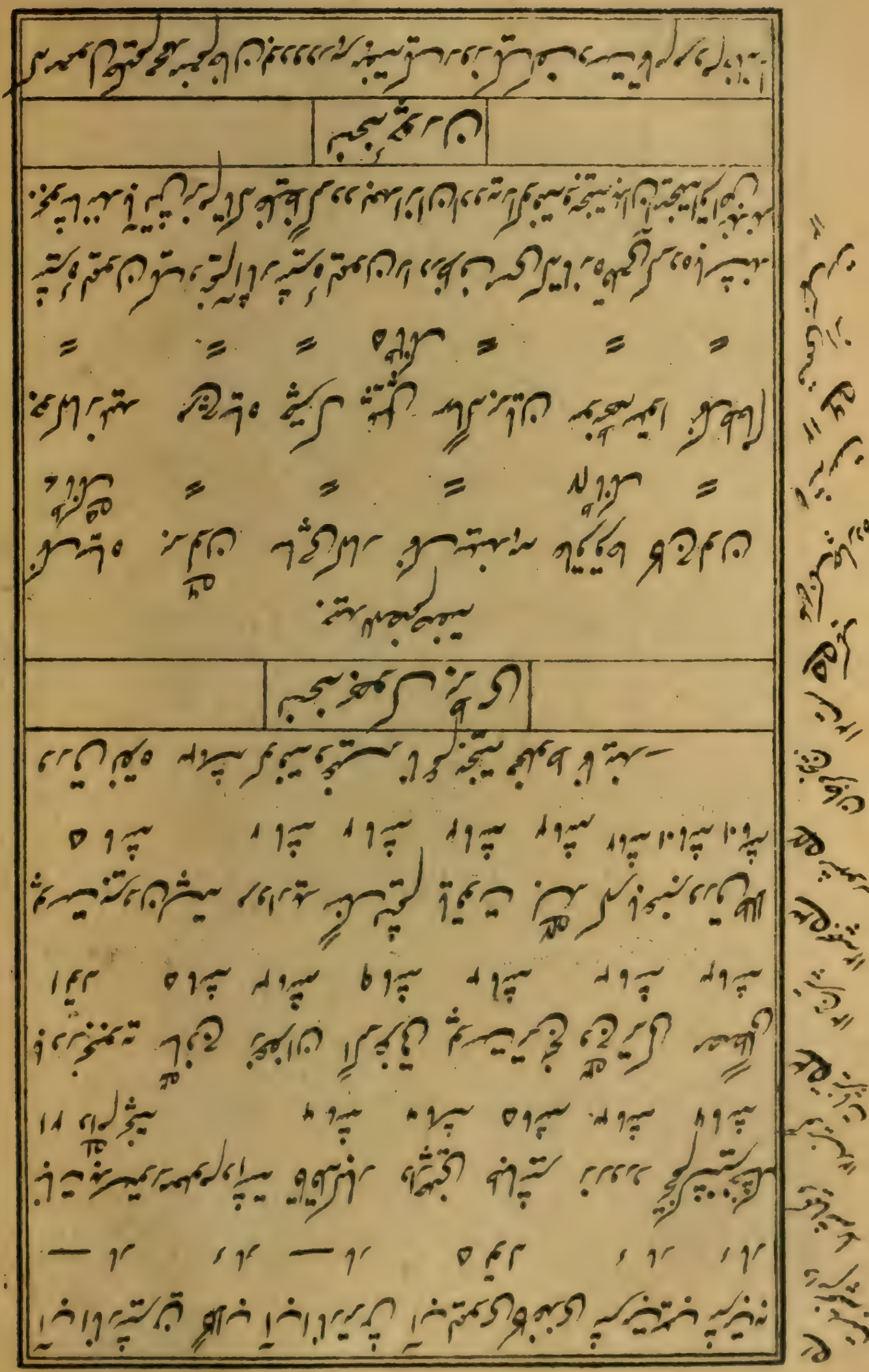
تخم سمندر سوکهه رُبّ گذر رب به عسل مکی نبات
مساوی اجزا مساوی اجزا = نیم وزن اجزا ۵ ماسه

بقوام آورده نگاهدارند واگر سکر خواهند روغن جزو اعظم آمیزند۔

قاعده کلیة

لمعالجة من عجز عن الافتضاض بسبب الخضخضة وحدث فی عضوه شکل غیر طبیعی ومتی یبول یتبعه دما ومدة او یجری المدة من المجری لیلا ونهارا نسخته





مدحا بلیغا صفته

اوراق الورد ۴ درم اصل السوس مقشر غبار کردہ درم سنبل الطیب درم طباشیر سفید درم مصطگی یک درم گلقند آفتابی ۳۰ درم ـ

تدق الادویة علیحدة و تنخل بحریر ثم یصحح الوزن و تمزج بالجلنجبین یشرب من ستة ماشجات الی اثنتی عشر فی کل صباح بالمیاہ المناسبة ولو اضیف الی ہذہ الادویہ السنا المکی درہمان کان اقوی تلیینا ـ

جوارش

ینسب الی الحکیم محمد شریف خان مقوی معدہ و قلب و دماغ و مشہی و مانع صعود انجرہ و رادع مواد از سر و بجمیع عوارض لاحقہ مفید صفته

آملہ مربی ۳۰ عدد ہلیلہ مربی ۲۰ عدد بگلاب و آب بجوشانند تا مہرا شود و از پارچہ گزرانید کہربای شمعی یک تولہ زہر مہرہ خطائی دو تولہ مروارید ناسفتہ یک تولہ طباشیر سفید دو تولہ صندل سفید دو تولہ کشنیز خشک دو تولہ تخم خرفہ مقشر دو تولہ ابریشم مقرض ۹ ماشہ گل گاوزبان دو تولہ دانہ ہیل یک تولہ دارچینی کوفتہ بیختہ یک تولہ عنبر اشہب چہار ماشہ ورق نقرہ شش ماشہ ورق طلا سہ ماشہ نبات سفید یک وزن ادویہ عسل مصفی یک وزن ادویہ شیرخشت یک وزن ادویہ اضافہ نمودہ بدستور جوارش سازند ـ

جوارش فودنج

جید للہضم مقو للاعضاء الرئیسة مورث للاشتہاء ینسب الی علویخان نسخته

الله

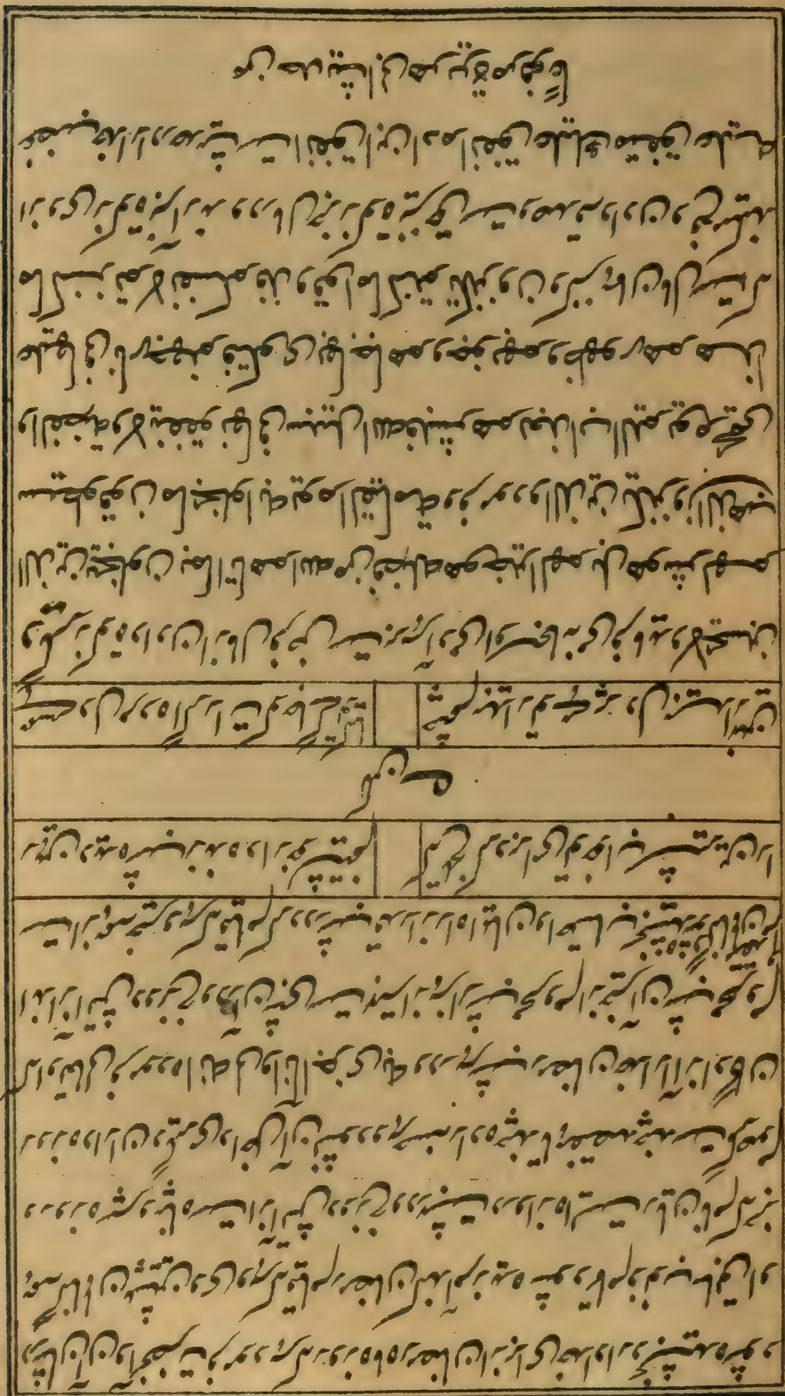
[illegible]

درین باب کثرت آن اہم ست به نیت حصول مقصود والله اعلم گویم انچه اہل تکسیر
واہل دعوت اسمار با اسمار وصفات میکنند عینی واثری ازان در سنت صحیحه
یافته نمیشود وچیزها ازان مکسر داعی ابدعتها میکشد پس اصح احوال درباره
اسمار حسنی احصار آن ست خواه بقلب باشد یا تبلاوت ومراد بقوله تعالی
فادعوه بها نه این دعوت مصطلح ست بلکه خواندن او تعالی بان نامهای نیک
فقط وچون غالب این اسمار در قرآن کریم وحدیث نبوی موجود ست در ذیل فحاوی
وبطاوی الفاظ وعبارات پس تالی کتاب ومشتغل بسنت بی نیاز ست از احداث
ہمچو محدثات که اصلی از شرع ندارد دیگر تلاوت فرقان عظیم وقرآن کریم ست
وقرأت آن افضل ترین عبادات باشد آنحضرت فرمود صلعم ہر که یکحرف
از قرآن بخواند ثواب آن یک حسنه بیابد وثواب آن حسنه را ده چند کنند نمیگویم
که الم یکحرف ست بلکه الف یکحرف ست ولام یکحرف ست ومیم یک حرف ست و
این را ترمذی ودارمی از ابن مسعود روایت کرده اند وترمذی گفته این حدیث
صحیح ست گویم ودروی اطلاق حرف ست بر کلام خدا وفرمود بخوانید قرآن را
که روز قیامت شفاعت خواهد کرد اصحاب وقاریان خود را وفرمود روز قیامت
خواننده قرآن را گویند که قرآن بترتیل بخوان ودر درجات بهشت ترقی کن مکان
تو آنجاست که تمام کنی قرارت را وفرمود خواندن قرآن شریف بهتر ست از تکبیر و
تسبیح وصوم وصدقه وفرمود میگوید رب تعالی ہر کرا قرآن از یاد وسوال من
مشغول دارد اورا بهتر از سائلان بدہم وفضل کلام خدا بر سائر کلام ہمچو فضل
خداست بر خلق او واین نزد ترمذی ودارمی وبیهقی در شعب الایمان از ابی سعید

[illegible]

اسم ذات را که عبارت از کلمهٔ الله ست بامد وشد با دل خود بگوید و ضرب سازد تا
اثر گرمی آن در دل پیدا گردد و در هر بار و هر مرتبه تصور کند که هیچکس غیر الله
مقصود و محبوب و مطلوب و معبود نیست تا آنکه دل خود را از محبت ماسوی الله
خالی بیند و وجودات عالم و عالمیان را معدوم داند و ذکر و مذکور یکی گردد و نزد آن
هستی خود را فانی در هستی مذکور پندارد و چون چنان کرد باید که علی الدوام در محافظت
این نسبت علیا بکوشد جد و وا یما نکو بقول لا اله الا الله اشارت ست
بدان وقل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون کنایت ست از ان
قال تعالی واذکر ربك فی نفسك تضرعا وخفیه ودون الجهر
من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین یعنی خدا را همیشه بدل
خود یاد کنید و صبح و شام بذکر او سبحانه پردازید و از غافلان نشوید حاصل
آنکه او تعالی با جمیع بندگان خود نزدیک تر از رگ گردن ست کما قال تعالی
نحن اقرب الیه من حبل الورید حجاب دوری محض از غفلت ماست هرگاه
این غفلت برطرف شود خلاصه عبادت که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
در شان اوست حاصل آید چه سلوک که در وسع آدمی ست تا اینجاست بعد از ان
فضل الهی بحسب استعداد و ارادت ازلی فائض میگردد السعی منی والاتمام
من الله و در مبادی سلوک اسم ذات را تا دوازده هزار بار و نفی و اثبات را یک
هزار و یکبار همیشه مواظبت داشتن مثمر آثار عجیب ست و منتج نتائج غریب والله
اعلم بالصواب دیگر هر کلمه و هر دعا که مشتمل بر ذکر الله باشد همه موجب اجر و
باعث ثواب میگردد اما انسب و اولی آنست که از اذکار و ادعیه آنچه در کتاب الله

ف یعنی دل را که عبارت از نقطهٔ صنوبریست زیر پستان چپ بفاصلهٔ دو انگشت [illegible] تصور کند [illegible] ۱۲



وفی الثالثة وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد مائة مرة
وفی الرابعة حسبنا الله ونعم الوکیل مائة مرة ثم یسلم و یقول
رب انی مغلوب فانتصر مائة مرة امام جعفر صادق علیه السلام فرموده
این هر چهار آیه اسم اعظم ست که هر چه خواهد به وسیله اش بیابد وعجب دارم از کسیکه
دعا کند باین آیات و پذیرا نشود قال وللمسحور والمریض الذی اعیی
الاطباء مرضه یکتب فی اناء صینی ابیض یا حی حین لا حی فی دیمومة
ملکه وبقائه یا حي فیمحوه بالماء ویشرب الی اربعین یوما قال
رایت سیدی الوالد یزید علیه الفاتحة گویم در فاتحه شفا از هر دا است
چنانکه از حدیث گذشت قال واذا اردت ان تری فی منامك ما فیه
مخرج مما انت فیه من الضیق فتوضا والبس ثیابا طاهرة ونم مستقبل
القبلة علی یمینك واقرء والشمس سبع مرات واللیل سبع مرات و قل هو الله
احد سبع مرات وفی روایة بدل قل هو الله سورة التین سبع مرات ثم قل اللهم
ارنی فی منامی کذا وکذا واجعل لی من امری فرجا ومخرجا وارنی فی منامی ما استدل
به علی اجابة دعوتی فان رایت ما یسرك والا فافعل مثل ذلك فی اللیلة الثانیة فان
رایت والا ففی الثالثة الی السابعة لا یعدوها الامر انشاء الله تعالی جربها جماعة من اصحابنا
وبالجمله این ده عمل ست که بتجربه رسیده هر که بدان عمل کند نفع و برکتش شامل و واصل
وی گردد واما فضائل پس در چهار باب گفته هیچ عملی در اسلام بعد از تصحیح ایمان
ضرورتر و لازمتر از نماز نیست که در حق آن حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
وقوموا لله قانتین آمده یعنی محافظت کنید بر نمازها و بر نماز عصر و بایستید

لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم گویم ترکیب بعضی
این دعا از کلام خدا و سنت مصطفی ست صلعم و از کلام غیر این هردو در ان
چیزی نیست و هر چند دعا با دعیه ماثوره اعلی و اولی و افضل و اکمل ست اما شارع
علیه الصلوة والسلام رخصت فرموده ست امت را نخواندن انچه از دعا بپسند چنانکه
در حدیث ابن مسعود درباره تشهد آمده ثم یتخیر من الدعاء اعجبه الیه
فیدعوه متفق علیه قال وسمعته یقول من خاف ذا سلطان
فلیقل کهیعص کفیت حمعسق حمیت ولیقبض کل اصبع من الید
الیمنی عند کل حرف من اللفظ الاول ومن الیسری عند کل حرف من
الثانی ثم لیفتحهما جمیعا فی وجه من یخاف منه واین عمل ماخوذ ست
از کتاب عزیز و در بستن و کشادن دست مضائقه نیست زیرا که عقد انامل و تحول
رداء در استسقاء از سنت ثابت ست و آنرا دخل ست در تقلب حال والله اعلم
قال وسمعته یقول اذا عرضت لک حاجة فاقرء یا بدیع العجائب
بالخیر یا بدیع الفا و مائتی مرة اثناعشر یوما فان الله یقضی حاجتک
وهذه عزائم اجازنی سیدی الوالد بها فی جملة ما اجازنی گویم
برای قضاء وطر دو رکعت نماز نفل و دعا بعد از ان نیز آمده والکل کاف
شاف انشاء الله تعالی قال ولقضاء الحاجات المهمة یرکع اربع
رکعات یقرء فی الاولی بعد الفاتحة لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین
مائة مرة وفی الثانیة رب انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین مائة مرة

[illegible]

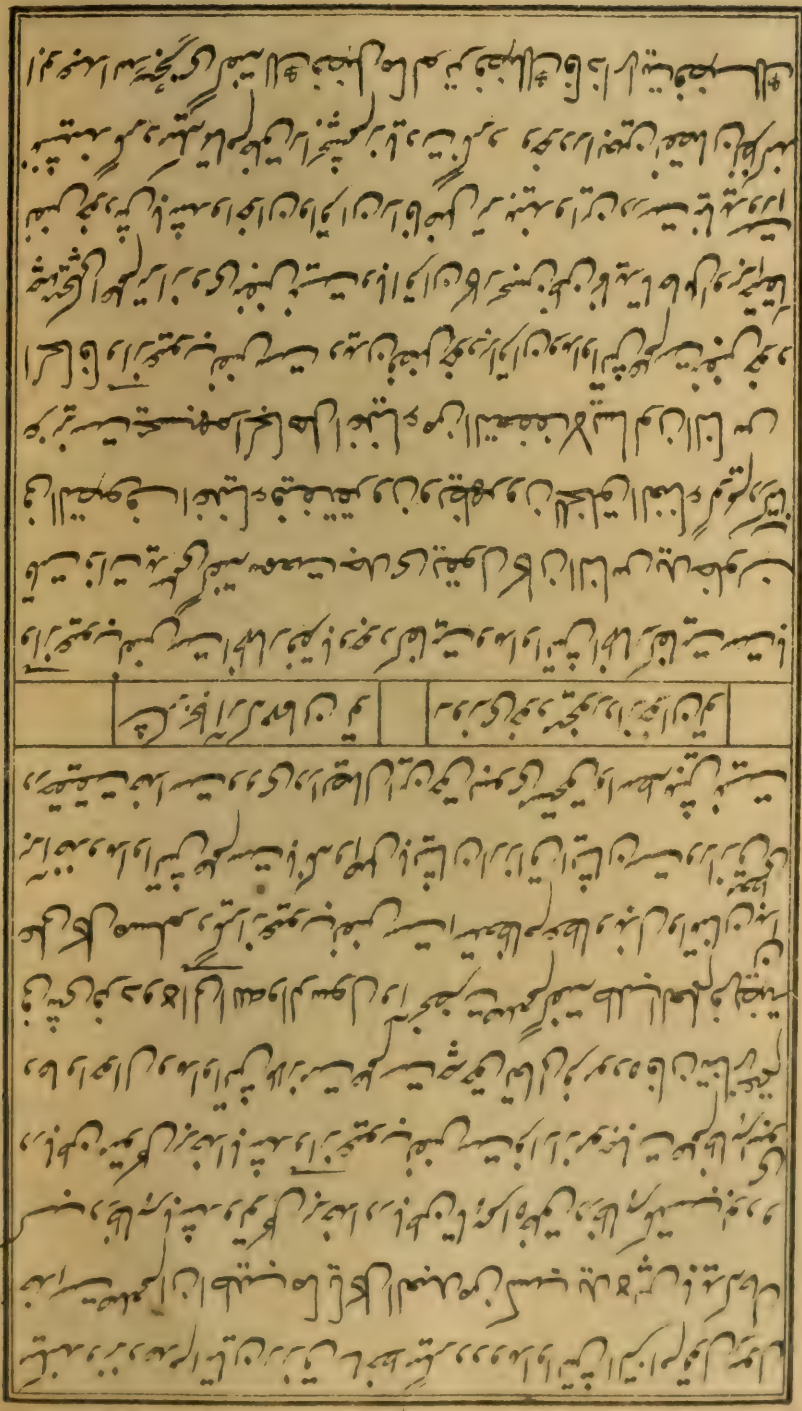
لا یسترقون رواه البخاری محمول ست بر مقام تفویض و توکل و
می تواند شد که رقیهٔ معلوم المبنی والمعنی که بری از فحاوی اشراک وبدع
باشد بکند و در امید نفع توکل بر او سبحانه نماید چنانکه در تداوی متوکل ست
بروی تعالی پس منافاتی میان این اخبار نبود وعلی ای حال درین باب رخصت
از شارع علیه الصلوة والسلام و ثبوت آن از کتاب عزیز و سنت مطهره هر دو
ست و آیات شفا مجرب ست در ازالهٔ امراض بلکه دعا را اثر بیشتر ست از دوا و
رقیه از آیت و حدیث و دیگر کلمات طیبه داخل ست در دعا پس درین فصل
چندی از رقی که بسند صحیح متصل از مشائخ کرام ثابت شده و نفع آن بتجربه
رسیده حوالهٔ خامه میشود زیرا که در حدیث جابر مرفوعا آمده من استطاع منکم
ان ینفع اخاه فلینفعه رواه مسلم و ورود این حدیث در بارهٔ رقیه از
عقرب بوده ست و در حدیث عوف بن مالک اشجعی ست که آنحضرت فرمود صلعم
لا باس بالرقی مالم یکن فیه شرك و این نیز نزد مسلم ست و در حدیث ام
سلمه ست مرفوعا استرقوا فان بها النظرة متفق علیه و هم در حدیث
متفق علیه ست مرفوعا از عائشه صدیقه رضی الله عنها قالت امر النبی صلعم
ان یسترقی من العین گویم مسند الوقت حکیم امت مرحوم شیخ احمد معروف
بشاه ولی الله محدث دهلوی رحمه الله تعالی در کتاب قول جمیل و برادر عالیقدر وی
شاه اهل الله در چار باب فصلی در اعمال و فضائل نوشته اند و اشیاء نافعه
اندران ذکر نموده چون ما را اجازت آن اعمال و رقی و اوراد و فضائل از
شیخ محمد یعقوب مهاجر مکی متوفی در سنه ۱۲۸۲ هجری حاصل ست در ینجا نبذی از آن

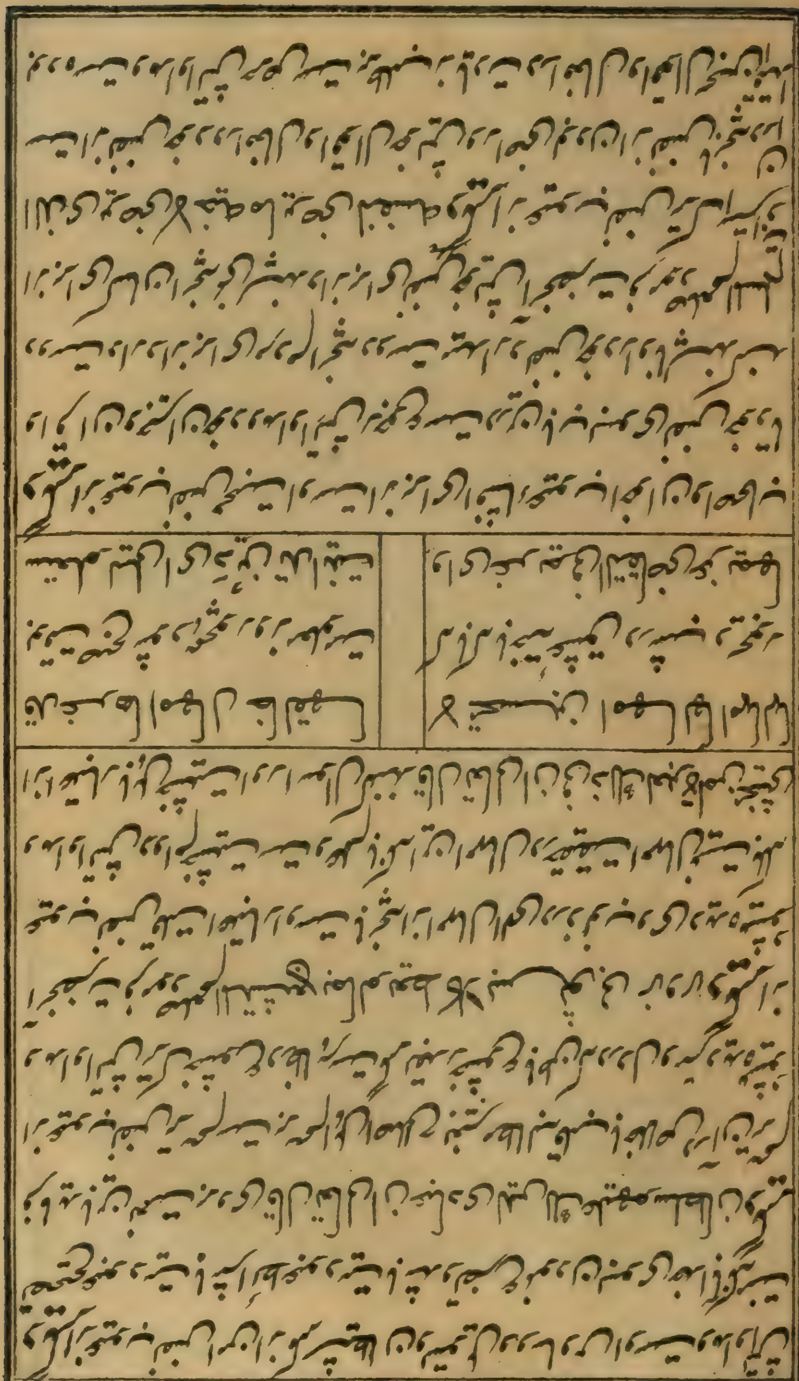
دآء رواه الدارمی والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم لیس شی اکرم علی الله من الدعاء رواه
الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وعن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلعم لا یرد القضآء الا
الدعآء وعن ابن عمر یرفعه ان الدعاء ینفع مما نزل ومما لم ینزل
فعلیکم عباد الله فی الدعاء رواه الترمذی واستغربه واحمد عن
معاذ بن جبل وعن ابن مسعود رفعه علیکم بالشفآئین العسل
والقران رواه ابن ماجة والبیهقی فی الشعب وقال الصحیح انه
موقوف علیه وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم
ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواما ویضع آخرین رواه مسلم
مراد بدین کتاب قرآن کریم ست ودر حدیث ابی سعید بن المعلی مرفوعًا
درباره سورهٔ فاتحه آمده هی السبع المثانی والقران العظیم الذی
اوتیته رواه البخاری ودر فضائل سُوَر حدیثها آمده که در مشکوة وجز آن
مذکورست وهمه دلیل ست بر طب روحانی بازالهٔ ادواء واسقام باطنی ودر
حدیث انس بن مالک آمده اذن رسول الله صلعم لاهل بیت من الانصار
ان یرقوا من الحمة والاذن واین در بخاری ست ودرین باب در صحیح
احادیث مرفوعه آمده ودر آن امرست باسترقا از عین ورخصت ست در رقیه
از هر حمه وآن همه اخبار دلیل اند بر جواز رقی وحصول نفع بدان وحدیث
مرفوع درباب دخول سبعین الف در جنت بلا حساب بلفظ هم الذین

وعلی کرم الله وجهه وغیر او را رضی الله عنه امر فرمود علیك بحب المساكين
والذين معهم قال ابو عبد الرحمن السلمی ذکرت فی هذه الفصول
بعض معائب النفس ليستدل بها العاقل علی ماورائها ويخرج منها
من يريده الله بتوفيقه وتسديده مع اقراری انه لا يمكن استيفاء
معايبها وكيف يمكن ذلك والنفس مفتونة بجميع اوصافها و
لا تخلوا عن عيب وكيف يمكن احصاء عيب من كله عيب وقد
وصفها الله بانها امارة بالسوء الا انه ربما يصلح العبد من عيوبها
شيئا ببعض هذه المداوات فيسقط بذلك عنها عيبا من عيوبها
والله يوفقنا لمتابعة الرشد ويزيلنا عن موارد الغفلة والشهوات
ويجعلنا فی كنفه وحيطة عصمته وحفظه ورعايته فانه القادر
علی ذلك والواهب له انتهی كلامه رح واقول اللهم بصرنا بعيوب
نفسنا ولا تكلنا الی نفسنا طرفة عين واصلح لنا شاننا كله يا ارحم
الراحمين ٥

فصل در طب روحانی

قال الله تعالی وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين
وقال هو للذين امنوا هدی وشفاء وقال شفاء لما فی الصدور
وقال ويشف صدور قوم مؤمنين وعن عبد الملك بن عمير
مرسلا قال قال رسول الله صلعم فی فاتحة الكتاب شفاء من كل





به بند دشره دیدهٔ هوشمند — درآرد طمع مرغ و ماهی به بند

و مداواتش دانستن این معنی ست که طمع در آرندهٔ اوست در دنیا و فراموش ساز اوست از برای حلاوت عبادت و لذت طاعت و مزهٔ عبودیت و قدر ربوبیت و بنده را بندهٔ بنده میگرداند بعد از آنکه حق تعالی او را از عبودیت خلق و رقیت مردم آزاد آفریده ست و آنحضرت صلعم از طمع تعوذ فرموده و او تعالی بسبب این طمع بر دل او طبع میکند و مهر میزند و باین معنی رغب در دنیا و زاهد در آخرت میشود و باقی را در طمع برباد میدهد بعض سلف گفته اند طمع فقر حاضر ست و غنی بی طامع نقیر ست و فقیر متعفف غنی و طمع قاطع رقاب شاعر گوید

اتطمع فی لیلی و تعلم انها — تقطع اعناق الرجال المطامع

و دیگری گفته

اطعت مطامعی فاستعبدتنی — ولو انی قنعت لکنت حرا

ای قناعت تو نگرم گردان — که ورای تو هیچ نعمت نیست

دیگر از عیوب نفس حرص ست بر عمارت دنیا و تکثر از آن و مداواتش آنست که بداند که دنیا دار قرار نیست و آخرت دار قرارست و عاقل کسی ست که کار از برای خانهٔ قرار میکند نه از برای مراحل سفر چه مراحل منقطع میشود و مقام در مستقر باقی ست پس عمل از برای مآب باید کرد نه از برای خراب یباب قال تعالی اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر الآیة و قال و الآخرة خیر و ابقی

نزلنا هاهنا ثم ارتحلنا — کذا الدنیا نزول و ارتحال

بفیتد ولهذا آنحضرت فرمود صلعم مائلا آدمی وعاء شرا من بطنه
فان کان لا بد فثلث للطعام وثلث للشراب وثلث للنفس دیگر از عیوب
نفس ریاست وتکبر وافتخارست بدان ومباهات اندران بر ابنا جنس ومداواتش
رویت منت خداست بر خود درانکه اورا آوند احکام خویش ساخته ورویت تقصیر
خودست در شکر نعم او بر خویش از علم وحکمت والتزام تواضع وانکسار وشفقت
بر خلق ونصیحت آنهاست در خبرست که هر که علم خواهد بنا بر نازش بر علما ومرات
با سفها ریا صرف وجوه مردم بسوی خود وی جای خود از آتش بگیرد وسلف گفته
اند هر که در علم افزود ودر خشیت نیفزود وی نیفزود از خدا مگر دوری قال
تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء ویکی را گفتند که عالم کیست گفت
هر که از خدا می ترسد گویم در کتاب ست ذلك لمن خشی ربه واین افاده
کرد که بهشت جای خاشیان ست اللهم ارزقنا خشیتك دیگر از عیوب نفس
کثرت سخن ست وتولدش از دو چیز باشد یکی طلب ریاست که مردم فصاحت
وعلم او ببینند دوم قلت علم بانچه از کلام بروی میرسد ومداواتش تحقق اوست
بانکه وی ماخوذ ست بر کلام وکلام مکتوب ست بروی وازوی مسئول شود
حق تعالی گفته وان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون
وقال تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید وقال صلعم
هل یکب الناس علی مناخرهم الا حصائد السنتهم وقال صلعم
البلاء موکل بالمنطق وقال کلام ابن آدم لا له الا امر بمعروف
او نهی عن منکر ولهذا قال سبحانه لا خیر فی کثیر من نجواهم الایة

جنید گفته حرم الله الجنة علی صاحب العلاقة وغایت دواخروج ست
ازین تعلق بتمامه بسوی رب وتبتل الیه تبتیلا یکی را از سلف پرسیدند
بنده چون بسوی خدا برآید بر کدام اصل برآید گفت بر آنکه عود نکند بسوی انچه
ازان برآمده ست وخود را از ملاحظه چیزی که ازان تبری بسوی خدا کرده ست
نگاهدارد گفتند این حکم خروج وی از وجودست حال خارج از عدم چگونه باشد
گفت وجود الحلاوة فی المستالف عوض عن المرارة فی التالف
دیگر از عیوب نفس سکون اوست بسوی خواطر ردیه واستحکام برآن برکوب
شهوات وفعل مخالفات ومداواتش رد این خواطرست در ابتدا تا مخالفات
استوار نگردد واین دست میدهد بذکر دائم وملازمت خوف وعلم بانکه او تعالی
عالم سترست چنانکه عالم علانیه تست پس از وی شرم گیر که از برای خلق موضع
نظر آنها درست سازد وموضع نظر حق را صالح نکند آنحضرت فرمود ان الله لا
ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم وابراهیم خواص گفته اول ذنب
خطره ست اگر صاحبش تدارک آن بکراهیت واعراض ازان پرداخت ورنه
وسوسه شود پس اگر بمجاهده آنرا تدارک کرد ورنه شهوتها ازان باطلب هوی
برخیزد وشغل وعلم وبیان را بپوشد دیگر از عیوب نفس اشتغال ست بعیوب
ناس وعمی از عیوب نفس خویش درمثل ست عیب مردم نمودن عیب خود بمردم
نمودن ست ومداواتش رویت عیب نفس خود ودانستن آن وشناختن مکراوست

خواهی که عیبهای تو روشن شود ترا	یکدم منافقانه نشین در کمین خویش

وهم مداواتش صحبت صلحا واهل حدیث وائتمار باوامر سنت ست واقل مصاحبه

شوم حضور خود بعض سلف را گفتند کیف رایت اهل الوقت گفت رایت
قوما لولا انی کنت معهم لرجوت ان یغفر الله لهم غرض که ظن اہل تقصیر
با نفس خود این چنین می باشد و مداواتش دانستن این معنی ست که هر چند او تعالی
گناهان او را آمرزیده اما او را مرتکب خطایا و مخالفات دیده پس از وی سبحانه شرم
باید کرد و بخود گمان بد باید کرد قال تعالی الم یعلم بان الله یری و دیگر از
عیوب نفس آنست که زنده نکنند آنرا از برای آخرت تا آنکه از دنیا بمیراند و
حی نسازد آنرا تا آنکه از اعیان مائت گرداند یحیی بن معاذ رازی گفته من یقرب
الی الله بتلف نفسه حفظ الله علیه نفسه

کشتگان خنجر تسلیم را	هر زمان از غیب جانی دیگر ست

واین احیا و اماتت بانیطور میشود که از شهواتش بمیرانند و بر مکاره برخیزانند آنحضرت فرمود حفت الجنة
بالمکاره وحفت النار بالشهوات و فرمود الدنیا سجن المؤمن
وجنة الکافر و مداواتش سهر و جوع و ظما و دیگر مخالفات نفس و طبع و منع
او از شهوات ست یحیی رازی گفته الجوع طعام یقوی الله به ابدان
الصدیقین دیگر از عیوب نفس عدم الفت او بحق ست ابدا و طاعت خدا
خلاف سجیه و طبع اوست واکثر تولد این معنی از مطاوعت هوی و اتباع شهوات
میشود و تا آنرا بکارد مجاهدات ذبح نکنند زنده جاوید نمیگردد او تعالی جماعه
بنی اسرائیل را گفته فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم و مداواتش قطع
علائق اوست بالکلیه و لهذا خلیل علیه السلام مامور شد بذبح ولد فلما اسلما
وتله للجبین قیل له قد صدقت الرویا ثم فداه بذبح عظیم

[illegible]

واله وسلم علی اقام الصلوة وایتاء الزکوة والنصح لکل مسلم انتهی
ما فی شعب الایمان للبیهقی رضی الله عنه وما فی منتخبه لابی حفص
القزوینی رحمه الله تعالی وقد زید علیهما بعض العبارات و
الابیات والله المستعان والیه المرجع والمآب ۵

فصل در بیان عیوب نفس انسان

نفس سه گونه ست یکی اماره قال تعالی حکایة عن یوسف علیه السلام
ان النفس لامارة بالسوء وقال واما من خاف مقام ربه ونهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی ودرین باب آیتهاست که دلالت
میکند بر شرور نفس وقلت رغبت وی در خیر وآمده که البلاء والهوی والشهوة
معجونة بطینة بنی آدم وقال تعالی وجاهدوا فی الله حق جهاده
مراد مجاهده نفس ومنع او از اتباع هوی ست **دوم** لوامه قال تعالی
ولا اقسم بالنفس اللوامة واین نفسی ست که ملامت میکند بر خیر وشر
وصبر نمیکند بر سراء وضراء ونادم میشود بر مافات ولائم میگردد بر آن ومیگوید
لو فعلت یا لم افعل وهمین ست نفس فاجره مذمومه فلیس نفس برة
ولا فاجرة الا تلوم ان کانت عملت خیرا قالت هلا زدت علیه وان
عملت سوء قالت لیتنی لم افعل واین نفس لائم باشد در آخرت
برانچه در دنیا کرده **سوم** نفس مطمئنه ست که خدا را رب خود یقین کرده وبه
وعدهٔ الهی مطمئن گردیده وتصدیق بقول خدا نموده وبر امر او سبحانه صبر فرموده

حافرها عن ولدها خشية ان تصيبه وحديث عبد الله بن عمرو
فى سنن ابى داؤد من لم يرحم صغيرنا ولم يعرف حق كبيرنا فليس
منا و رويناً فى الصحاح فى حديث القسامة كبّر كبّرا والكبر الكبراى
يتكلم اكبركم و فى حديث الامامة وليؤمكم اكبركم السادس والسبعون
اصلاح ذات البين لقوله تعالى لا خير فى كثير من نجواهم الا من امر
بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس ومن يفعل ذلك ابتغاء
مرضاة الله فسوف نؤتيه اجرا عظيما وقوله انما المؤمنون اخوة
فاصلحوا بين اخويكم اى بين كل اثنين منكم ولحديث ام كلثوم
بنت عقبة بن ابى معيط رضى الله عنهما فى الصحيحين ليس الكذاب
الذى يصلح بين الناس فيقول خيرا و ينمى خيرا قالت ولم اسمعه
يرخص فى شى مما يقول الناس كذبا الا فى ثلث الحرب والاصلاح
بين الناس وحديث الرجل امرائته وحديث المراة زوجها السابع
والسبعون ان يحب الرجل لاخيه المسلم ما يحب لنفسه ويكره له
ما يكره لنفسه ويدخل فيه اماطة الاذى عن الطريق المشار
اليه فى حديث ابى هريرة فى الصحيحين الايمان بضع وستون
او بضع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة
الاذى عن الطريق والحياء شعبة من الايمان وحديث انس فى صحيح
البخارى لا يؤمن احدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه ولحديث
جرير بن عبد الله فى الصحيحين بايعت رسول الله صلى الله عليه

الزور واذا مروا باللغو مروا كراما وقوله اذا سمعوا اللغو اعرضوا
عنه واللغو الباطل الذى لا يعنيه ولا يتصل بقصد صحيح ولا يكون
لقائله فيه فائدة وربما كان وبالا عليه وفى حديث ابى سلمة عن
ابى هريرة وعلى بن الحسين عن ابيه عن على رضى الله عنهم ان رسول
الله صلعم قال من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه قال ذو النون
من احب الله عاش ومن مال الى غيره طاش والاحمق يغدو ويروح
فى لاش والعاقل عن خواطر نفسه فتاش ٧٤ الرابع والسبعون الجود
والسخاء لقوله تعالى وسارعوا الى مغفرة من ربكم وجنة عرضها
السموات والارض اعدت للمتقين الذين ينفقون فى السراء والضراء
وغيرها من الايات ولقوله واعتدنا للكافرين عذابا مهينا الذين
يبخلون ويأمرون الناس بالبخل وقوله من بخل فانما يبخل على
نفسه وقوله ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون وغيرها
من الايات ولحديث ابى هريرة فى الصحيحين ما من يوم يصبح العباد
فيه الا ملكان ينزلان فيقول احدهما اللهم اعط منفقا خلفا و
يقول الاخر اللهم اعط ممسكا تلفا ٧٥ الخامس والسبعون رحم الصغير
وتوقير الكبير لحديث جرير بن عبد الله فى صحيح مسلم من لا يرحم
الناس لا يرحمه الله وحديث ابى هريرة فى الصحيحين جعل الله
الرحمة مائة جزء فامسك عنده تسعة وتسعين وانزل فى
الارض جزءا واحدا فمن ذلك الجزء يتراحم الخلق حتى ترفع الفرس

[illegible]

وقوله ولبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا
اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم
المهتدون وقوله انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب وغيرها
من الايات وكحديث ابى سعيد الخدرى فى الصحيحين قال جاء
ناس من الانصار فسالوا رسول الله فاعطاهم قال فجعل لا يساله احد
منهم الا اعطاه حتى نفد ما عنده ثم قال لهم حين انفق كل شيء
عنده ما لكم عندنا من خير فلن ندخره عنكم فانه من يستعف يعفه
الله ومن يستغن يغنه الله ومن يتصبر يصبره الله ولن تعطوا اعطاء
خيرا واوسع من الصبر وحديث عبد الله بن مسعود فيهما ايضا
قال دخلت على رسول الله صلعم وهو يوعك فوضعت يدى عليه
فقلت يا رسول الله انك لتوعك وعكا شديدا فقال انى اوعك كما
يوعك رجلان منكم قال قلت ذلك بان لك اجرين قال اجل وما
من مسلم يصيبه اذى من مرض فما سواه الا حط الله عنه من سيئاته
كما تحط الشجرة ورقها الحادى والسبعون الزهد وقصر الامل لقوله
تعالى فهل ينظرون الا الساعة ان تاتيهم بغتة فقد جاء اشراطها و
لحديث انس بن مالك وسهل بن سعد فى الصحيحين بعثت انا والساعة
كهاتين واشار باصبعيه السبابة والوسطى وحديث ابى سعيد فى
صحيح مسلم ان الدنيا حلوة خضرة وان الله مستخلفكم فيها لينظر
كيف تعملون فاتقوا الدنيا واتقوا النساء فان اول فتنة بنى اسرائيل

قال ثلثة لا يكافيهم عنى الا رب العالمين رجل فسح له فى مجلسه
ورجل تخطى الحلق والمجالس حتى جلس الى ورجل ذكر فى الليل
حاجته فراى اهلا لها فذلك لا يكافيه عنه الا رب العالمين
الثامن [٦٨] والستون اكرام الضيف لحديث ابى شريح العدوى فى
الصحيحين قال سمعت اذناى وابصرت عيناى حين تكلم رسول
الله صلعم فقال من كان يؤمن بالله واليوم الاخر فليكرم ضيفه
جائزته قيل وما جائزته قال يوم وليلة والضيافة ثلثة فمن كان
وراء ذلك فهو صدقة عليه وقال من كان يومن بالله واليوم
الاخر فليقل خيرا او ليصمت وزاد فى رواية فى اوله من
كان يؤمن بالله واليوم الاخر فليكرم جاره التاسع [٦٩] والستون الستر
على اصحاب القروف اى الذنوب لقوله تعالى ان الذين يحبون
ان تشيع الفاحشة فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم فى الدنيا و
الاخرة ولحديث سالم بن عبد الله بن محمد بن عمر عن ابيه فى
الصحيحين المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يسلمه ومن كان فى
حاجة اخيه كان الله فى حاجته ومن فرج عن مسلم كربة فرج الله
عنه كربة من كرب يوم القيامة ومن ستر مسلما ستره الله يوم
القيامة السبعون الصبر على المصائب وعما تنزع النفس اليه
من لذة وشهوة لقوله تعالى واستعينوا بالصبر والصلوة وانها
لكبيرة الا على الخاشعين عن مجاهد وغيره انه اراد بالصبر الصوم

الظالمون الی اخر الایة التی بعدها لا تجد قوما یومنون بالله والیوم
الاخر یوآدون من حاد الله ورسوله ولو کانوا اباءهم او ابناءهم
او اخوانهم او عشیرتهم وغیرها من الایات ولحدیث ابی هریرة فی
صحیح مسلم اذا لقیتم المشرکین فی الطریق فلا تبدوهم بالسلام
واضطروهم الی اضیقها وحدیث ابی سعید فی سنن ابی داؤد
لا یأکل طعامك الا تقی ولا تصحب الا مؤمنا السابع والستون
اکرام الجار لقوله تعالی وبالوالدین احسانا وبذی القربی والیتامی
والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب
قیل فی التفسیر ذو القربی الجار الملاصق والجار الجنب البعید
غیر الملاصق والصاحب بالجنب الرفیق فی السفر وعن ابن عباس
ومجاهد وقتادة والکلبی ومقاتل بن حیان ومقاتل بن سلیمان
الجار ذی القربی الذی بینك وبینه قرابة والجار الجنب الاجنبی
عنك والصاحب بالجنب الرفیق فی السفر وزاد مقاتل بن سلیمان
فقال فی الصاحب بالجنب انه الرفیق فی السفر والحضر وعن علی و
عبد الله بن مسعود وابرهیم وغیرهم فی الصاحب بالجنب انها
المراة وعن سعید بن جبیر فی روایة کذلك وفی روایة عنه
انه الرفیق الصالح ولحدیث عائشة فی الصحیحین انها سمعت
رسول الله صلعم یقول ما زال جبریل یوصینی بالجار حتی ظننت
انه سیورثه واسند البیهقی فی مراعاة حق الرفیق عن ابن عباس

القسى والاستبرق والحرير والديباج وحديث ثوبان فی صحیح مسلم
عائد المريض فی مخرفة الجنة قلت ولا فرق بين ان يكون برا و
فاجر الكن ينبسط الى البر و ينقبض عن الفاجر الرابع ٦٤ والستون الصلوٰة
على من مات من اهل القبلة لحديث ابی هريرة فی الصحيحين حق
المسلم خمس رد السلام وعيادة المريض وتشميت العاطس و
اتباع الجنائز واجابة الدعوة وحديث ثوبان فی صحیح مسلم
من صلى على جنازة فله قيراط ومن شهد دفنها فله قيراطان القيراط
مثل احد الخامس ٦٥ والستون تشميت العاطس لحديث ابی هريرة
فی صحيح مسلم عن ابی موسى الاشعری اذا عطس احدكم فحمد الله
فشمتوه واذا لم يحمد الله فلا تشمتوه السادس ٦٦ والستون مباعدة
الكفار والمفسدين والغلظة عليهم لقوله تعالى لا يتخذ المؤمنون
الكافرين اولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله
في شيء الا ان تتقوا منهم تقاة يايها النبی جاهد الكفار والمنافقين
واغلظ عليهم قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة
يايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوكم اولياء تلقون اليهم
بالمودة وقد كفروا بما جاء كم من الحق يخرجون الرسول واياكم
ان تؤمنوا بالله ربكم ان كنتم خرجتم جهادا فی سبيلی وابتغاء مرضاتی
تسرون اليهم بالمودة يايها الذين امنوا لا تتخذوا اباءكم واخوانكم
اولياء ان استحبوا الكفر على الايمان ومن يتولهم منكم فاولئك هم

الحادی ٦١ والستون مقاربة اهل الدين ومواد تهم وافشاء السلام
بينهم والمصافحة لهم ونحو ذلك من اسباب تاكيد المودة لقوله تعالى
لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستانسوا وتسلموا على اهلها ولحديث
ابی هريرة فی صحيح مسلم والذی نفسی بيده لا تدخلوا الجنة حتى
تومنوا ولا تؤمنون حتى تحابوا الا ادلكم على شی اذا فعلتموه تحاببتم
افشوا السلام بينكم وحديث قتادة فی صحيح البخاری قال قلت لانس
اكانت المصافحة فی اصحاب النبی صلعم قال نعم وحديث ابی هريرة
فی صحيح مسلم ان الله عزوجل يقول يوم القيامة اين المتحابون
بجلالی اليوم اظلهم فی ظلی يوم لا ظل الا ظلی الثانی ٦٢ والستون رد
السلام لقوله تعالى واذا حييتم بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها
ولحديث ابی سعيد الخدری اياكم والجلوس فی الطرقات قالوا يا
رسول الله ما لنا من مجالسنا بد نتحدث فيها فقال رسول الله صلعم
اذا ابيتم الا المجلس فاعطوا الطريق حقه قالوا وما حق الطريق قال
غض البصر وكف الاذى ورد السلام والامر بالمعروف والنهی عن
المنكر الثالث ٦٣ والستون عيادة المريض لحديث براء بن عازب فی
الصحيحين وابی داود وغيرهما امرنا رسول الله صلعم بسبع ونهانا
عن سبع امرنا بعيادة المريض واتباع الجنائز ورد السلام وتشميت
العاطس وابرار المقسم ونصر المظلوم واجابة الداعی ونهانا عن حلقة
الذهب او قال خاتم الذهب وآنية الذهب والفضة والميثرة و

الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت ايمانكم ولحديث
المعرور بن سويد في الصحيحين قال رايت اباذر الغفاري وعليه
حلة وعلى غلامه اي مثلها فسالناه عن ذلك فقال اني ساببت رجلا
فشكاني الى رسول الله صلعم فقال لي رسول الله صلعم اعيرته
بامه ثم قال ان اخوانكم خولكم جعلهم الله تحت ايديكم فمن كان
اخوه تحت يده فليطعمه مما ياكل وليلبسه مما يلبس ولا تكلفوهم
ما يغلبهم فان كلفتموهم ما يغلبهم فاعينوهم عليه التاسع والخمسون ٥٩
حق السادة على المماليك وهو لزوم العبد سيده واقامته حيث
يراه له ويامره به وطاعته فيما يطيقه وفي الصحيحين من حديث
عبد الله بن عمران رسول الله صلعم قال ان العبد اذا نصح لسيده
واحسن عبادة الله فله اجره مرتين وفي صحيح مسلم من حديث
جرير بن عبد الله ايما عبد ابق فقد برئت منه الذمة وفي سنن
ابي داؤد من حديثه ايضا العبد الابق لا تقبل له صلوة حتى
يرجع الى مواليه الستون ٦٠ حقوق الاولاد والاهلين وهي قيام
الرجل على ولده واهله وتعليمه اياهم امور دينهم مما يحتاجون
اليه لقوله تعالى قوا انفسكم واهليكم نارا وقودها الناس والحجارة
قال الحسن اي مروهم بطاعة الله وعلموهم الخير وقال علي رضي
الله عنه علموهم ادبوهم ولحديث انس في صحيح مسلم من عال
جاريتين حتى تبلغا جاء يوم القيامة انا وهو هكذا وضم اصبعيه

خول الرجل حشمه الواحد خائل ويكون الخول واحدا وهو اسم يقع على العبد والامة

فلم يمهل او استنقص منه فلم ينقص وما اشبه ذلك لم يغضب
ولم يعاتب ولم يتنكر من حاله حال ولم يستشعر فى نفسه انه قد
جفى واوحش وانه يقابل كل ذلك اذا وجد السبيل اليه بمثله بل
يضمر انه لا يعتد بشيء من ذلك ويقابل كلا منه بما هو احسن وافضل
واقرب الى البر والتقوى واشبه ما عمل ويرضى به ثم يكون فى
ايفاء ما يكون عليه كهو فى حط ما يكون له فاذا مرض اخوه المسلم
عاده وان جاء فى شفاعة شفعه وان استمهله فى قضاء دين امهله
وان احتاج منه الى معونة اعانه وان استسمحه فى بيع سمح له ولا
ينظر الى ان الذى يعامله كيف كانت معاملته اياه فيما خلا او
كيف يعامل الناس انما يتخذ الاحسن اماما لنفسه فينحو نحوه و
لا يخالفه والخلق الحسن قد يكون غريزة وقد يكون مكتسبا
وانما يصح اكتسابه لمن كان فى غريزته اصل منه فهو يضم
باكتسابه اليه ما يتممه ومعلوم فى العادات ان ذا الراى يزداد
بمجالسة اولى الاحلام والنهى رايا وان العالم يزداد بمخالطة
العلماء علما وكذلك الصالح والعاقل بمجالسة الصلحاء والعقلاء
فلا ينكر ان يكون ذو الخلق الجميل يزداد حسن الخلق بمجالسة
اولى الاخلاق الحسنة وبالله التوفيق الثامن [٥٨] والخمسون الاحسان
الى المماليك لقوله تعالى واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين
احسانا وبذى القربى واليتامى والمساكين والجار ذى القربى والجار

والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين ولحديث
عبد الله بن عمرو فى الصحيحين ان رسول الله صلعم لم يكن فاحشا
ولا متفحشا وقال خياركم احسنكم اخلاقا وفى رواية ان من احبكم الى
احاسنكم اخلاقا ولحديث عائشة فى الصحيحين ايضا انها قالت ما
خير رسول الله صلعم بين امرين الا اخذ ايسرهما ما لم يكن
اثما وان كان اثما كان ابعد الناس منه وما انتقم رسول الله صلعم
لنفسه الا ان تنتهك حرمة الله فينتقم لله بها قال البيهقى ومعنى
حسن الخلق سلامة النفس نحو الارفق الاحمد من الافعال وقد يكون
ذلك فى ذات الله تعالى وقد يكون فيما بين الناس وهو فى ذات الله
عزوجل ان يكون العبد منشرح الصدر باوامر الله تعالى ونواهيه
يفعل ما فرض عليه طيب النفس به سلسا نحوه ينهى عما حرم
الله عليه واسعا به غير متضجر منه ويرغب فى نوافل الخير ويترك
كثيرا من المباح لوجهه تعالى وتقدس اذا راى ان تركه اقرب الى
العبودية من فعله مستبشرا لذلك غير ضجر منه ولا متعسر به
وهو فى المعاملات بين الناس ان يكون سمحا بحقوقه لا يطالب
غيره بها ويوفى ما يجب لغيره عليه منها فان مرض فلم يعد او قدم
من سفر فلم يزر او سلم فلم يرد عليه او ضاف فلم يكرم او شفع فلم يجب
او احسن فلم يشكر او دخل على قوم فلم يمكن او تكلم فلم ينصت له او
استاذن على صديق فلم ياذن له او خطب فلم يزوج او استمهل الدين

+

يفعلون ويفعلون ما لا يؤمرون فمن جاهدهم بيده فهو مؤمن ومن
جاهدهم بلسانه فهو مؤمن ومن جاهدهم بقلبه فهو مؤمن ليس وراء ذلك من
الايمان حبة خردل وفى الصحيحين من حديث سفيان بن
عيينة عن الزهرى عن عروة عن زينب بنت ابى سلمة عن حبيبة
عن امها ام حبيبة عن زينب زوج النبى صلعم قالت استيقظ
النبى صلعم من نوم محمرا وجهه وهو يقول لا اله الا الله ثلث
مرات ويل للعرب من شر قد اقترب فتح اليوم من ردم ياجوج
وماجوج مثل هذه وحلق حلقة باصبعه قلت يا رسول الله انهلك
وفينا الصالحون قال نعم اذا كثر الخبث وبيهقى بسند خود از مالك بن
دينار آورده كه وى اين آيه بخواند وكان فى المدينة تسعة رهط يفسدون
فى الارض ولا يصلحون وگفت فلكم اليوم فى كل قبيلة وحى من الذين
يفسدون فى الارض ولا يصلحون وعنه ايضا ان الله عز وجل
امر بقرية ان تعذب فضجت الملائكة وقالت ان فيهم عبدك
فلانا قال اسمعونى ضجيجه فان وجهه لم يتمعر غضبا لمحارمى
وروى ذلك مرفوعا الى النبى صلعم باسناد ضعيف وعنه ايضا
اصطلحنا على حب الدنيا فلا يامر بعضنا بعضا ولا ينهى بعضنا بعضا
فلا يذرنا الله على هذا فليت شعرى اى عذاب ينزل وعن عمر
بن عبد العزيز قال كان يقال ان الله عز وجل لا يعذب العامة
بذنب الخاصة ولكن اذا عمل المنكر جهارا استحقوا العقوبة كلهم

یعنی مراد بہلاک بال درحق عدل ست و در فضیلت عدل وطوک عادله خبرها
وارد شده بعضی ازان در رساله امامت وجز آن ذکر کرده ایم و هیچ عدل
برابر نمیشود تا آنکه آدمی در یسر و عسر و فقر و ملک ماشی بر صراط سوی کتاب و سنت
شود و در جمله سیاسات منزلی و مدنی تمسک بشریعت حقه صادقه فرماید و بسوی
قانونی دیگر از هرکه باشد و از هر کجا که آید نگراید چه شریعت بتمامها عدل ست
و غیر او هرچه بود ظلم ست هرچند بظاهر داد و نصفت نماید ٥٢ الثانی والخمسون الامر
بالمعروف والنهی عن المنکر لقوله تعالی ولتکن منکم امة یدعون
الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئك هم
المفلحون کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف
وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة الی قوله الآمرون بالمعروف
والناهون عن المنکر الایات لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی
لسان داؤد وعیسی بن مریم ذلك بما عصوا وکانوا یعتدون
کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون والقرآن
الکریم مشحون بذلك ولحدیث ابی سعید فی صحیح مسلم من رای
منکم منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع
فبقلبه وذلك اضعف الایمان وحدیث عبد الله بن مسعود فیه
ایضا ما من نبی بعثه الله فی امته الا کان له فی امته حواریون واصحاب
یاخذون بسنته ویقتدون بامره ثم انها تخلف خلوف یقولون ما لا

عليه الجماعة لقوله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تتفرقوا
ولحديث ابى هريرة فى صحيح مسلم من خرج من الطاعة وفارق الجماعة
ثم مات مات ميتة جاهلية وحديث عرفجة بن شريح الجهني
فى صحيح مسلم ايضا سيكون بعدي هنات وهنات فمن رايتموه
يفرق امة محمد وهم جميع فاقتلوه كائنا من كان من الناس
مراد به هنات امور سيئه غير مرضيه ست كنايه ست از فتن واختلاف يقال
فى فلان هنات اى خصلات سوء وكل ما يذم فى دين او خلق فهو
هنة ومعلوم ست كه جماعه عبارت از عصابه صحابه واهل حديث ست وهر كه بعد
از ايشان آمد وچيزها احداث كرد كه سبب تفرق در اصول وفروع قديمه جماعه اسلام
شد وى صاحب هنات ست وذو هنه درخور كشتنى ست ونتوان گفت كه عام مردم
مقلد اند واهل حديث متمسك بسنت تفريق جماعه مقلده ميكنند زيرا كه آنحضرت
صلعم مراد بجماعه جماعه حاضره عهد خود داشته وآنجماعه متبعه بودند نه مقلده بلكه خود
كسى در آن عصر سعادت اثر نام تقليد مصطلح نمى شناخت تا باين تقليد چه رسد

فدع عنك نهبا صيح فى حجراته	وهات حديثا ما حديث الرواحل

الحادي والخمسون ٥١ الحكم بين الناس بالعدل لقوله تعالى واذا حكمتم
بين الناس ان تحكموا بالعدل وقوله ولا تكن للخائنين خصيما و
اقسطوا ان الله يحب المقسطين الايات ولحديث عبد الله بن
مسعود فى الصحيحين لا حسد الا فى اثنين رجل اتاه الله مالا فسلطه
على هلكته فى الحق وآخر اتاه الله الحكمة فهو يقضي بها ويعلمها

و ود الخلیل وخلق الحبیب وکان فی قلبه ذرة لغیر الله فلیس
لله فیه حاجة وزبید گفته یسرنی ان یکون لی فی کل شي نیة حتی
فی الاکل والنوم وبعض اهل علم گفته اندما اخلص العبد لله الا احب
ان یکون فی جب لا یعرف وفضیل بن عیاض گفته ونیا را اگر بطبل وطنبور
خورم دوسترم هست ازانکه بدین خورم مالک بن انس گفته ربیعة الرای
مرا پرسید ای مالک سفله کیست گفتم من اکل بدینه گفت سفلة السفله
کیست گفتم من اصلح دنیا غیره بفساد دینه گفت پس مرا برصدر نشاند
وابن الاعرابی گفته اخسر الخاسرین من ابدی للناس صالح اعماله
وبارز القبیح من هو اقرب الیه من حبل الورید بعض اهل علم
گفته اند خوفوا المؤمنین بالله والمنافقین بالسلطان والمرائین
بالناس السادس والاربعون السرور بالحسنة والاغتمام بالسیئة
لحدیث جابر بن سمرة رضی الله عنه عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
فی سنن ابی داؤد من سرته حسنته وساءته سیئته فهو مؤمن
السابع والاربعون معالجة کل ذنب بالتوبة لقوله تعالی توبوا الی
الله جمیعا ایها المؤمنون وتوبوا الی الله توبة نصوحا وانیبوا الی
ربکم واسلموا له الایات ولحدیث ابی بردة بن ابی موسی الاشعری
عن الاغر المزنی فی صحیح مسلم وسنن ابی داؤد وغیرهما انه
لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة اللهم انی
استغفرك واتوب الیك من کل ذنب علمته وعملته الی هذا الحین

بسیار حیثیت وچالاک اند معروف را منکر گرفته اند ومنکر را معروف قرار
داده این ماجرای زمان حاضر باشد تا در آئنده چه شود عصمنا الله سبحانه
واخواننا المتبعین عن موبقات هولاء الجاهلین الخامس والاربعون
اخلاص العمل لله عزوجل وترك الریاء لقوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا
الله مخلصین له الدین حنفاء من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی
حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وماله فی الاخرة من
نصیب من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم
فیها وهم فیها لایبخسون اولئك الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار و
حبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون فمن کان یرجوا لقاء
ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرك بعبادة ربه احدا ولحدیث
ابی هریرة فی صحیح مسلم قال الله عزوجل انا اغنی الشرکاء عن
الشرك من عمل عملا اشرك فیه غیری فانا منه بری وهو للذی
اشرك ولحدیث جندب فی الصحیحین من یسمع یسمع الله به و
من یرای یرای الله به بیهقی بسند خود از ابو عمر آورده که وی را از اخلاص
پرسیدند گفت ما لا یحب ان یحمده علیه الا الله عزوجل وسهل
بن عبد الله گفته لا یعرف الریاء الا مخلص ولا النفاق الا مؤمن ولا
الجهل الا عالم ولا المعصیة الا مطیع وربیع بن خثیم گفته کل ما لا
یبتغی به وجه الله یضمحل وجنید فرموده لو ان عبدا اتی بافتقار
آدم وزهد عیسی وجهد ایوب وطاعة یحیی واستقامة ادریس

عين الحسود عليك الدهر حارسة	تبدى المساوى والاحسان تخفيه
يلقاك بالبشر يبديه مكاشرة	والقلب منكتم فيه الذى فيه
ان الحسود بلا جرم عداوته	وليس يقبل عذرا فى تجنيه

وعظم فرق در حسد زمرهٔ اهل علم ست لاسيما علماء سوء دنيا طلب والحمد لله تعالى كه من محسود همگنانم نه حاسد فلان و بهمان و از شرور ايشان در پناهيم و از غرور خود بر كران در حظيرة القدس باب حسد را شرح نيكو نوشته ايم آنجا نظر كن و كار خود بخداوند تعالى بسپار الرابع والاربعون تحريم اعراض الناس وما يجب من ترك الوقيعة فيها لقوله تعالى ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم فى الدنيا والاخرة ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فى الدنيا والاخرة وغير ذلك من الايات والاخبار الكثيرة كحديث ابى هريرة فى مسلم المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله ولا يحقره التقوى هاهنا ويشير الى صدره ثلث مرات بحسب امرء من الشر ان يحقر اخاه المسلم كل المسلم على المسلم حرام دمه وعرضه وماله وحديث ابى ذر رضى الله عنه فى الصحيحين لا يرمى رجل رجلا بالفسوق ولا يرميه بالكفر الا ارتدت عليه ان لم يكن صاحبه كذلك واين بلا درين ولا خيلى عام در خاص و عام گرديده و هرگز احدى را در تفسيق و تكفير ديگرى هر كه باشد و هر كجا كه باشد باك نمانده خصوصا زبان مبتدعان و مقلدان در تكفير و تضليل اهل سنت و اتباع مطلق محض ست و در ازالهٔ اعراض اكابر اهل علم و ائمهٔ دين

والحاف السوال واقتصاد که عبارت از میانه روی ست در جمله احوال محمود ست
چه یسر و چه عسر و چه نفقه و چه ملبس و چه مسکن و چه منکح و چه اصول عقائد و چه
فروع اعمال و مقابل آن افراط و غلو و اغراق و مبالغه و تنزیه منحوت و اطرار
و نحو آن ست در یک طرف و طرف دیگر تفریط و تقصیر و تعطیل و تغفیل و تقلید
و تشبیه و تاویل ست مناسب هر مقام و محل و آن مذموم ست الثالث والاربعون ۴۳
ترک الغل والحسد و نحوهما لقوله تعالی و من شر حاسد اذا
حسد ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله و لحدیث
انس فی مسلم لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تقاطعوا و کونوا عباد
الله اخوانا و حدیث انس فی صحیح البخاری لا تباغضوا ولا تحاسدوا
ولا تدابروا الخ ولا یحل لمسلم ان یهجر اخاه فوق ثلث لیال یلتقیان
یصد هذا و یصد هذا و خیرهما الذی یبدا بالسلام بیهقی بسند خود
از حسن بصری در کریمهٔ اولی آورده که گفت هو اول ذنب کان فی السماء
یعنی ابلیس حسد برد بر آدم و زوال نعمت او خواست تا آنکه شد انچه شد حنف
بن قیس گفته خمس هن کما اقول لا راحة لحسود ولا مروة
لکذوب ولا وفاء لملوك ولا حیلة لبخیل ولا سؤدد لسیئ الخلق
و خلیل بن احمد گفته ما رایت ظالما اشبه بمظلوم من حاسد
له نفس دائم و عقل هائم و حزن لازم و بشر بن الحارث الحافی
گفته العداوة فی القرابة والحسد فی الجیران والمنفعة فی
الاخوان و عن المبرد انه انشد

پرسیدند گفت انظر کسرتك التي تاکلها من این تاکلها وصل فی الصف الاخیر وعنه ایضا انظر درهمك من این هو وصل فی الصف الاخیر و بود سری سقطی که تره سواد شهر نمیخورد ونه تمر آنجا ونه چیز دیگر که آنرا از سواد میدانست و تشدد میکرد در آن و نهایت بود در ورع و معذلک گفته کنت بطرطوس وکان معی فی الدار فتیان یتعبدون وکان فی الدار تنور یخبزون فیه فانکسر التنور فعملت بدله من مالی فتورعوا ان یخبزوا فیه ودرین باب حکایات بسیارست از مشائخ و زهاد و اهل تقوی

یحیی بن معین محدث گفته

المال یذهب حله وحرامه	یوما ویبقی فی غد آثامه

ابراهیم بن ادهم را صاحبی نزد وداع وصیت خواست گفت اوصیك ان تعمل صالحا وتاکل طیبا

لیس التقی بمتق لالهه	حتی یطیب شرابه وطعامه
ویطیب ماتحوی وتکسب کفه	ویکون فی حسن الحدیث کلامه
نطق النبی لنا به عن ربه	فعلی النبی صلوته وسلامه

یعنی متقی کسی ست که طعام وشراب او حلال طیب بود و کلام و عمل او بر سنت مطهره باشد الاربعون تحریم الملابس والزی والاوانی وما یکره منها لحدیث انس بن مالك فی الصحیحین من لبس الحریر یعنی فی الدنیا لن یلبسه فی الاخرة وحدیث حذیفة الحریر والدیباج وانیة الفضة والذهب لهم فی الدنیا ولکم فی الاخرة وحدیث ابن مسعود فی صحیح مسلم ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق

الکسرة القطعة من الشیء المکسور والجمع کسر ۱۲

مشتبهات لا يعلمها كثير من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ
لدينه ولعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام كالراعي يرعي
حول الحمى يوشك ان يقع فيه الا وان لكل ملك حمى الا وان حمى الله محارمه
وفی صحيح البخاری ومسلم من حديث ابی هريرة انی لانقلب الی
اهلی فاجد التمرة ساقطة علی فراشی او فی بيتی فارفعها لآكلها ثم
اخشی ان تكون من الصدقة فالقيها وفی البخاری عن عائشة قالت
كان لابی بكر غلام يخرج له الخراج وكان ابو بكر ياكل من خراجه فجاء
يوما بشی فاكل منه ابو بكر فقال له الغلام اتدری ما هذا فقال ابو بكر
وما هو قال كنت تكهنت لانسان فی الجاهلية وما احسن الكهانة الا
انی خدعته فلقينی فاعطانی ذلك فهذا الذي اكلت منه قال فادخل
ابو بكر يده فقاء كل شی فی بطنه وعن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب
شرب لبنا فاعجبه فقال للذی سقاه من اين لك هذا اللبن واخبره انه
من الصدقة فادخل عمر يده فاستقاء وعن علی رضی الله عنه فی طيب
مطعمه انه كان يجاء بخبزه فی جراب من المدينة واسند البيهقی
عن بشر بن الحارث قال قال يوسف بن اسباط اذا تعبد الشاب يقول
ابليس انظروا من اين مطعمه فان كان مطعمه مطعم سوء قال
دعوه لا تشتغلوا به دعوه يجتهد وينصب فقد كفاكم نفسه
وحذيفه مرعشی مردم را دید که مبادرت میکنند بسوی صف اول گفت ينبغي
ان يتبادروا الی اكل الخبز الحلال سفيان ثوری را از فضل صف اول

مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به انما الخمر
والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه الایات
ویسالونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما
اکبر من نفعهما فاثبت فیهما الاثم ثم قال فی ایة اخری قل انما حرم
ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق فحرم الاثم
ایضًا و یقال ان الاثم اسم من اسماء الخمر وینشد

شربت الاثم حتی ضل عقلی	کذاك الاثم یذهب بالعقول

واین آیات کریمات را منطوق ومفهوم ست که در تفسیر فتح البیان و روضه ندیه
وجز آن نوشته ایم تفسیرش از انجا باید جست وحدیث عائشة فی الصحیحین
سئل رسول الله صلعم عن البتع فقال کل شراب اسکر فهو حرام وحدیث
ابن عمر فی صحیح مسلم کل مسکر خمر وحرام وحدیثه فی الصحیحین من
شرب الخمر فی الدنیا ثم لم یتب منها حرمها فی الاخرة وحدیث ابی هریرة
فیهما اتی رسول الله صلعم لیلة اسری به بایلیاء یعنی بیت المقدس
بقدحی خمر ولبن فنظر الیهما ثم اخذ اللبن فقال له جبریل
علیه السلام الحمد لله الذی هداك للفطرة لو اخذت الخمر لغوت امتك
ولحدیثه فیهما ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن الحدیث وقد
تقدم وتفصیل اشربه محرمه بر وجه بسط در کتاب دلیل الطالب قلمی
گشته ان شئت زیادة الاطلاع فارجع الیه قزوینی درین مقام از حسن بصری
وبعض عرب وحکم بن هشام وبعض حکما اقوال در ذم نبیذ آورده مراد بدان خمر خواهد بود

بالقسطاس المستقیم ذلك خیر واحسن تاویلا وچون در اصول فقه
مقرر شده ست که عبرت عموم لفظ راست نه خصوص سبب را پس کیل و وزن
وقسطاس شامل جمله احوال وافعال واقوال باشد و در هرچه ازان خلل افتد
واز عدل دور گردد تطفیف بر آن صادق آید والحکم شلًا امت مامور
ست بانکه نزد تنازع در امری از امور رجوع ورد بسوی خدا و رسول یعنی کتاب
وسنت کنند و یکی از ایشان در هنگام جدل وخلاف رد بسوی این هردو اصل
نفرماید بلکه بسوی اقوال رجال و آرار رهبان واحبار خود برگردد این تطفیف
باشد و داخل شود در ارتکاب منهی عنه الی غیر ذلك من النظائر و
الاشباه فی الامور الدنیویة والدینیة ولحدیث عبد الرحمن
بن ابی بکرة فی الصحیحین عن ابیه قال خطبنا رسول الله صلعم
بمنی فقال ان دماءکم واموالکم واعراضکم حرام علیکم کحرمة یومکم
هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا الحدیث واین حدیث را شرح بسیط
ست که علامه شوکانی رح در نثر الجوهر متصدی ذکر آن شده و در بیان حرمت
عرض وازاله آن تحریر بالغ فرموده جزاه الله خیرا ۳۹ التاسع والثلثون وجوب
التورع عن المطاعم والمشارب والاجتناب عما لا یحل منها
لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر و
ما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة
وما اکل السبع الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب قل لا اجد فیما
اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما

راست میگویم و ایزد نپسندد جز راست	حرف ناراست سزد ان وش اهرمن ست

اللهم اعط لي من اسمي حظا والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق
في الاخرين الخامس ۳۵ والثلثون الامانات وما يجب من ادائها الى
اهلها لقوله تعالى ان الله يامركم ان تودوا الامانات الى اهلها وقوله
فليود الذي ائتمن امانته ولحديث ابي هريرة اد الامانة الى من ائتمنك
ولا تخن من خانك ولحديثه في الصحيحين ثلث من كن فيه فهو منافق
وان صلى وصام وزعم انه مسلم اذا حدث كذب واذا وعد اخلف واذا
ائتمن خان گویم امانت عام ست ازانکه عروض و اموال باشد یا دولت علم و کمال پس
شامل تبلیغ کتاب و سنت بسوی اهل آن باشد و همچنین معرفت خدا و وعا بودن
از برای آن داخل ست در امانت و چون انسان حامل آن شد و دران خیانت کرد
نامش ظلوم و جهول گردید قال تعالى انا عرضنا الامانة على السموات والارض
فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا ٥

آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

السادس ۳۶ والثلثون تحريم قتل النفوس والجنايات عليها لقوله تعالى
ومن قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها وغضب الله عليه
ولعنه واعد له عذابا عظيما ولقوله فلا تقتلوا انفسكم الايات ولحديث
عبد الله بن مسعود في الصحيحين قتال المسلم كفر وسبابه فسوق و
حديثه في صحيح البخاري اول ما يقضى بين الناس يوم القيامة في
الدماء وحديث ابن عمر فيه لا يزال المرء في فسحة من دينه

وانشد اخر مجيزا للبيت الاول	
فما لی عذر غیر انی مقصر	وعذری اقراری بان لیس لی عذر
غضنکه	
از دست وزبان که برآید	کز عهدهٔ شکرش بدر آید

الرابع والثلثون حفظ اللسان عما لا يحتاج اليه ويدخل فيه الكذب والغيبة والنميمة والفحش اذ القرآن والسنة مشحونان بذلك قال تعالى والصادقين والصادقات وقال كونوا مع الصادقين وقال انه كان صديقا نبيا وقال امه صديقة وقال يوسف ايها الصديق وقال ولا تقف ما ليس لك به علم وقال فمن اظلم ممن كذب على الله وكذب بالصدق اذ جاءه وقال والذي جاء بالصدق وصدق به اولئك هم المتقون وقال ان الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون ولحديث عبد الله بن مسعود في الصحيحين ان الصدق يهدي الى البر وان البر يهدي الى الجنة وان الرجل ليصدق حتى يكتب عند الله صديقا وان الكذب يهدي الى الفجور وان الفجور يهدي الى النار وان الرجل ليكذب حتى يكتب عند الله كذابا وحديث سهل بن سعد في صحيح مسلم من يضمن لي ما بين لحييه وما بين رجليه اضمن له الجنة وحديث ابي شريح الخزاعي فيه ايضا ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او ليصمت ٥

راستی موجب رضای خداست	کس ندیدم که گم شد از ره راست

قوله يقولون وقال ذلك ايضا وفعله ايضا وهو مصدر اضف الى كذا اى صار اليه كانه قال ذلك عودا ١٢

ومايجب من شكرها لقوله تعالى قل الحمد لله وان تعدوا نعمة الله لاتحصوها واما بنعمة ربك فحدث فاذكروني اذكركم واشكروالي ولاتكفرون وغيرذلك مما من الله على عباده وذكرهم بها في كتابه

ولوكان لى فى كل منبت شعرة … لسان لما استوفيت واجب حمده

ولحديث ابى ذر فى صحيح البخارى قال كان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اذا اخذ مضجعه من الليل قال باسمك اموت واحيى واذا استيقظ قال الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور وحديث صهيب فى صحيح مسلم عجبا لامر المؤمن ان امر المؤمن كله خيران اصابته سراء فشكر كان خيراوان اصابته ضراء فصبر كان خيرا انشد ابوالحسن الكندى القاضى

اذاكنت فى نعمته فارعها … فان المعاصى تزيل النعم

وقال السرى الشكر نعمة والشكر على النعمة نعمة الى ان يتناهى الشكر الى قرار وقال الشافعى فى اول الرسالة الحمد لله الذي لايودى شكر نعمة من نعمه الابنعمة منه توجب على مودى ذلك الشكر شكرا آخر وانشد محمود الوراق ؎

اذاكان شكرى نعمة الله نعمة … على له فى مثلها يجب الشكر

وليس وقوع الشكر الا بفضله … وان طالت الايام واتصل العمر

اذامس بالسرآء عم سرورها … وان مس بالضرآء اعقبها الاجر

ومامنهما الا له فيه نعمة … تضيق بها الاوهام والبروالبحر

باسم الفدیة لانها اما عن ذنب سبق او یراد به التقرب الی الله
تعالی بشیئ یعفی اثر امر قد وقع ذنبا کان او غیر ذنب وبیان این
کفارات در روضهٔ ندیه از سنت صحیحه مرقوم گشته الثانی والثلثون الایفاء
بالعقود لقوله تعالی اوفوا بالعقود قال ابن عباس یعنی ما احل
الله وما حرم وما فرض وما حد فی القران کله وقوله یوفون
بالنذر ولیوفوا نذورهم ومنهم من عاهد الله واوفوا بعهد الله
اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وحدیث عبد الله
بن مسعود فی صحیح البخاری لکل غادر لواء یوم القیامة یقال
هذه غدرة فلان وحدیث عبد الله بن عمرو فی الصحیحین
اربع من کن فیه کان منافقا خالصا ومن کانت فیه خصلة منهن
کانت فیه خصلة من النفاق حتی یدعها اذا حدث کذب واذا
عاهد غدر واذا وعد اخلف واذا خاصم فجر وحدیث عبد الله
بن عامر الجهنی فی صحیح مسلم ان احق الشروط ان یوفی به
ما استحللتم به فروج النساء وبالجمله وفا بعقد وعدم غدر بعهد یکی
از واجبات شریعت ست از هر که باشد وبا هر که باشد ونقض آن کبیره از کبائر ست ع

	مرا عهدی ست با جانان که تا جان در بدن دارم
هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم	

رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر
وما بدلوا تبدیلا الثالث والثلثون عد نعم الله عز وجل

له العفی از بن برکنون ۱۲

ان ما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی و
الیتامی والمساکین وابن السبیل ان کنتم امنتم بالله وما کان للنبي
ان یغل ومن یغلل یات بما غل یوم القیامة ولحدیث ابن عباس
فی الصحیحین عن وفد عبد القیس آمرکم باربع وانهاکم عن اربع
آمرکم بالایمان بالله وحده اتدرون ما الایمان بالله وحده
قالوا الله ورسوله اعلم قال شهادة ان لا اله الا الله وان محمد رسول
الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان وان تعطوا من
المغنم الخمس وانهاکم عن الحنتم والدباء والنقیر والمزفت و
قال احفظوهن واخبروا بهن من وراءکم الثلثون ٣٠ العتق لوجه
التقرب الی الله عز وجل لقوله تعالی وما ادریك ما العقبة فك
رقبة ولحدیث ابي هریرة فی الصحیحین من اعتق رقبة اعتق
الله بکل عضو منها عضوا منه من النار حتی فرجه بفرجه الٰهی
بندگان تو بندگان را آزاد میکنند و خود را از نار دوزخ آزاد میگردانند
تو که اکرم معتقینی این بندهٔ خود را که سمی عتیق تست از آتش دوزخ آزاد
کن و بباغ بهشت رسان

فاش میگویم واز گفتهٔ خود دلشادم	بندهٔ عشقم واز هر دو جهان آزادم

انشاء الله تعالی الحادی ٣١ والثلثون الکفارات الواجبات بالجنایات وهی فی الکتاب العزیز والسنة
المطهرة اربع کفارة القتل وکفارة الظهار وکفارة الیمین و
کفارة المسیس فی صوم رمضان ومما یقرب منها ما یستحب ویسمی

ثم ماذا قال ثم الجهاد في سبيل الله قيل ثم ماذا قال ثم حج مبرور
وحديث عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنه فی صحیح البخاری
لا تتمنوا لقاء العدو واسئلوا الله العافية فاذا لقيتم فاصبروا
واعلموا ان الجنة تحت ظلال السيوف السابع والعشرون
المرابطة في سبيل الله عز وجل ای ملازمة ثغر العدو ولقوله
تعالى يا ايها الذين آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا ولحديث
سهل بن سعد الساعدی في صحيح البخاری رباط يوم في
سبيل الله خير من الدنيا وما عليها والروحة يروحها العبد في
سبيل الله او الغدوة خير من الدنيا وما عليها قال البيهقي و
المرابطة تنزل من الجهاد والقتال منزلة الاعتكاف في المساجد
من الصلوة لان المرابط يقيم في وجهه متاهبا مستعدا له
الثامن والعشرون الثبات للعدو وترك الفرار من الزحف لقوله
تعالى اذا لقيتم فاثبتوا واذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم
الادبار ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا الى فئة
فقد باء بغضب من الله وماواه جهنم وبئس المصير يا ايها النبي حرض
المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين
الايتين ولحديث عبد الله بن ابی اوفی فی صحیح البخاری لا تتمنوا
لقاء العدو والحديث وقد تقدم التاسع والعشرون اداء الخمس من
المغنم الى الامام او عامله على الغانمين لقوله تعالى واعلموا

له الزحف تقارب القوم الى القوم في الحرب ١٢ منه
التولية بپشت گردانیدن ١٢ منه
ولی هادبار ای ادبر ١٢ منه
متحرف ای مایل و عادل ١٢ منه
ای منضما الی جماعة ١٢

الخامس و العشرون الحج لقوله ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا وقوله واذن في
الناس بالحج يأتوك رجالا وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق
اى مسلك بعيد غامض وقوله واتموا الحج والعمرة لله ولحديث
ابن عمر في الصحيحين بني الاسلام على خمس الحديث وفيه
وحج البيت وحديث عمر رض في صحيح مسلم قال بينما نحن جلوس
عند رسول الله صلعم اذ جاءه رجل فقال يا محمد ما الاسلام
قال ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وان تقيم
الصلوة وتوتي الزكوة وتحج البيت وتغتسل من الجنابة وتتم
الوضوء وتصوم رمضان قال فان فعلت هذا فانا مسلم قال نعم
قال صدقت فذكر الحديث وروى عن ابى امامة الباهلي ان النبي
صلعم قال من لم يحبسه مرض او حاجة ظاهرة او سلطان
جائر ولم يحج فليمت ان شاء يهوديا او نصرانيا وسند اين حديث
ضعيف ست اما معتضد ست باد له صحيحه اخرى ودرين باب مارا چهل
حديث ست كه بر اصح روايات شتمل آمده فارجع اليه السادس والعشرون
الجهاد لقوله تعالى وجاهدوا في الله حق جهاده يجاهدون في
سبيل الله ولا يخافون لومة لائم قاتلوا الذين يلونكم من
الكفار وليجدوا فيكم غلظة يا ايها النبي حرض المؤمنين
على القتال ولحديث ابى هريرة في الصحيحين سئل رسول
الله صلعم اى الاعمال افضل قال الايمان بالله ورسوله قيل

في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم يوم يحمى عليها في نار جهنم
فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم
فذوقوا ما كنتم تكنزون وقوله ولا تحسبن الذين يبخلون بما
اتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون
ما بخلوا به يوم القيامة ولحديث ابن عباس في الصحيحين ان
رسول الله صلعم لما بعث معاذا الى اليمن قال له رسول الله
صلعم انك تاتى قوما اهل الكتاب فادعهم الى شهادة ان لا اله
الا الله فان هم اجابوك لذلك فاعلمهم ان الله قد افترض
عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة فان هم اجابوك لذلك
فاعلمهم ان الله قد افترض عليهم صدقة في اموالهم تؤخذ من
من اغنيائهم وترد الى فقرائهم فان هم اجابوك لذلك فاياك و
كرائم اموالهم واياك ودعوة المظلوم فانها ليس بينها وبين الله حجاب

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن	اجابت از در حق بهر استقبال می آید
آتش سوزان نکند با سپند	آنچه کند دود دل مستمند

ولحديث ابي هريرة رض في صحيح البخاري من آتاه الله مالا
فلم يود زكوته مثل له يوم القيامة شجاع اقرع له زبيبتان
يطوقه يوم القيامة ثم ياخذ بلهزمتيه يعنى شدقيه
يقول انا مالك انا كنزك ثم تلا هذه الاية ولا تحسبن الذين
يبخلون بما اتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم

والناس یغدون فبائع نفسه فموبقها او مبتاع فمعتقها و لحدیث ابن عمر فی مسلم ایضا لا یقبل الله عز وجل صلوة بغیر طهور ولا صدقة من غلول و لحدیث حسن عن ابی کبشة السلولی عن ثوبان رضی الله عنه سددوا و قاربوا و اعلموا ان خیر اعمالکم

الصلوة ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن

زیاران مجازی کی نماز عاشقان آید ‖ وضو بسیار دشوارست این آستینان را

یحیی بن آدم در معنی قول الطهور شطر الایمان گفته ان الله تعالی سمی الصلوة ایمانا فقال وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم الی بیت المقدس ولا یجوز الصلوة الا بالوضوء فهما شیئان کل واحد منهما نصف الاخر انتهی گویم چون طهارت نصف ایمان آمد و نصف دیگر نماز قرار یافت معلوم شد که هر که نماز نمیگذارد و آلوده نجاستها میماند مثل اکثر گدایان که عوام ایشان را ولی و مجذوب اعتقاد میکنند و تلبس ایشان به پلیدیها و سگ بانیها و نشست ایشان بر قاذورات و نحو آن معلوم ست وی ایمان ندارد تا بولایت او چه رسد حق تعالی فرموده والله یحب التوابین و یحب المتطهرین ممکن نیست که مرد بی نماز و شخص با نجاست دوست خدا باشد یا او را خدا دوست گیرد این مغالطه را بسیاری از مردم زده و از شاهراه شریعت حقه دور تر افگنده اللهم غفرا آری ایشان اگر ولی اند اولیاء شیطان خواهند بود و معتقدان ایشان اخوان الشیاطین اند نه اولیاء رحمن کتاب الفرقان درین باب قاضی وقت

جميعا وقال النبي صلعم فيما رواه البخاري عن عثمان رضي
الله عنه افضلكم او خيركم من تعلم القران وعلمه وقال
فيما رواه الشيخان في صحيحيهما عن ابى موسى الاشعري
تعاهدوا القران فوالذي نفس محمد بيده لهو اشد تفلتا من
الابل في عقلها وقال فيما رواه عن عبد الله بن عمر لا حسد الا
فى اثنين رجل اتاه الله هذا الكتاب فقام به آناء الليل والنهار
ورجل اعطاه الله مالا فهو يتصدق به آناء الليل والنهار وقال
فيما رواه مسلم عن عمر ان الله يرفع بهذا الكتاب اقواما ويضع
به آخرين واين حديث يكى از اعلام نبوت ست مفسرين را حق تعالى
بطفيل قرآن كدام رفع بين بخشيده ست واهل راى را كدام وضع بنابر
غفلت از قيام بدان ارزانى داشته و هكذا هر كه اسماء و صفات را از
كتاب الله فرا گرفته و باعتقاد و عمل بر آن شتافته مثل صحابه محدثين
وتبعين رفع آنها ظاهر ست و هر كه در برابر آن براهين كلاميه و اصول
و بفتاوى اهل راى در فروع آويخته وضع او معلوم ست العشرون
الطهارات لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم
وايديكم الى المرافق الاية ولحديث ابى مالك الاشعري فى
صحيح مسلم الطهور شطر الايمان والحمد لله يملا الميزان
وسبحان الله والله اكبر يملا ما بين السماء والارض والصلوة
نور والصدقة برهان والصبر ضياء والقران حجة لك او عليك

الفقیه انما الفقیه العالم فی دینه الزاهد فی دنیاه القائم
علی عبادة ربه مالک بن دینار گوید در توراة خواندم ان العالم اذا لم
یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب کما یزل القطر عن الصفا وانشد عن ابی بکر بن ابی داؤد لنفسه

من غص داوی بشرب الماء غصته   فکیف یصنع من قد غص بالماء

وعن ابی عثمان الحسیری الزاهد

وغیر تقی یامر الناس بالتقی   طبیب یداوی والطبیب مریض

شعرا اهل معرفت که در نظم ایشان ذم وعاظ دیده وشنیده میشود مراد بدان
همین قوم علما بی عمل وناصحان بی توفیق ست میر در رح گوید

صدای شهرهٔ واعظ که بس بلند شده ست   رهین گوش گرانی که داشتم دارم

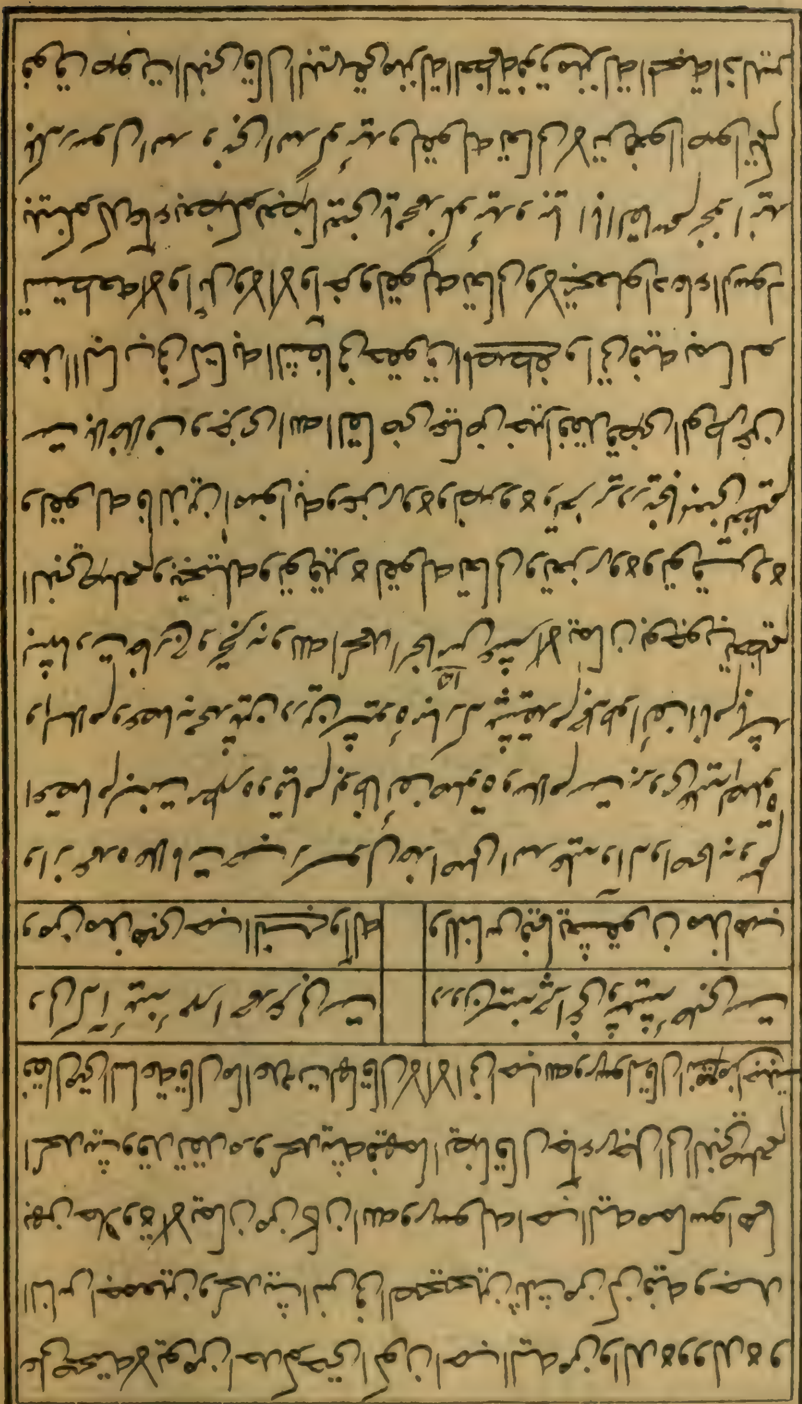
حافظ رح فرماید

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر میکنند   چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

نسال الله التوفیق للعلم والعمل ونعوذ بجلال وجهه من الخذلان
والحرص والامل التاسع عشر تعظیم القران المجید بتعلمه وتعلیمه
وحفظ حدوده واحکامه وعلم حلاله وحرامه وتبجیل اهله
وحفاظه واستشعار ما یهیج البکاء من مواعظ الله ووعیده
قال تعالی لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا
من خشیة الله وقال انه لقران کریم فی کتاب مکنون لا یمسه
الا المطهرون تنزیل من رب العالمین وقال ولو ان قرانا سیرت
به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر

ولا يكتمونه وقوله ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم و
لحديث ابي بكرة في الصحيحين انه قال في خطبته يعني الا
ليبلغن الشاهد منكم الغائب فلعل من يبلغه اوعى له من
بعض من يسمعه ولحديث بلغوا عني ولو آية ولحديث ابي هريرة
في سنن ابي داؤد من سئل عن علم فكتمه الجمه الله بلجام من النار
يوم القيامة عمر بن عبد العزيز گفته من بعد كلامه من عمله كثرت
خطاياه ومن عمل بغير علم كان ما يفسد اكثر مما يصلح وحارث
محاسبي گفته العلم يورث الخشية والزهد يورث الراحة و
المعرفة يورث الانابة وابن ابي سعد گفته ان من عمل بعلم
الرواية ورث علم الدراية ومن عمل بعلم الدراية ورث علم
الرعاية وهدي الى سبيل الحق ومالک بن دينار گفته اذا طلب
العبد العلم ليعمل به كسره علمه واذا طلبه لغير العمل زاده
كبرا ومعروف كرخي گفته اذا اراد الله بعبد خيرا فتح عليه باب
العمل واغلق عليه باب الجدل واذا اراد الله بعبد شرا اغلق
عنه باب العمل وفتح عليه باب الجدل وابوبكر وراق گفته من
اكتفى بالكلام من العلم دون الزهد والفقه تزندق ومن اكتفى
بالزهد دون الفقه والكلام ابتدع ومن اكتفى بالعلم دون الزهد
والورع تفسق ومن تفنن في الامور كلها تخلص وگذشت مردى
برحسن بصري پس گفتند كه اين فقيه ست حسن گفته اتدرون من

الله انه لا اله الا هو والملآئكة واولوا العلم قائما بالقسط و
علمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما يرفع الله الذين
امنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات هل يستوی الذين يعلمون
والذين لا يعلمون انما يتذكر اولوا الالباب وفی الصحيحين من
حديث عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما ان الله لا يقبض العلم
انتزاعا ينتزعه من الناس ولكن يقبض العلم بقبض العلماء حتی
اذا لم يبق عالما اتخذ الناس رءوسا جهالا فسئلوا فافتوا بغير
علم فضلوا واضلوا وفی صحيح مسلم من حديث ابی هريرة
من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه كربة من
كرب يوم القيامة ومن يسر علی مسلم يسر الله عليه فی الدنيا
والآخرة ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنيا والاخرة والله
فی عون العبد ما كان العبد فی عون اخيه ومن سلك طريقا
يلتمس فيه العلم سهل الله له طريقا الی الجنة وما اجتمع قوم
فی بيت من بيوت الله يتعاطون كتاب الله ويتدارسونه بينهم
الا نزلت عليهم السكينة وحفتهم الملآئكة وغشيتهم الرحمة
وذكرهم الله فيمن عنده ومن ابطا به عمله لم يسرع به نسبه
واين حديث علاوه فضل طلب علم مشتمل بر فوائد وشرائع بسيارست
چنانكه از شروح كتب سنت مطهره ظاهر ميشود فتامل فيه تامل
الفقيه الثامن عشر [۱۸] نشر العلم لقوله تعالی ليبيننه للناس



ودر صحیحین ست از حدیث زبیرؓ لان یاخذ احدکم حبله فیاتی
بحزمة حطب علی ظهره فیبیعها فیستغنی بها خیر له من
ان یسال الناس اعطوه اومنعوه ودر صحیح بخاری ست از حدیث
مقدام بن معدیکرب ما اکل احد طعاما قط خیرا من ان یاکل من
عمل یدیه قال وکان داود لا یاکل الا من عمل یدیه واین
دلیل ست برآنکه تسبب منافی توکل نیست سری سقطی نشستن را درمسجد
جامع ذم میکرد ومیگفت مسجد جامع را حوانیت گردانیده که در بندآشته باشد
ابوبکر صدیقؓ گفته دینك لمعادك ودرهمك لمعاشك ولا خیر
فی امرء بلا درهم یعنی توکل بلا تسبب خوب نیست ؎

پانون هم توڑین توکم همت هون	شیخ بیٹهین تو توکل ٹههرے

فضیل بن عیاض ابن مبارک را گفت انت تامرنا بالزهد والتقلل والبلغة ونراك
تاتی بالبضائع من بلاد خراسان الی بلد الحرام کیف ذا وانت تامرنا
بخلاف ذلك قال یا ابا علی انما افعل ذا لاصون بها وجهی واکرم
بها عرضی واستعین بها علی طاعة ربی لا اری لله حقا الا سارعت
الیه حتی اقوم به فقال له الفضیل ما احسن ذا ان تم ذا ؎

بی نیازی همتی دارد کریمان واقف اند	ما هم از دست ره خود چیزها بخشیده ایم

ودر حدیث ست الید العلیا خیر من الید السفلی یعنی دست کاسب
دست بالاست ودست سائل دست پائین الرابع عشر الایمان
بوجوب حب النبی صلی الله علیه وآله وسلم لحدیث انس المتفق

الله من العقوبة ما طمع بجنته احد ولو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد ٥

اگر در دهد یک صلای کرم | عزازیل گوید نصیبی برم

ولحديث جابر في صحيح مسلم لا يموتن احدكم الا وهو حسن الظن بالله ولحديث ابي هريرة في الصحيحين يقول الله عز وجل انا عند ظن عبدي بي وانا معه حين يذكرني الحديث ابو عثمن سعيد بن اسمعيل رح گويد

ما بال دينك ترضى ان تدنسه | وان ثوبك مغسول من الدنس
ترجو النجاة ولم تسلك مسالكها | ان السفينة لا تجري على اليبس

الثالث عشر الايمان بوجوب التوكل على الله عز وجل لقوله تعالى وعلى الله فليتوكل المؤمنون وحسبنا الله ونعم الوكيل فتوكلوا ان كنتم مؤمنين ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره ولحديث ابن عباس في الصحيحين في سوال اصحابه له عن السبعين الفا الذين يدخلون الجنة بغير حساب في حديث طويل فقال صلعم هم الذين لا يكتوون ولا يسترقون ولا يتطيرون وعلى ربهم يتوكلون فقام عكاشة بن محصن الاسدي فقال انا منهم يا رسول الله فقال انت منهم فقام رجل اخر فقال انا منهم يا رسول الله قال سبقك بها عكاشة وتمام توكل تفويض امرست بسوى او تعالى واعتماد بروى سبحانه بانچه مقدرست او را از تسبب ٥

گفت پیغمبر بآواز بلند | بر توکل زانوی اشتر به بند

يخافون سوء الحساب ولمن خاف مقام ربه جنتان ذلك لمن خاف مقامي وخاف وعيد ولحديث عدي بن حاتم في الصحيحين اتقوا النار ولو بشق تمرة ولحديث انس فيهما لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا اكى بعض اخوان خود را بر طول بكا عتاب كرد وى بگريست وگفت

بكيت على الذنوب لعظم جرمي	وحق لكل من يعصى البكاء
ولو كان البكاء يرد همي	لاسعدت الدموع معا دماء

ديگرى گفته

بكت عيني اليمنى فلما زجرتها	عن العلم بعد الحلم اسبلتا معا

عمر بن عبد العزيز دهان خود را ازين بيت معاف نداشتى

ولا خير في عيش امرء لم يكن له	من الله في دار القرار نصيب

ابو الفتح بغدادى در شونيزيه هاتفى را شنيد ميگويد

وكيف تنام العين وهي قريرة	ولم تدر في اى المحلين تنزل

خواب از وى برفت وبالجمله خوف خدا از عمده مقامات شريعت وطريقت ست در رياض المرتاض اين مقام را مبسوط تر نوشته ايم

الثاني عشر الايمان بوجوب الرجا من الله عز وجل لقوله تعالى يرجون رحمته ويخافون عذابه ان رحمة الله قريب من المحسنين قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء ولحديث ابى هريرة في الصحيحين لو يعلم المؤمن ما عنه

حتی یبعثک الله یوم القیامة وفی الکتاب اغرقوا فادخلوا نارا
العاشر الایمان بوجوب محبة الله عزوجل لقوله تعالی وَمِنَ
النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

ملت عشق از همه ملت جداست — عاشقان را مذهب و ملت خداست

و لحدیث انس بن مالک فی الصحیحین ثلث
من کن فیه وجد حلاوة الایمان ان یکون الله ورسوله احب الیه
مما سواهما وان یحب المرء لایحبه الا لله وان یکره ان یعود
فی الکفر کما یکره ان توقد له نار فیقذف فیها ابوعبدالرحمن سلمی بسند
خود آورده که یکی سری سقطی را گفت کیف انت فانشاء یقول

من لم یبت والحب حشو فواده — لم یدر کیف تفتت الاکباد
محبت ست که دل را نمی دهد آرام — وگرنه کیست که آسودگی نمیخواهد

رابعه عدویه را چون حال حب غلبه میکرد میگفت

تعصی الاله وانت تظهر حبه — هذا لعمری فی القیاس بدیع
لو کان حبک صادقا لاطعته — ان المحب لمن یحب مطیع

این مسئله را شرح درازست که در دلیل الطالب نوشته ایم و محبت رسول خدا صلعم محبت خداوند دلیل
بران حدیث مذکورست الحادی عشر الایمان بوجوب الخوف من الله عزوجل
لقوله تعالی فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مؤمنین فلا تخشوا
الناس واخشون وایای فارهبون وهم من خشیته مشفقون
ویدعوننا رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین ویخشون ربهم و

وتمام تفصیل این اجمال با انچه در یوم الآخر و بعد البعث پدید آید در حجج الکرامة وکتاب
الیقظه نوشته ایم الثامن الایمان بحشر الناس بعد ما یبعثون من قبورهم
الی الموقف لقوله تعالی الا یظن اولئك انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب
العالمین ولحدیث عبد الله بن عمر فی صحیح مسلم یقوم الناس
لرب العالمین حتی یغیب احدهم فی رشحه الی انصاف اذنیه
واین بدانجهت خواهد بود که آفتاب در آن روز بالای سر بر قدر یک نیزه باشد
وازحرارتش اهل محشر غرق عرق شوند

تر دامن آگیا جو مین روز حساب مین	کہنے لگے بٹھاؤ اسے آفتاب مین

التاسع الایمان فی ان دار المومنین ومآبهم الجنة ودار الکافرین ومآبهم
النار لقوله تعالی بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئك
اصحب النار هم فیها خالدون والذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئك اصحب
الجنة هم فیها خالدون ودرین هر دو آیه دلیل ست بر خلود هر دو فریق
در دار خودها وقول بفناء نار واهل آن محجوج ست بادله کثیره طیبه قرانیه
وسنیه اگرچه میل بعض اکابر اهل علم مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه وحافظ ابن
القیم تلمیذوی بجانب اوست اما قول ما درین مسئله موافق قول جمهور اهل علم
ست ومنهم السید العلامة محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی والقاضی العلامة محمد
بن علی الشوکانی رضی الله عنهما ولحدیث ابن عمر فی الصحیحین اذا مات احدکم
عرض علیه مقعده بالغداة والعشی ان کان من اهل الجنة فمن
اهل الجنة وان کان من اهل النار فمن اهل النار یقال هذا مقعدك

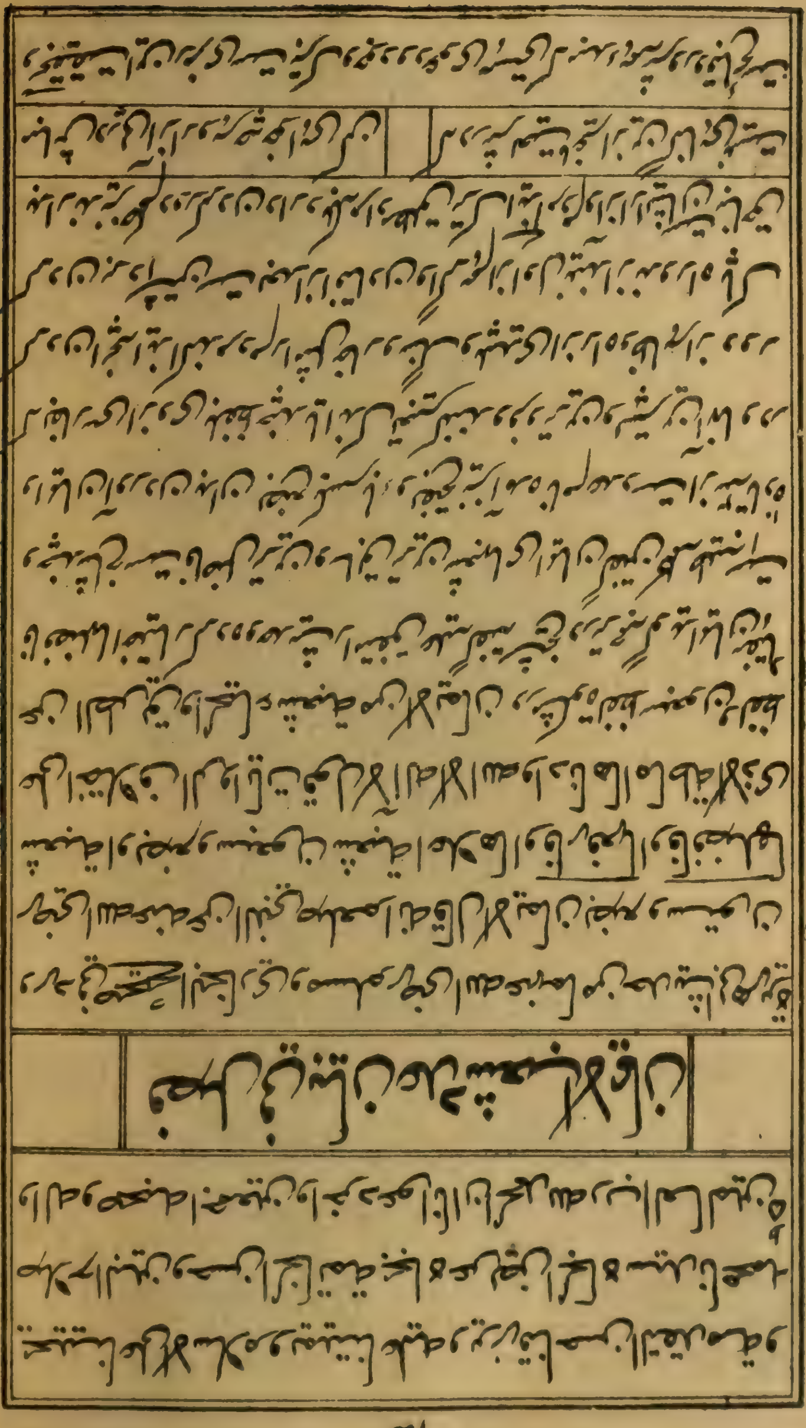
می افتد که ذکر آن در بیان معنی تکثیر متعارف ست نه در ستین با آنکه ذکر بضع
زائد بر سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر
باشد و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته
و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطهٔ بیان
ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصر و احصا راجع
ست باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادت ست در مبدء و معاد و تحصیل کمال
علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل ست چنانکه در قرآن مجید
فرموده اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا و در حدیث آمده قل
آمنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلعم مبدء و منتهای آنرا بیان فرموده
بقول خود فافضلها و ادناها این چنین ست در اشعة اللمعات و مراد بعض اهل
علم شاید احمد بن حسین بیهقی ست رح زیراکه وی کتاب شعب الایمان جمع
ساخته و در شش مجلد آنرا نگاشته و آنرا به هفتاد و هفت باب تبویب کرده و
هر چند حصر نتوان کرد اما آنچه بدان راه برند اعمال از اهمال بهتر و خوشتر
باشد و کتاب بیهقی را سراج الدین ابو حفص عمر بن علی بن عمر القزوینی امام
محدث جامع خلیفه بغداد تغمده الله بغفرانه در چند کراسه بحسب اقتراح بعضی
از اکابر اهل علم تلخیص فرموده و بر رؤس مسائل و بر استدلال بآیت یا حدیث صحیح
الروایة قناعت نموده و در ضمن بعض شعب کلمه یا حکایتی یا شعری که بیهقی آنرا
ذکر نکرده بود افزوده و سند متصل خود تا جناب بیهقی رحمه الله تعالی ذکر
ساخته درین فصل آنرا ایراد کرده میشود که تهی از فائده زائده و مائدهٔ عائده

ص بردار خار و سنگ زره این چه رمز بود	یعنی وجود خود همه بردار از میان

وشرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناشایستنیها شعبهٔ عظمی ست از ایمان
وعمده ست در کار دین ولهذا او را جدا آورده وبتخصیص ذکر کرد حیا در لغت
تغیر وانکسار ست که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود
بدان ودر شرع مراد بدان سیرتی ست که باعث میگردد بر پرهیز کردن از نافرموده
ومانع می آید از تقصیر در حق وحیا اگرچه بحکم طبیعت وجبلت پیدا آید ولکن در
وجود حیای شرعی اختیار بنده وریاضت او را دخلی هست چنانکه در سائر
اخلاق وتهذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره فرموده الحیاء
حالة تتولد من رؤیة الآلاء ورؤیة التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود
بی اندازه می بیند ودر ادای حق شکر آن تقصیر مشاهده میکند پیدا می آید از وی شرم انتهی

از دست وزبان که بر آید	کز عهدهٔ شکرش بدر آید

وشعب ایمان از اخلاق واعمال وواجبات وسنن ومستحبات
وآداب بیرون از حد حصر واحصا ست وتعیین عدد مفوض بعلم شارع ست
شاید که اصول احکام وقواعد ایمان راجع باین عدد باشد که فرموده ست و در
بعض روایات شصت وچند نیز آمده واختلاف این روایات شاید که بجهت
آن باشد که ارجاع آن شعب بهر دو عدد صحیح ست پس گاهی این را اعتبار
کرده فرمود وگاهی آنرا یا بجهت آنکه اول وحی بعدد کمتر آمده باشد ووقتی دیگر
بعض احکام دیگر بر آن افزوده شد وبعض گفته اند که مقصود از ذکر این عدد
حصر وتعیین نیست مراد بیان تعدد وتکثر ست واین توجیه در عدد سبعین درست



الله

استقامت احوال سعی کلی نمایند که سرجمیع طاعات و رئیس جمله عبادات ست
و از کلمة الخیر در حق خویش و بیگانه باز نمانند و بر امر معروف و نهی منکر سعی
بلیغ گمارند و اگر نتوانند بدل ناخوش دارند و خود مرتکب آن نشوند دیگر
عقل و کیاست و فهم و فراست هرچند امر جبلی ست اما بکثرت تجربه و صحبت عقلا و کسب
علوم عقلیه و استماع قصص و نصائح می افزاید پس باید که چنان کوشند که هر روز قوای
عقلیه خود را قوی تر کرده باشند و خود را بتکلیف و فکر از عقلا گردانند و در زمرهٔ سفها
نگذارند دیگر می باید که در جمیع اوضاع و اطوار بفرقهٔ شرفا و صلحا در خور باشند
و از صحبت و اوضاع اجلاف گریزان باشند دیگر باید که در هر امری از امور دنیا
استعجال ننمایند و بغیر مشورت و تدبیر کاری نکنند دیگر خود را معطل و مهمل
نگذارند کار عقبی بسازند و اگر نتوانند کار دنیا از دست ندهند هیچ کسب کدام هنر
و پیشه عالمگیر پادشاه در کلمات طیبات گفته آدمی اگر بامور عقبی نتوانست پرداخت
ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة و این را در نصیحت
فرزند خود نوشته ست دیگر بوقت صبح از خواب بیدار شوند و نماز گذارند و
بر مصلای خود تا وقت طلوع آفتاب نشسته باشند و تسبیح و تهلیل و تکبیر بگویند و
استغفار کنند و تلاوت قرآن شریف نمایند و آیات و ادعیه حفظ جان و مال
خود خوانده حرز کنند و نیکوترین آیات درین امر سی و سه آیات ست اگر نتوانند
بر سورهٔ فاتحه و آیة الکرسی و چهار قل اکتفا نمایند و در ادعیه بسم الله الذی
لا یضر مع اسمه شیٔ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم
سه بار خواندن بهترین چیزی ست که حدیث صحیح در فضل آن واقع ست چون

قس علی ذلک انتهی گویم از منطق وحکمت انچه ضروری ست و در معرفت
اصطلاحات قوم دخل دارد واز برای دریافت مسائل معترضه کتب دینیه بدان
حاجت می افتد همانقدر کفایت دارد که در حظیرة القدس تلخیص کرده ایم اگر خواهند
آنرا رساله جداگانه ازان سازند وزیاده بران وانهماک در عویصات آن مورث
شکوک واوهام وزلت اقدام وافهام ست وجز خسران وخذلان وحرمان وهذیان
نتیجه نمی ارد البلاء موکل بالنطق

گر ز حکمت کسی ولی بودی	شیخ سنت ابو علی بودی

دیگر هرگاه امری از امور یا مهمی از مهمات روی نماید باید که بعقلای آن فن که خیرخواه خود باشند
مصلحت کنند ومشورت نمایند که شاورهم فی الامر واقع شده ومشیر را باید که بغیر روی
وریا بی کم وکاست انچه از خیر وشر ونفع وضر آن دریابد واشگاف بگوید المستشار
موتمن بعدازان اگر صلاح دید خود دران امر یابند آنرا اختیار نمایند ورنه ترک
دهند ودرین باب صلوة الاستخاره که ثبوت آن بحدیث صحیح ست خیلی نافع ست
باید که پیش از هر کار روبار سه روز یا هفت روز دو رکعت نماز گزارد وبعد از سلام
این دعا بخواند اللهم اني استخيرك بعلمك واستقدرك بقدرتك
واسئلك من فضلك العظيم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم و
انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر خير لي في ديني و
معاشي وعاقبة امري وعاجله وآجله فاقدره لي ويسره لي ثم بارك
لي فيه اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر شر لي في ديني ومعاشي وعاقبة
امري وعاجله وآجله فاصرفه عني واصرفني عنه وقدر لي الخير

وبر بعض اشیا طب روحانی وجسمانی واشعار رائقه حکمت ایمانی وبعض تجربات
ماضیه وحکایت حالات این جانی فانی وانتظار الفرج بعد الشدة که درحالت حیرانی
وپریشانی کیفما اتفق التیام وتالیف یافته وتار وپود تهذیب ظاهر وباطن واصلاح
صورت ومعنی را باهم بر یک منوال بافته واشعهٔ لمعات حق از مطالع تحقیق وصدق
بر فحاوی مطاوی اصول وفصولش بحمده تعالی تافته امیدواری از حضرت باری
جل مجده وعم نواله آنست که این ساخته وپرداخته را امروز در نظر حق پسندان
دین پرور شرف قبول وپذیرائی ارزانی دارد وفردا جامع این فوائد وعوائد را
بموائد عفو وعافیت عقبی وزوائد حسنی وزیاده سرفرازی در اهل محشر بخشد
واین صلصال حمأ مسنون را که از ناداری اعمال وگرانباری اهوال محزون ست
بتازگی غفران وسرسبزی رضوان شادابی خاطر وبالیدگی طبع ونشو ونمای امن
از عذاب قبر وعقاب نار سربلندی ها لطف وکرامت فرماید هذا وقد جمعت
الرسالة هذه فی الجمادیات من شهور سنة ۱۲۹۸ الهجریة فی بلدة
بهوپال المحمیة صانها الله واهلها عن کل ملمة وبلیة وسمیتها
الروض الخضیب فی تزکیة القلب المنیب وحسبنا الله و
نعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم

مقدمة الکتاب وسجع طیرة المستطاب

درحدیث شریف آمده الدین النصیحة وفی روایة اخری النصح لکل مسلم
ونصیحت عام ست از انکه بخطاب باشد یا درکتاب لهذا اهل علم ز مشائخ واکابر در

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على كل حال وفي كل حال حمدا يليق به من العظمة والجلال
ويستدعي لقائله والآتي به مزيد الانعام والافضال وتتزين به من
الاعوام والشهور والايام البكر والآصال ونشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له الكبير المتعال ونشهد ان سيدنا محمدا عبده المصطفى و
رسوله المجتبى ونبيه المرتضى من اشرف اجيال وافضل اقيال وخاتم
سلاسل النبوة والارسال اللهم فصل وسلم عليه وعلى آله وصحبه خير
صحب واكرم آل صلوة وسلما يصعدان مع الكلم الطيب ويرفعان
في اعلى عليين صالح الاعمال بعده نموده مي آيد كه اين مقاله علاله ورساله
سلاله مشتمل ست بر يک مقدمه و پنج فصل و يک خاتمه و محتوي ست بر بيان نصائح
سودمند و شعب ايمان كه شصت و چند چيز ست و بيان عيوب نفس ناطقه انساني

الروض الخصيب من

تزكية القلب المنيب

تاليف

السيد الكريم ذى القدر العظيم والحسب الصميم الواجب له التكريم والتعظيم

مولانا الملك المفخم السيد محمد صديق حسن خان بهادر

نواب بهوپال المعظم فسح الله فى مدته و

بارك فى علمه وعدته

آمين ثم آمين

طبع فى المطبع المسمى بمفيد عام الكائن فى بلدة اكبرآباد

باهتمام المنشى محمد احمد خان الصوفى سلمه المنان

سنه ١٢٩٨ھ